

ازدواج در ایران باستان

Marriage in Ancient Iran

فاطمه سلطانی



تَرْكِيَّة  
www.turkiyatiran.info

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

سلطانی (ولو گلایی ، فاطمه -

ازدواج در ایران باستان و باز تاب آن در آثار منظوم فارسی / فاطمه سلطانی (ولو گلایی) .-

قم: انتشارات فارس الحجاز ۱۳۸۸.

ص. ۲۸۰، ص. قیمت ۳۵۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۱۴-۹۶۴-۲۸۸۷-۱۴-۹

کتابنامه ص ۲۷۷ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. زناشویی- ایران- پیش از اسلام ۲. زناشویی- تاریخ ۳. زناشویی، آداب و رسوم الف. عنوان.

۲۹۷/۶۸۵

HQ ۷۴۳/الف۸

تبرستان



انتشارات فارس الحجاز

## ازدواج در ایران باستان و باز تاب آن در آثار منظوم فارسی

مؤلف / فاطمه سلطانی (ولو گلایی )

مقدمه، ویرایش و نظرات نهایی / دکتر سید علی رضا حجازی

ناشر / انتشارات فارس الحجاز

چاپ / گنج معرفت

نوبت چاپ / اول، بهار ۱۳۸۸

شمارگان / ۱۰۰۰ نسخه

قیمت ۳۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۱۴-۹۶۴-۲۸۸۷-۱۴-۹ / ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۸۷-۱۴-۹

**همه حقوق محفوظ است**

Sa.hejazi@yahoo.com

مراکز پخش:

۱. قم: انتشارات فارس الحجاز همراه ۰۹۱۲۲۵۳۸۶۷۱ / همراه ۰۹۱۲۲۵۳۸۶۷۱

۲. قم: انتشارات آین احمد همراه ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۹۳ / همراه ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۹۳

## سپاسگزاری

بر خود لازم می داشم به حکم «من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق» از استاد محترم و سروران دانشمندی که در تهیه و تنظیم این جستار بندۀ را مساعدت فرموده اند و از این راه، بر گردن من منت ها دارند، تشکر نمایم و نصرت و تأیید آن هنرگواران را لاز ناصر و مؤتبد حقیقی، خواستار شوم. خاصه استاد محترم سرکار خانم دکتر صهبا و جناب آقای دکتر عمرانپور که با راهنمایی های خویش مرا مدهون خود نموده، کمال تشکر را دارم.

و در پایان مراتب سپاس و قدردانی خود را به همه کسانی که از بد و تا ختم تنظیم این پایان نامه مرا از یاری خود بهره مند ساختند، تقدیم می دارم.

تقدیم به

پسرم فرهاد

روشن ترین و خواندنی ترین شعر زندگی ام

تبرستان  
www.tabarestan.info

شناسنده‌ی سکه‌ی قلب دل  
نگارنده‌ی نقش مه پیکران  
زبان را بجز نام او کام نیست

به نام رصدبند ایوان گل  
برآرنده‌ی نام نام آوران  
که بالاتر از نام اونام نیست

## فهرست

۵	سپاسگزاری
۷	فهرست
۱۲	طبعه سخن
۱۷	مقدمه
۲۳	افق سبز زندگی
۲۵	منابع مقدمه:
۲۶	پیش گفتار
۳۲	تطور خانواده ایرانی
۳۶	گرشاسب نامه
۳۷	سام نامه
۳۷	خسرو و شیرین
۳۹	ویس و رامین
۴۲	همای و همایون و گل و نوروز
۴۵	بخش اول
۴۵	کلیات
۴۷	نخستین پدر و مادر بشر
۵۰	اسطوره ای ازدواج
۵۱	اسطوره های مادینه
۵۱	الف) اسطوره های مادینه اهورایی

۶۱	ب) اسطوره های مادینه اهریمنی
۶۳	دروج
۶۴	اوzaک
۶۴	انسان ما قبل تاریخ در ایران (زندگی در غار)
۶۵	وضع خانواده در طول تاریخ؛ شوشستان
۶۵	مادرشاہی
۶۷	منزلت خانواده
۷۱	خانواده های آریایی
۷۵	زن در اساطیر ایران
۷۹	بخش دوم
۷۹	وضع ازدواج در ادوار مختلف ایران باستان
۸۰	فصل اول: اهمیت زناشویی
۸۰	اهمیت زناشویی در ایران باستان
۸۳	اهمیت اجتماعی زندگی مشترک در ایران باستان (مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)
۸۳	الف) مادها
۸۹	ب) هخامنشیان
۱۰۷	ج) اشکانیان (پارتیان)
۱۱۵	د) ساسانیان
۱۲۷	انواع ازدواج

الف) پادشاه زن (زن ممتاز)	۱۲۷
ب) ایوک زن evak Zan	۱۲۸
ج) سذر زن Satar Zan (سوتر زن)	۱۲۸
د) چغر زن (چکر زن)	۱۲۸
ه) خود سرای زن	۱۲۹
و) ازدواج ابدال	۱۳۰
ز) ازدواج استقراضی	۱۳۰
اخلاق جنسی در ایران ساسانی	۱۳۴
فصل دوم: قوانین زناشویی	۱۳۷
اخلاق زناشویی	۱۳۷
قانون زناشویی	۱۳۹
الف) قانون زناشویی در ازدواج کامل	۱۳۹
ب) وضع و موقع زناشویی در وصلتهای موقت	۱۴۳
ج) وضع ازدواج بر سبیل کفالت	۱۵۰
بخش سوم	۱۰۵
بررسی ازدواج در آثار منظوم فارسی	۱۰۵
فصل اوّل: انگیزه های ازدواج	۱۵۷
الف) عشق	۱۵۷
ب) خواب و الهامات غیبی	۱۶۴
ج) فرزند طلبی در ایران باستان	۱۶۸
آیین تولد	۱۷۲
فصل دوم: معیارها و ملاک های ازدواج	۱۷۵

الف) زیبایی	۱۷۷
ب) نجابت و پاکدامنی	۱۷۹
ج) توجه به اصل و نسب	۱۸۱
فصل سوم: انواع ازدواج	۱۸۳
تناسب سن	۱۸۳
انتخاب	۱۹۰
پیش قدم شدن زنان	۱۹۷
دخالت والدین	۲۰۲
خواستگاری و نامزدی	۲۰۶
جشن عقد و عروسی	۲۱۵
به نام اوهرمزد	۲۲۳
مهریه	۲۳۵
شکر ریزی	۲۳۷
انواع ازدواج	۲۳۸
الف) ازدواج درون همسری	۲۳۸
افسانه‌ی ازدواج با محارم در ایران باستان	۲۳۹
ب) ازدواج برون همسری	۲۴۳
ج) ازدواج عاشقانه	۲۴۴
د) ازدواج هم کفو (هم نژادی)	۲۴۵
ه) ازدواج با بیگانه	۲۴۵

۲۴۷	و) ازدواج با محارم
۲۵۱	چند همسری یا تعدد زوجات
۲۵۳	نقش اخترشناسان در ازدواج
۲۵۶	نقش دلالگان
۲۶۲	تحفظ، تعهد و وفاداری زنان
۲۷۱	نتیجه گیری
۲۷۷	کتابنامه
۲۸۰	مقالات

## طلیعه سخن

در دین مقدس اسلام به مسأله ازدواج توصیه فراوانی شده است و آیات و احادیث زیادی در این زمینه وجود دارد. دین اسلام غریزه جنسی را از نعمت‌های الهی دانسته و جوانان را به ازدواج توصیه نموده است ازدواج یکی از سنت‌های اسلام بشمار می‌رود و پیامبر اکرم ﷺ درباره اهمیت امر ازدواج فرموده اند: "ما بنا احباب عَنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَزْوَاجِ" هیچ خانه و بنایی در نزد خداوند از ازدواج کردن محظوظ نیست.

در پرتو ازدواج است که آدمی به سکون و آرامش می‌رسد هر کس ازدواج کند نیمی یا دو سوم دین خود را به چنگ اورده است. در قرآن کریم آیات متعددی آمده که با عبارات گوناگون مردم را به ازدواج تشویق و ترغیب کرده است و همچنین احادیث زیادی از پیامبر اکرم ﷺ وائمه معصومین و بسیاری از بزرگان دیگر در دست است که می‌توان با مراجعه به منابع مربوط نسبت به انها اطلاعات کافی بدست آورد.

حیطه کار نگارنده در این کتاب پیرامون مسأله ازدواج در ایران ماقبل اسلام می‌باشد و امید است که در مورد ازدواج و مسائل مرتبط با آن در ایران بعد از اسلام و چگونگی آن در آثار منظوم و منشور فارسی به همت دیگر کسان علاقه مند مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

یگانه گهرگر چه زیبا بود  
نکوتِرچو جفت‌ش همتا بود

در این کتاب ازدواج در ایران باستان و بازتاب آن در برخی از آثار منظوم فارسی یعنی خسرو و شیرین، ویس و رامین، گرشاسب نامه، سام نامه، گل و نوروز و همایون مورد مطالعه قرار گرفت. انتخاب این چند اثر بدان دلیل بوده است که در بردارنده داستان‌های عاشقانه‌ای

مربوط به ایران باستان بوده اندو هدف آن بود که آشکارشود که این چند اثر منظوم تا چه اندازه توانسته اند فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان را درمورد ازدواج درخود حفظ کنند. لازم به ذکر است که بسیاری از موارد وسائلی که مربوط به ایرانیان باستان بوده و ممکن بود که در این آثار منظوم، بازتابی نداشته باشند، دربخش دوم این کتاب به طور مفصل به آن پرداخته شده تا خوانندگان با مطالعه آنها تمامی ویژگیها و مسائل مربوط به ازدواج ایرانیان قبل از اسلام آشنا شوند.

کتاب حاضر از سه بخش و چندین فصل با عنایین مختلف تشکیل شده است که پس از مطرح کردن بحث چگونگی ورود آریایی‌ها به فلات ایران و نحوه جایگزینی آنها در این سرزمین و معرفی آیین و فرهنگ مربوط به آنها، دربخش اول کتاب، به شرح و توضیح برخی از موارد کلی درمورد ازدواج پرداخته شد با این توضیح که نخستین اجتماعات انسانی در ایران، از طریق گروههای روحانی مادر تبار شکل گرفته است بنابراین مادر سالاری هسته اجتماعی، اقتصادی مردم ایران را تشکیل می‌داد. در ایران ماقبل تاریخ، زن ناقل خون قبیله به خالص ترین شکل خود به شمار می‌رفت، او نگهبان آتش و سازنده‌ی ظروف سفالین است. بنابراین طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی سرزمین ایران بوده و بعد‌ها در آداب اراییان وارد شده است.

آریایی‌ها معمولاً یک زن می‌گرفتند و ازدواج را بر مردان واجب می‌دانستند، عدم وجود پسر در خانواده وبال عظیمی شمرده می‌شد. هسته مرکزی تشکلات آریایی‌ها خانواده بوده پدر اختیار تام داشت و زن بانوی خانه بود تا اینکه در عصر مادها که آغاز فرمانروایی مرد بر زن است، بر اثر گله داری و پیشرفت زراعت، ثروت فزونی یافت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی مردان بالا رفت، به همین دلیل به فکر افتادند رسم

موجود میراث را به نفع فرزندان خود دگرگون سازند به این ترتیب تعیین نسب از جانب مادر و حقوق ارثی مادری ملغی شد. مرد درخانه نیز فرمانروا گردید و مقام زن نزول کرد و به افزار ساده توالد و تناسل بدل گردید و بدون هیچ قید و شرطی در اختیار مرد قرار گرفت واژگون شدن حقوق مادری شکست بزرگ تاریخی جنس زن بود، در عصر هخامنشی، هم استناد این عصر، گویای همپایی و همتایی زن و مرد وتساوی دستمزد زنان و مردان می باشد اما با [www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info) گفرا زمان، در این دوره، زن به ایزار سیاسی پیوند قدرت ها تبدیل شد. در عصر اشکانی یا پارتیان ترتیب خانواده ها، کم و بیش همان ترتیب اوستایی بود و پارتیان از نظر اینکه از شرق برخاسته بوده اند همان سنت و رسم قدیم را رعایت می کردند در میان آنها چند همسری و تعدد زوجات وجود دارد ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی توانستند اختیار کنند طلاق کمتر معمول بود ولی زنان محترم در صورت نارضایتی از شوهر خود به آسانی طلاق می گرفتند زن حافظ کانون خانواده بود و مرد به آسانی نمی توانست از زن خود جدا شود و زن اندکی از اقتدار گذشته را حفظ کرده است. در اواسط دوران ساسانی اقتدار سیاسی و اجتماعی با مردان است اما زن هنوز در کانون خانواده قدرت دارد و شریک اموال مرد است. اختیار دختر به دست پدر و بعد از او به دست برادر و پس از ازدواج به دست شوهر بود.

در جامعه قدیم دختر داشتن افتخاری شمرده نمی شد بلکه هر پدر و مادری آرزو می کردند که خداوند به آنان پسری عنایت کند. وقتی دیدگاه پدر و مادری در مورد فرزند دختر این گونه باشد، مشخص خواهد بود که این دختر در خانه شوهر نیز از ارزش و احترام

بسیار نازلی برخوردار خواهد بود و کوچکترین حقی در خانه ندارد مگر اینکه بنشیند و فرزندانش را بزرگ کند.

در قوانین عرفی و قدیم، زن شخصیتی حقوقی نداشت بلکه شیئی پنداشته می شد و از هر جهت تحت سرپرستی رئیس خانواده بود. تمام هدایا و درآمدی که دراثر کار زن و کودکان حاصل می شد، متعلق به رئیس خانواده بود. در حالی که در دین اسلام، ازدواج وسیله دلگرمی مرد وزن برای ادامه زندگی، بیداری، حس عاقبت اندیشه و تشکیل خانواده می شود.

در اسلام سخن ازبرتری مرد برزن نیست بلکه خداوند می فرماید ما شما را ازیک مرد وزن آفریدیم، قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیز کارترین شمام است در اسلام هیچ چیز نزد خدا محظوظ تراز خانه ای که با ازدواج آباد شود نیست.

دراوایل دین زرتشتی، زنانی که منزلت مالی داشتند با کمال ازadi و باروی گشاده در میان مردم امدو شد می کردند و صاحب ملک و زمین می شدند می توانستند به نام شوهر و به وکالت از طرف وی، به کارهای مربوط به او رسیدگی کننداما پس از داریوش بزرگ، مقام زن بویژه در میان توانگران تنزل یافت و زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از رفت و آمد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند، ولی زنان طبقه اعیان در خانه های خودشان پشت درهای بسته محبوس ماندند این زنان جرأت نداشتند که با مردان معاشرت کنند و حتی حق نداشتند پدر یا برادرانشان را ببینند.

سن ازدواج دختر در اکثر ازمنه های باستان پانزده سال و در سن رشد بود. وظیفه پدر یا قایم مقام او اعم از پسر و قیم، آن بود که دختر را در سن بلوغ شوهردهنداین درحالی است که در اسلام به مسأله رشد و صلاحیت شوهرداری و تناسب سنی زن و شوهر اهمیت زیادی داده می

شودوگفته می شود، دختری که قدرت اداره زندگی را نداردیا رشد بدنی و استعداد مزاجی او برای ازدواج مساعد نسیت ، همان است که عطار گوید:  
هفته ای عیش و غصه سالی چند.

اگرمعاشت های مذهبی و اخلاق دینی برخانواده ها حکومت کند  
عفریت وحشت زای طلاق هیچگاه نمی تواند کانون خانواده را به صورت  
قبرستانی سرد و خاموش درآورد .

در بخش سوم داستان هایی که مربوط به ایران قبل از اسلام بوده و در آنها زناشویی به شیوه های مختلف صورت گرفته مورد بررسی قرار گرفت ابیات و شواهد مربوط به آنها ذکر شد

و با تحلیل و توضیحاتی سعی شد تا علاوه بر مشخص شدن ساختار و بافت داستان ، آیین و آداب رسوم مربوط به عقد و ازدواج ایرانیان و مسائل مرتبط با موضوع از جمله نقش دلالگان ، اختر شناسان و ویژگیهای شخصیتی زنان و مردان و به طور خلاصه ، ریخت شناسی ازدواج ها در این آثار، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و روشن شد بازتاب ازدواج و عناصر آن از میان این چند اثر منظوم ، درویس ورامین ، خسرو و شیرین و همایون ، بسیار بیشتر و بازتر بوده است .

امید آن که این اثر توانسته باشد در نشان دادن آداب و رسوم و مظاهر فرهنگ و تمدن کهن ایران زمین ، گامی مؤثر برداشته باشد .  
در پایان از همه کسانی که در تهیه و تنظیم این جستار، با این ضعیف مساعدت ها کردند و از این راه بر گردن من مت ها دارند سپاسگزاری می نمایم .

وماتوفیقی الا بالله  
فاطمه سلطانی  
شهریور هشتاد و هفت

## مقدمه ناشر

«خدای {عشق پرور شادی گستر}، همسرانی از نوع خودتان برای شما بیافرید تا مایه آسایش و آرامش و دلگرمی تان باشند و همو مودت و رحمت را مابین شما نهاد». <sup>۱</sup>

یکی از نشانه‌های خداوند، ازدواج و همسرگزینی است و ازدواج در همه جوامع بشری و همه مذاهب و ادیان قابل سبقه‌ای به قدمت آدم و بشر و آدم ابوالبشر علی‌الله‌آمد دارد. هر چند در طول تاریخ، ترغیب و ترهیب، واداشتن به ازدواج و بازداشتن از آن از جمله موارد بحث انگیز و پرفراز و نشیب بوده و موافقان و مخالفان فراوانی داشته، اما ازدواج در اسلام مستحب مؤکد و چه بسا به خاطر علل و عواملی واجب می‌گردد.<sup>۲</sup>

«بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکار تان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایش گر داناست». <sup>۳</sup>

و خدای سبحان در قرآن به هنگام وصف و مدح رسولان، به همسران و فرزندان آنان اشارت نموده و فرمود: «و قطعاً پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قراردادیم».<sup>۴</sup>

و این از باب امتنان و اظهار فضل بر آنان است و آن‌گاه که مؤمنان در دعا و نیایش و خواهش خویش؛ از پروردگار مهربان، همسران و فرزندان و نور چشمان می‌طلبند، ممدوح و محظوظ خدا می‌شوند:

۱. روم، آیه ۲۱۵.

۲. ر.ک.: ازدواج در اسلام، جنتی، احمد، ص ۱۰.

۳. نور، آیه ۳۲.

۴. رعد، آیه ۳۸.

و عباد الرحمن .. و بندگان خدای مهربان می‌گویند: «پروردگارا، به ما از همسران و فرزندان آن ده که مایه روشنی چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان». <sup>۱</sup>

و شگفتا که گفته شده: خدای سبحان در قرآن از پیامبران سخن نگفته، مگر از متألهان و همسرداران آنان. و گفته‌اند: حضرت یحیی علیه السلام ازدواج کرده اما همبستر نشده و شاید برآئی دریافت فضیلت یا اقامه سنت و یا برای چشم پوشی بوده. و اما حضرت عیسی علیه السلام آن گاه که به زمین فرود آید، ازدواج می‌کند. <sup>۲</sup>

آن فرمان خداست در آیات کریمه قرآن و این فرموده رسول

خداست:

«ازدواج کنید و مجردان را همسر دهید، در اسلام هیچ چیز نزد خدا محبوب‌تر نیست از خانه‌ای که به ازدواج آباد شود». <sup>۳</sup>

سخن در باب ازدواج فراوان گفته شده و کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شده، اما پژوهش جامعی باعنوان ازدواج در ایران باستان و بازتاب آن در آثار منظوم فارسی با تکیه بر کتاب‌های خسرو و شیرین، ویس و رامین، گرشاسب نامه، سام نامه، همایون و گل و نوروز، صورت نگرفته بود.

دوست صمیمی و همشهری قدیمی ادب پرور جناب آقای دکتر عمران پور و همسر ادیب‌شان خانم دکتر صهبا، مشاوره و راهنمایی این پایان نامه کارشناسی ارشد را در دانشگاه اراک به‌عهده داشته‌اند.

۱. فرقان، آیه ۷۴.

۲. ر.ک، آداب النکاح، ابوحامد غزالی، ۱۹۹۰ میلادی، من ۶.

۳. وسائل الشیعه، حرعامی، ابواب مقدمات نکاح، باب اول، حدیث ۱۰.

در یک روز سرد برفی به مستان ۱۳۸۷ که برای جلسه دفاعیه‌ای در دانشگاه اراک از قم به اراک رفته بودم این اثر را برای بررسی و چاپ و نشر بهبنده معرفی نمودند.

جای چنین پژوهشی در بین آثار دانشجویان و فرهیختگان خالی می‌نمود. اگر چه هدف نویسنده از چگونگی بازتاب ازدواج در ایران باستان، زنده نگه داشتن آداب و رسوم و <sup>فرهنگ ایرانیان</sup> خوانندگان و فرهیختگان مسلمان یعنی، ایران قبل از اسلام بیان شده، اما خوانندگان و فرهیختگان مسلمان می‌دانند که اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین جهانی، بهترین و زیباترین و فطری‌ترین آداب و احکام ازدواج را به بشریت عرضه نموده است.

اسلام، ازدواج با محارم، ازدواج ابدال، ازدواج استقراضی و ... و مانند آن را حرام شمرده و این اخلاق جنسی در ایران ساسانی را که بر اصل مدارا و تساهل و تسامح بنایگشته بوده، ویران کرده است.

در امپراتوری ساسانی ازدواج با خواهر و با زن پدر امری مقبول بوده و شاید بنابر تعلیم زرتشت، زناشویی میان برادر و خواهر را موجب جلب روشنایی ایزدی در خاندان سلطنتی می‌دانسته‌اند.

به‌هرحال، اسلام با درخشش و طلوع خویش، ابرهای تیره و تار آداب و رسوم جاہلی و خرافی و غیر فطری ازدواج را به کناری راند و قوانین و احکام متعالی و مطابق فطرت بشری را عرضه نمود.

البته مسلمانان و پیروان دین حنیف را به این نکته توجه داد که هر مذهب و آیینی، قوانینی در باب ازدواج دارد که اگر پیروانش بدان پای‌بند باشند، دیگر در معرض اتهام به زنا و حرام‌زدگی و ... نخواهند بود.

نمونه‌ای از این نوع برخورد و روشن‌گری را در کلام و پیام صادق

آل محمد ﷺ می‌یابیم:

بر هر امتی نکاحی است:

هنگامی که در بهار ۱۳۷۵ کتاب ینابیع الحکمه تألیف برادر دانشمند حجه‌الاسلام دکتر حاج سید محمد رضا حجازی را بـا نام (چشمـه سار معرفت) ترجمه می‌کردم، در بـاب قضـایـی بـغـیرـین مـحـمـدـالـصـادـقـ ﷺ بهـاـین روایـت بـرـخـورـدـمـ: «...ـحـضـرـتـ صـادـقـ ﷺ بـهـ رـفـیـقـ خـوـیـشـ بـاـنـدـیـ فـرـمـودـ: سـبـحـانـ اللهـ! چـراـ بـهـ مـاـدـرـ غـلـامـ دـشـنـامـ دـادـیـ؟ وـچـونـ پـاـسـخـ مـیـشـنـدـ کـهـ مـاـدـرـ غـلـامـشـ اـهـلـ سـنـدـ وـمـشـرـکـ بـوـدـهـ، اـمـامـ ﷺ سـخـتـ بـرـ مـیـآـشـوـبـدـ وـاوـ رـاـ اـزـ خـودـ مـیـرـانـدـ وـمـیـفـرـمـایـدـ: «اـنـ لـکـلـ اـمـةـ نـکـاحـاـ، تـنـحـ عـنـیـ...ـ».

وـیـاـ درـ روـایـتـ دـیـگـرـیـ اـمـامـ صـادـقـ ﷺ فـرـمـودـهـ: «اـنـ لـکـلـ اـمـةـ نـکـاحـاـ تـحـجـزـوـنـ بـهـ مـنـ الزـنـاـ». <sup>۱</sup> بـرـایـ هـرـ اـمـتـ وـقـومـیـ، قـانـونـ وـسـنـتـیـ بـرـایـ اـزـدواـجـ استـکـهـ بـرـ طـبـقـ آـنـ خـودـ رـاـ اـزـ زـنـاـ باـزـ مـیـ دـارـنـدـ.

چـهـبـهـترـ کـهـ مـضـمـونـ اـیـنـ روـایـتـ رـاـ بـهـ بـیـانـ وـبـنـانـ شـهـیدـ مـطـهرـیـ درـ دـاـسـتـانـ رـاـسـتـانـ باـزـخـوـانـیـ کـنـیـمـ:

دوـسـتـیـ وـرـفـاقـتـیـ کـهـ بـرـیـدـهـ شـدـ:

شاـیدـ کـسـیـ گـمـانـ نـمـیـ بـرـدـ کـهـ آـنـ دـوـسـتـیـ بـرـیـدـهـ شـوـدـ وـ آـنـ دـوـ رـفـیـقـ کـهـ هـمـیـشـهـ مـلـازـمـ يـكـدـیـگـرـ بـوـدـنـدـ، رـوـزـیـ اـزـ هـمـ جـداـ شـوـنـدـ. مـرـدـ يـکـیـ اـزـ آـنـهـاـ رـاـ بـیـشـ اـزـ آـنـ اـنـداـزـهـ کـهـ بـهـنـامـ اـصـلـیـ خـوـدـشـ بـشـنـاسـنـدـ بـهـنـامـ دـوـسـتـ وـ رـفـیـقـشـ مـیـشـنـاـختـنـدـ. مـعـمـولـاـ وـقـتـیـ کـهـ مـیـخـواـستـنـدـ اـزـ اوـ یـادـ کـنـنـدـ، تـوـجـهـ بـهـنـامـ اـصـلـیـ اـشـ نـداـشـتـنـدـ وـمـیـ گـفـتـنـدـ: «ـرـفـیـقـ...ـ».

۱. حـجازـیـ، مـحـمـدـرـضاـ، یـتـلـیـعـ الـحـکـمـهـ: تـرـجـعـهـ سـیـدـعـلـیـ رـضـاـحـجازـیـ، صـ۶۴۹ـ.

۲. اـصـوـلـ کـافـیـ، جـ۴ـ، صـ۱۵ـ.

آری او بهنام «رفیق امام صادق علیه السلام» معروف شده بود، ولی در آن روز که مثل همیشه با یکدیگر بودند و با هم داخل بازار کفش‌دوزها شدند، آیا کسی گمان می‌کرد که پیش از آن که آن‌ها از بازار بیرون بیایند، رشته دوستی‌شان برای همیشه بریده شود؟

در آن روز، او مانند همیشه همراه امام بود و با هم داخل بازار کفش‌دوزها شدند. غلام سیاه‌پوستش هم در آن روز پیرا او بود و از پشت سرش حرکت می‌کرد. در وسط بازار، ناگهان به پشت سر نگاه کرد؛ غلام را ندید. بعد از چند قدم دیگر، دو مرتبه سر را به عقب برگرداند؛ باز هم غلام را ندید. سومین بار به پشت سر نگاه کرد؛ هنوز هم از غلام-که سرگرم تماشای اطراف شده و از ارباب خود دور افتاده بود- خبری نبود. برای مرتبه چهارم که سرخود را به عقب برگرداند، غلام را دید؛ با خشم بهوی گفت:

«مادر...! کجا بودی؟»

تا این جمله از دهانش خارج شد، امام صادق علیه السلام تعبیر دست خود را بلند کرد و محکم به پیشانی خویش زد و فرمود: «سبحان الله! به مادرش دشنام می‌دهی؟ به مادرش نسبت کار ناروا می‌دهی؟! من خیال می‌کردم تو مردی باتقوا و پرهیزگاری؛ معلوم شد در تو ورع و تقوایی وجود ندارد.»

• «یابن رسول الله! این غلام اصلاً سندی است و مادرش هم از اهل سند است. خودت می‌دانی که آن‌ها مسلمان نیستند. مادر این غلام یک زن مسلمان نبوده که من به او تهمت ناروا زده باشم.»

• «مادرش کافر بوده که بوده. هر قومی سنتی و قانونی در امر ازدواج دارند. وقتی طبق همان سنت و قانون رفتار

کنند، عمل‌شان زنا نیست و فرزندانشان زنازاده محسوب  
نمی‌شوند».

امام بعد از این بیان به او فرمود: «دیگر از من دور شو». بعد از آن، دیگر کسی ندید که امام صادق علیه السلام با او راه برود، تا مرگ بین آن‌ها جدایی کامل انداخت.<sup>۱</sup>

تبرستان

www.tabarestan.info

### از خواستگاری تا رستگاری...

اگر چه در این کتاب سخن از ازدواج در ایران باشستان است و به گوشه‌هایی از آداب و رسوم و مراحل خواستگاری، انواع ازدواج، انگیزه‌ها و ملاک و معیارهای ازدواج درآیین نیاکان ایرانیان و ... آشنا می‌شویم، اما اگر در سیره و سنت نبوی و آموزه‌های علوی درنگی کنیم بهنیکی در می‌یابیم که معیارها و الگوها و خواسته‌ها و گفت‌وگوها و معیارها و ... درباره ازدواج چقدر متفاوت و گوناگون است. والبته در این‌باره صدھا کتاب و مقاله نگاشته شده است.

جوانان با ایمان در ایران روزگار ما، اگر به این نحوه و نمونه خواستگاری ساده و آسان در داستان زیر دل بسپارند، و پدران و مادران نیز آموزه‌های قرآن و اهل بیت علیهم السلام امامان و پیشوایان دین می‌شوند. همان پیامبر رحمتی که فرموده: «ای گروه جوانان! بر شما باد به ازدواج».<sup>۲</sup>

۱. مظہری-هرتضی، داستان راستان، ج ۱، من ۱۵۸، به نقل از کافی، ج ۲، باب البذا، من ۳۲۴. و وسائل الشیعه، ج ۲، من

.۳۷۷

۲. کافی، ج ۵، من ۳۹۳.

وصادق آل محمد که می فرماید: «کسی که از ترس تهیدستی ازدواج نکند، به خدا بد گمان است». <sup>۱</sup>

## افق سبز زندگی

نسیمی ملایم، شاخه‌های بلند بالای نخل‌ها را به رقص در می‌آورد، سایه‌هایی فراغت بر راه جوانی قد می‌کشید که این‌های تیره، آسمان قلبش را فرو گرفته بود.

جوان مثل همیشه لباس‌های کهنه‌اش را پوشانده، چهره‌اش را در ظرف آبی که در طاقچه خانه‌شان بود، نگاه کرد و این‌بار، نه متن همیشه که با امید درب چوبی را باز کرد و آرام آرام به راه افتاد.

یاران و اصحاب بر گرد پیامبر حلقه زده و گرم سخن بودند که ناگاه قامت رعنای جوانی را دیدند که آرام آرام به آنان نزدیک می‌شد.  
- آری او را شناختم، از انصار است، پسر ...!

پیامبر ﷺ با شور و اشتیاق جوان را به حضور پذیرفت.  
عرق شرم از چهره جوان می‌بارید، سرش را پایین انداخت و زیر لب، بریده، بریده، حرفش را زد، «جوانم! ... نیازمند ...، ثروتی هم ندارم!  
پیامبر ﷺ برخلاف انتظارش به او فرمود: برو ازدواج کن!  
جوان همانجا می‌خکوب شد، چگونه؟ از فقر می‌نالم مرا به ازدواج فرمان می‌دهد! ولی نیک می‌دانست که سخنان پیامبر از سر حکمت است!

چیزی نداشت که بگوید، آرام آرام به سوی خانه برگشت.  
دیگر فکرش عوض شده بود، افقی سبز در جلو خود می‌دید اما به قدری دور که امکان رسیدن به آن، ناممکن می‌نمود.

ناگاه مردی را دید که با فراست به چهره اش می نگرد و دردهای پنهانش را می خواند، مرد، از انصار بود، دختر خود را به ازدواج آن جوان درآورد.

و همه چیز دگرگون شد. جوان از تنگ دستی بیرون آمد و با سرور و تبسم نزد پیامبر ﷺ آمد و جریان را بازگفت.

پیامبر ﷺ خرسندانه فرمود:

«ای گروه جوانان، بر شما باد به ازدواج»<sup>۱</sup>  
ازدواج پاک‌ترین راه ادامه زندگی، بهترین پاسخ به نیازهای غریزی، و  
جاده‌ای صاف به سوی خوشبختی‌هاست.

انسان مجرد، با ازدواج بخشی از دینش را حفظ می‌کند؛ و نگاهش را  
و دامنش را، پاک نگه می‌دارد.<sup>۲</sup>

آری، بازگشت به دامان قرآن و سیره و سنت پیامبر ﷺ و پیشوایان،  
انسان این روزگاران را به ازدواج ساده و سالم و آسان رهنمون می‌سازد و  
خوشبختی و سعادت و سلامت فرزندان فردای ما و شما را تضمین  
می‌نماید. ان شاء الله تعالى.

میلاد پاسعادت حضرت محمد ﷺ و امام جعفر صادق علیه السلام

هفدهم ربیع الاول ۱۴۳۰، استمندماه ۱۳۸۷.

عش آل محمد شیخ‌العظم المقدس

دکتر سید علی رضا حجازی

استاد حوزه علمیه

و عضو هیأت علمی دانشگاه قم

۱. کافی ج ۵، ح ۱۳۳.

۲. برگفته از حسن زاده، علی، راه سبز، ستاد اقامه نماز وزارت آموزش و پرورش، نشر آدیده، تهران، ۱۳۸۲، من ۱۵۷.

## منابع مقدمه:

- قرآن مجید، ترجمه فولادوند.
- ابوحامد غزالی، آداب النکاح و کسرالشهوتین، دارالمعارف سوسه،  
تونس، ۱۹۹۰ میلادی، ص ۶
- مطهری، مرتضی، داستان راستان، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی،  
قم، ۱۳۵۹ ش، ج ۱، ص ۱۵۸.
- حجازی، سیدمحمد رضا، ینابیع الحکمه، چشمہ سار معرفت، ترجمه  
حجازی، سیدعلی رضا، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم، ج اول،  
۱۳۸۲ ش.
- حسن زاده، علی، راه سبز، ستاد اقامه نماز وزارت آموزش و پرورش،  
نشر آدینه، تهران، ۱۳۸۲ ش، ص ۱۵۷.
- مشکینی، علی، ازدواج در اسلام، جنتی، احمد، دفتر نشر الهادی، قم،  
ج ۱۱، قم، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۰.
- حرعاملی، وسائل الشیعه، دارالحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ق.

## پیش گفتار

«به نام آنکه نخستین بار جهان هستی را از فروع خود روشنایی

بخشید»

خانواده کوچک ترین هسته‌ی اجتماعی است که از یک زن و مرد و فرزندان تشکیل می‌شود، و می‌توان گفت بنای اصلی جامعه بر این هسته‌ی کوچک گذارده شده است، چراکه فرزندانی که در این خانواده‌ها بوجود می‌آیند و پرورش می‌یابند، سازندگان فردای آن جامعه می‌باشند. جامعه‌ی بشری بیش از هر جیز به تفاهم و وحدت نظر و عمل نیازمند است و این تفاهم، باید از نهاد خانواده آغاز شود، چراکه جامعه‌ی بزرگ انسانی در پرتو خانواده‌های اصیل متمدن می‌شود.

نخستین وظیفه‌ی آداب اجتماعی که سازنده‌ی قوانین اخلاقی هر اجتماع است، آن است که روابط میان دو جنس مرد و زن را بر پایه‌های متین استوار سازد، چه این روابط پیوسته منشأ نزاع و تجاوز و انحطاط به شمار می‌رود. اساسی ترین عمل تنظیم این روابط همان ازدواج است که می‌توان آن را به عنوان اتحاد یک جفت زن و مرد، برای بهبود و پیشرفت نسل آینده تعریف کرد، سازمان ازدواج بر حسب مکان و زمان همیشه اشکال مختلف پیدا کرد و این شکلهای مختلف از صورتی آغاز کرده است

که در آن مردم اولیه برای توجه به نسلی که بوجود آمده همسر یکدیگر می‌شدند، بدون آنکه در زندگی، بین دو همسر اتحادی فراهم آید و به صورتی رسیده که در دوره جدید می‌بینیم: زن و شوهر تنها برای انبازی در معیشت با یکدیگر همسر می‌شوند و نسبت به پیدایش فرزند چندان توجهی ندارند.<sup>۱</sup>

با توجه به پیشینه‌ی هزاران ساله تاریخ و تمدن سرزمین ایران و اهمیت و منزلت سرزمین ایران، پرداختن جدی به مسایل گوناگون این سرزمین با توجه به ناچیز بودن استناد و مدارک و اطلاعات تاریخی بسیار دشوار است. با این همه، پژوهشی که انجام شد به بررسی مسایل مربوط به امر ازدواج و آیین‌ها و سنت‌ها آنها می‌پردازد تا اینکه بتواند در روشن نمودن مسأله زناشویی در ایران باستان به ما یاری کند.

ورود آریایی‌ها به فلات ایران در گروههای گوناگون بزرگ و کوچک، طی تقریباً هزار سال بطول انجامید و سرانجام، در اوایل هزاره‌ی اول قبل از میلاد جایگزینی و سپس ایجاد فرمانروایی‌های آنان در نقاط گوناگون این سرزمین شکل گرفت و با این پدیده، زندگی در دنیای کهن به سر آمد. اولین فصل کهنه‌ی تاریخ بشری بسته و فصلی نو در آن گشوده شد. ایران در ابتدای هزاره‌ی اول ق.م.<sup>۲</sup>؛ در حالی که زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، و نیز تمدن پر فراز و نشیب و پرباری را گذرانیده، هر قسمت از آن تحت حاکمیت قومی، تاریخ یومی خود را پشت سر گذاشت. این بار با اقوام تازه نفس آریایی زندگی نوین خود را آغاز کرد که دوران ایران باستان را شکل داد و حدود هزار سال به طول انجامید.<sup>۳</sup> «ایریا نام

۱. ر.ک.: ویل دورانت، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۴۷.

۲. ر.ک.: بیلان، ۱۳۸۴، ص ۵، با تأخیص.

وئجه<sup>۱</sup> در کنار رود نیک دائیتی<sup>۲</sup> سرزمین مادر آریایی ها بوده است که امروزه در جنوب استپهای اورالنی، در دشت‌های بین کوههای آرال و دریای خزر، در بخش شمالی خوارزم و در کناره های رود جیحون قابل تطابق است.

«وئچ» در فارسی میانه به معنی «پهنه، سرزمین» است؛ پس «ایران وئچ» به معنی «سرزمین آریایی ها» است.<sup>۳</sup> ابو ریحان بیرونی در کتاب خود به نام الآثار الباقيه عن القرون الخالية، خوارزم راجزء اولین نواحی تمدن در تاریخ بشری نام برده است.<sup>۴</sup>

سرد شدن هوا و برف و یخندهان سبب شد که آریایی ها به سوی نواحی گرم تر جنوبی سرازیر شوند. آریایی ها از جهت دارا بودن اندامی درشت و متناسب، پوست سفید، چهره‌ی زیبا و گیسوانی به رنگ روشن و همچنین از جهت جنگاوری و تمدنی خاص و نمایان از اقوامی با نژادهای دیگر در اطراف و اکناف خود کاملاً متمایز بودند. توصیف ایشان با این صفات و خصوصیات، در ادبیات و دایی و هندی نمایان است. آنان برخلاف همسایگان زرد نزاد خود، بیابانگرد نبودند، بلکه آبادی نشین، گله دار و کشاورز بودند.

در مورد آیین و فرهنگ آریایی ها باید گفت: این اقوام هند و ایرانی پیش از جدایی از یکدیگر، ایزدان متعددی را ستایش می کردند. ویژگی و

۱. اوستایی، Airyanem vaejah ، فارسی میانه: Eran-Wes معنی تحت اللفظی: پهنه آریا ها.

. weh Patj,<sup>۲</sup>

۳. ر.ک، هری بویس، ۱۳۷۶، ص ۱۹۹.

۴. ر.ک، ابو ریحان بیرونی، ۱۹۲۳، ص ۳۰.

عظمت این ایزدان به گونه‌ای است که شباهت بسیاری به خدایان مذاهب یکتا پرستی دارد.<sup>۱</sup>

برای بنیان نیک بختی و تشکیل خانواده، زناشویی از مهمترین وظایف هر ایرانی بوده است و چون ایرانیان دارای خوی پاک و بی آلایش بوده اند، برای پیکار با تجرد و زناکاری به موضوع زناشویی اهمیت می‌دادند و فرزندان خود را به آن تشویق می‌کردند تا حبّتی که زناشویی را از فرایض دینی خود می‌شمردند. علاوه بر اینها ممنظور بزرگ تری هم داشتند و آن علاقه به حفظ نسل و داشتن فرزند بوده است. شخص بی‌ولاد در دنیا، بی‌نام بود و در آن دنیا چنین کسی از پل چیزوات<sup>۲</sup> یا چینود (صراط) نمی‌توانست بگذرد.

یکی از مجموعه قوانین زرتشت چنین بوده «ای اسپیمه زرتشت، باید بدانی که مردی که زن دارد نسبت به مرد بی زن و عزب ترجیح دارد. مردی که خانه دارد نسبت به مردی که خانه ندارد ترجیح دارد.

مردی که فرزند دارد نسبت به مرد بی فرزند ترجیح دارد». در ایران باستان زن مقام ارجمندی را دارا بوده است. زن یکی از اعضای خانواده محسوب می‌شد و در تمام شئون با مرد برابری می‌کرده است. در اوستا در همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده است.

یکی دیگر از مجموعه قوانین پیامبر زرتشت، آزار و اذیت کردن یک زن آبستن را از گناهان پشوتون<sup>۳</sup> شمرده است. «پنجمین گناه پشوتون عمل و کردار کسی است که با یک زن حامله و آبستن مقابله نماید. زنی که

۱. ر.ک، بیان، ۱۳۸۴، ص ۴۲.

۲. نام پلی است که روان در گذشته‌گان از آن گذشته و به جهان دیگر می‌رود. در سر این پل است که ایزدان «رشن»، «آشتنه» و «زاهید» کردار مردهان را می‌ستجند، اگر نیکوکارند به پیشست، و اگر بدکارند، سرمازیر دوزخ می‌شوند. غریبی،

۳. ۱۳۷۴، ص ۴۹۵.

۱. گناه بی توبه و بی کفاره از دو لفظ پشت + تن = پشوتون، کیفری که در آن تازیانه به پشت گناهکار زده می‌شد.

در پستان وی شیر پدید آمده یا نیامده باشد و به وی آزار رسد و این آزار هرچند ناچیز باشد<sup>۱</sup>

زنashویی در ایران باستان یا آیین پیوکانی، کاری نیک بنیادی است که یک زن و یک مرد را به نام «همسر» به هم وابسته می‌کند تا توانایی شان، در سازندگی و پیشرفت آفرینش رسایی یافته، شادی شان افزوده شود و خوشبختی شان بیشتر گردد. بنیام «پیوکانی» «زنashویی» باید بر پایه دوست داشتن، همکاری و دلبستگی به سازندگی استوار باشد و از نادانی، هوس، خودخواهی و ویرانگری به دور باشد.

در لبه‌لای تاریخ، اساطیر و باستان‌شناسی ایران همواره خانواده به عنوان مهمترین واحد اجتماعی و نگهدارنده‌ی رابطه خویش و پایگاه عاطفی نقش مهمی ایفا می‌کند. «مان» در مفهوم خانواده از صورت اوستایی «تماییه» در واژه «خانمان» به معنی خانه و خانواده باقی مانده است.

در آثار باستان‌شناسی ایران در گورهای مختلف آثار مادری که فرزندش را بغل کرده است و حتی یک نمونه از تپه حسنلو، پایین تر از دریاچه ارومیه، آثار زن و مردی که یکدیگر را در آغوش گرفته اند، به دست آمده است که خود تأکیدی است بر مفهوم خانواده و عشق.

خانواده که امروز نیز از مقدس‌ترین و محترم‌ترین نهادهای اجتماعی به شمار می‌رود، همواره در این سرزمین از اهمیت والای برخوردار بوده است تا بدان جا که در اعتقادات ایرانی تشکیل خانواده به صورت تکلیفی دینی در آمده است.

خانواده از نظر اقتصادی، اشتراک منافع و همیاری و امداد مادی و معنوی را تضمین می‌کند و عشق و محبت مایه استواری این پیوند می‌گردد. در آن زمان که زن ربابی و حتی خرید زن در میان بسیاری از ملل و اقوام هند و اروپایی متداول بود، ازدواج ایران در سایه نظم و سنتی که آیین زرتشت آورده بود، نتیجه عقد بود.

به نظر ایرانیان ازدواج نتیجه تراضی زن و مرد بود و این ازدواج در آن واحد معنی مذهبی و اجتماعی داشت. مؤمن که تن به قیود زناشویی می‌دهد برای روح خود، سعادت جاودانی فراهم می‌آورد و برای خویشن راهی خجسته به سوی زندگی آینده می‌گشاید چرا که مؤمن باید در گسترش و توسعه آفرینش نیز سهیم باشد و به این منظور، چه وسیله‌ای شایسته‌تر و نیکوتر از ازدواج و به بار آوردن موجودات «اهورایی» خواهد بود؟ با این اعتقاد تجرد در آیین زرتشتی مجاز نیست. زناشویی بی عقد، مایه دهشت است و نزد ایرانیان پذیرفتگی نبوده است. به همین خاطر فرزندان حاصل از این گونه پیوندها از وراثت بی بهره بوده‌اند.<sup>۱</sup> زندگی زناشویی و خانواده نیز از لحاظ اجتماعی از اهمیت والا بی برخوردار بود تا بدان جا که در زمان ساسانیان، شاهنشاهان به عنوان نمایندگان راستین اهورا مزدا در روی زمین از ازدواج مردم حمایت می‌کردند دولت هر سال برای عده زیادی از دوشیزگان نیازمند جهاز فراهم می‌آورد و دختران بی صاحب و بی جهاز را به خرج خود شوهر می‌داد و در انجام دادن این گونه نیکوکاری‌ها، خسرو انشیروان سرآمد دیگر پادشاهان ساسانی بود. ایرانیان آنچنان به خانواده اهمیت می‌دادند که از مشاغلی که مستلزم تجرد بود یا از زندگی حادثه جویانه که مردان را مدتی دراز از کانون خانواده دور نگه می‌داشت مانند دریانوردی و بازرگانی، خوششان نمی

آمد. حتی سربازان ایرانی هم زن داشتند و دلبسته اجاق‌های خانوادگی خود بودند و هر سال، جز چند ماهی خدمت به شاه مملکت دینی به گردن نداشتند.

خانواده از چنان بنیان محکمی برخوردار بود که حتی بچه دار نشدن و نازایی زن دلیلی بر برهم خوردن پیمان زناشویی نبود. زرتشتیان در اینگونه موارد به راحتی بچه‌ای را به فرزندی می‌پذیرفتند گرچه بنا بر دین خود مجاز به انتخاب همسر دیگری با رعایت حقوق همسر اول بودند، اما در همه متن پهلوی «مادیکان هزار دادستان» تنها یک نمونه از دو زنه بودن می‌بینیم و این امر دلیل برآن است که چنین کاری نادر بوده است.

نکته مهم دیگر، در تفکر ایرانیان، همین مسأله به فرزندی پذیرفتن است که تنها در مورد خانواده‌های بی اولاد صدق نمی‌کند. آوردن بچه‌ای به آغوش خانواده منشأ مذهبی دارد. این عمل، ثواب به شمار می‌آید و به منزله عبادت است از این رو خانواده‌هایی که چند فرزند هم داشته باشند اگر ببینید بچه‌ای از پرستاری و مواظبتی شایسته برخوردار نیست یا بر سر راه مانده مکلف است آن بچه را به فرزندی پذیرد.

## تطویر خانواده‌ی ایرانی

ایرانیان در سرآغار به تیره‌هایی بخش می‌شدند. چندی دیگر، این گروه‌ها منشأ خانواده‌ها و قبیله‌ها گشتدند. بدین گونه سلسله مراتبی از مردم به شکل هرم بند بازان پدید آمد که خانواده هسته‌ی مرکزی آن بود. این خانواده‌ی ابتدایی، یکسره روح پدر سالاری داشت و اقتدار پدر، در آن میان، بی حد و حصر بود. یگانه نکته‌ای که هست، این است که تطور این نخستین گروه خانوادگی، که زاده‌ی بی فصل تیره است به تائی

صورن گرفت. بدین سان، در جریان دوره‌ی هزار و دویست سیصد ساله ای که از زرتشت تا روزگار خسروان ادامه یافت، رفته رفته حجم قدیم و انسجام خود را از کف داد.

برای درک این تغییر شکل باید از گروه خانوادگی کهن که، به قیاس آن که بی واسطه از تیره سرچشمه گرفته است، «سنخ و گونه‌ی هم تیرگان» نامش می‌دهیم، تصوّری کلی داشته باشیم.<sup>۱</sup> خانواده‌ی بزرگ، کهن ترین نمونه‌ی نوعی است که می‌شناسیم. ترکیب آن از این قرار است: در ملکی موروث که قابل انتقال نیست، پدر و مادر و فرزندان و نوادگان و برادران و خواهران و عروسان و دامادان و عموم زادگان و عمه زادگان و دایی زادگان و خاله زادگان و بستگان دیگر، و خلاصه همه را زیر نظر ریسی واحد گرد می‌آورد. این گروه، گروهی است که از تیره پدید آمده است. در مقابل، ترکیب گروه ساسانی، گروه قرن ششم میلادی، با نمونه‌ای مطابقت دارد که تحول و تکاملی بیشتر یافته است. چنین می‌نماید که خانواده‌ی این دوره، با پدر و مادر و فرزندان، حجمی بسیار کمتر از حجم نمونه‌ی تیره ای خود دارد: می‌توان گفت که آن وقت به ساده ترین صورت خویش در آمده است.<sup>۱</sup> پس، در جریان این شانزده قرن به تدریج تغییر شکلی صورت گرفت، تحولی که از مراحل عمده‌ی آن بدینه ته هیچ گونه اثری به جای نمانده است. اما، با این همه، به یاری مبادی و مبانی جامعه شناختی می‌توانیم شکل کلی آن را باز سازی کنیم.

چنین می‌نماید که انحلال تیره نتیجه‌ی انقلاب سریعی در بنیان اجتماع نبوده است، که نتیجه‌ی تغییر شکلی بوده است که به تأثی در اندیشه‌های مذهبی صورت پذیرفته است. به قرار معلوم این نهضت، در

ابتدا، با گروه تیره ای ارتباط و ملازمه داشته است و در گوشه و کنار به پیدا شدن اجاق های تازه‌ی پدر سالاری اتصال می‌یافته است، و در این حیص و بیص بوده است که ناگهان در زیر فشار تبلیغ آیین زرتشتی سرعتی پیدا کرده است که روز به روز بیشتر شده است... بدین گونه خانواده‌ی پر حجم از همان آغوش گروه تیره ای پدید می‌آمد. این مرحله، نخستین مرحله است. این گروه<sup>6</sup> باستانی، زمانی از مرحله‌ی سرنوشت ساز دیگری گذشت که شاهنشاهی هخامنشی بنیاد نهاده شد و پا به پای این حادثه، نخستین بار، پول و ثروت اقتصادی پیدا شد. و در سایه‌ی پیدا شدن پول و ثروت اقتصادی امکان تقسیم میراث و تقسیم خانواده‌ی بزرگ به چند خانواده‌ی کوچک‌تر دیگر پدید آمد. این تقسیم و تجزیه‌ی اجتناب ناپذیر میراث خانواده، علامت مرحله‌ی بزرگ دیگری است که گروه خانوادگی ایرانی پشت سر گذاشت.

خلاصه، به واپسین مرحله این تحول که در قرن ششم میلادی پای نهاده شد و آن زمانی است که احکام قدرت پادشاهی، تشکیل کشوری تکامل یافته و آزادی مادی و معنوی فرد شتاب بیشتری به انحطاط اقتدار پدر سالاری داد و از همین رهگذر باعث انحطاط نهاد اقتدار مطلق پدر شد.



در میان کتاب‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفت، باید از سه کتاب پارسی سخن گفت که می‌توان، به شرط مراجعه‌ی باریک اندیشه‌انه و تیز هوشانه به مطالبی که در بر دارند، هر سه را از اهم منابع شمرد. غنای شاهنامه‌ی فردوسی ما را از تذکر محاسن و مزایای آن به عنوان منبع

جامعه شناسی ایران باستان معاف می دارد. اما دو کتاب دیگر هم هست که اغلب به دیده‌ی اهمال به سویشان نگریسته شده است، در صورتی که هر دو، از لحاظ بررسی جامعه‌ی ایرانی در ایام پیش از اسلام اهمیتی اساسی دارند. «نامه‌ی تنسر» که در قرن هفتم به قلم دادوه (دادبه) دادگشنسپان *Dādhveh-i-Dadhgoshnaspān* همان کسی که بیشتر به نام عربی ابن‌المقفع شهرت دارد - نوشته شده است و جز ترجمه‌ی پارسی آن به قلم حسن بن اسفندیار مؤلف معروف تاریخ طبرستان، چیزی در دست نداریم، می‌تواند سندی مهم و بسیار گرانبها درباره‌ی قرن خسرو بزرگ شمرده شود. «ویس و رامین» که توجه چندانی به آن نشده است، ترجمه‌ی داستانی به شعر پارسی است که به دست فخرالدین اسعد الاستربادی الفخرالجرجانی - که ما فخر ایرکانی - *Hyrcanie* - فخر گرانی - می‌خوانیم و بس، صورت گرفته است، و اصل آن داستانی به زبان پهلوی است.

در آثاری که مورد مطالعه قرار گرفت، دل دادگانی چون؛ خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، خسرو و مریم، ویس و رامین، جمشید و دختر کورنگ شاه، سام و پریدخت، گل و نوروز و همای و همایون، در منظومه‌های خسرو و شیرین نظامی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرانی، گرشاسب نامه اسدی طوسی، سام نامه خواجهی کرمانی و خمسه خواجهی کرمانی، روابط عاشقانه‌ی زیبا و پر شور و جذبه‌ای را به وجود می‌آورند. خصوصاً در خسرو و شیرین و ویس و رامین، نمونه‌هایی از زیباترین داستانهای عشقی را می‌بینیم.

اینک جهت آشنایی خوانندگان در مورد هریک از آثار فوق، شرح مختصری می‌اوریم.

## گرشاسپ نامه

دومین اثر بزرگ حماسی (بعد از شاهنامه) گرشاسپ نامه اسدی طوسي شاعر بزرگ ايران در قرن پنجم هجری است.

گرشاسپ نامه چنانکه از نام آن بر می آید در مورد داستان گرشاسپ، پهلوان بزرگ سیستان، جد اعلای رستم است. اسدی برای شرح داستان گرشاسپ، از شرح سلسله نسب او و از فران جمشید پس از آشتن حال وی به سیستان و پناه بردن به خانه کورنگ شاه و عشق با دختر او، «سمن ناز»، و تزویج وی آغاز کرده و به زادن تور از پشت جمشید رسیده و از آن پس اختلاف تور یعنی شیدسپ شاه، طورگ وشم و آثربط را نام برده است که همه شاهان زابلستان بوده اند. از آثربط پسری آمد به نام گرشاسپ و از اینجا داستان گرشاسپ پهلوان آغاز شده و سرگذشت او به تفصیل آمده و سفرهای او به توران و افريقيه و هند و جنگها و هنرنمایی هایش در آن نواحی و مفاوضات گرشاسپ با برهمن و خوارق عادتی که در جزایر هند دیده و کارهای بزرگ و دور از عادتی که بر دست او گذشته وصف شده است.

اما لطف داستان بیشتر در آغاز آن یعنی عشقباری جمشید با دختر کورنگ شاه زابل و جنگهای آثربط و گرشاسپ با کابلیان و جنگهای دیگر گرشاسپ است<sup>۱</sup>

## سام نامه

آخرین داستان منظوم از حماسه‌ی ملی ایران که اکنون در دست است منظومه سام نامه است متعلق به اوخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم از خواجه‌ی کرمانی.

اصل داستان از تولد سام نریمان از دختر شاه بلخ، آغاز می‌شود و مطالب اساسی آن به ترتیب عبارتست از: دیدن سام تصویر پریدخت دختر فغفور چین و سفر وی به چین در طلب پریدخت و شرح جنگ‌های او در خاور و پادشاهی وی در خاور زمین و عشقبازی با عالم افروز پری و شمسه خاوری و جنگ‌هایش با اژدها و زند جادو و مکوکال دیو و رفتن او متنگروار به دربار فغفور چین و دیدن سام و پریدخت یکدیگر را و عشقبازی‌های آن دو و آگاهی فغفور از این رویداد و بندکردن سام و رهایی یافتن سام بدست قمر رخ دختر سهیل قلعه دار و مناظرات سام و پریدخت و سر نهادن سام به کوه و بیابان و رفتن پریدخت در جامه رزمیان از پس سام و جنگیدن آنان با یکدیگر و شناختن سام پریدخت را که سرانجام بعد از تحمل مشقات بسیار زیادی به وصال یکدیگر می‌رسند. در این داستان سام ماجرا جوییست که نخست در طلب دختری زیبا خود را به مخاوف و مهالک می‌افکند و چون مردی پهلوان و زورمند است همه جا مقاصد خود را به زور شمشیر از پیش می‌برد و با دیو و پری و جادو و آدمی به جنگ می‌پردازد و طلس می‌گشاید.<sup>۱</sup>

## خسرو و شیرین

دومین مثنوی از پنج گنج نظامی گنجه‌ای، منظومه خسرو و شیرین است. این منظومه از جمله داستان‌های اوخر عهد ساسانی است. در این

داستان ها عشقی بازی خسرو با شیرین (سیرا) کنیزک ارمنی (یا آرامی) از عهد هرمز آغاز شده و همین کنیزک است که بعدها از زنان مشهور حرم‌سرای خسرو گردید لیکن در خسرو و شیرین نظامی، شیرین شاهزاده ارمنی است. گویا این داستان بعد از قرن چهارم تا دوره نظامی توسعه و تغییراتی یافته و به صورتی که در خسرو و شیرین می‌بینیم به نظامی رسیده باشد.<sup>۱</sup>

برستان  
www.tabarestan.info

خسرو، جوان بالغ و مغوروی است در آستانه تصدی مقام سلطنت، و شیرین، دختر تربیت شده‌ی طنازی است، آشنا به رموز دلبری و با خبر از موقعیت اجتماعی و شرایط سنی خویش. او برادرزاده مهین بانو شاه ارمنستان است. پری دختی است کشیده قامت چون نخل سیمین و با گیسوانی تاب داده و چشمانی افسونگر که خسرو این شاهزاده مغورو را شیفته خود ساخته بود، رُخش نسرین و بویش چون نامش شیرین. دختر جوان اهل شکار و نشاط و گردش و ورزش است نه زندانی حرم‌سرای و با دیدن تمثال پرویز و شنیدن اوصافش از زبان چرب شاپور، بی هیچ بیم طعنه‌ای از همسالان و شماتی از خویشان و رجم و تشهیری از مردم ولایت، میل خاطرش به دیدن صاحب تصویر می‌کشد خسرو پرویز، جوانیست که شاهی و شیری را با هم دارد. غیوری است که به خاطر عشق شیرین، مهندس فرهاد، این آهنین مرد کوهکن را از سر راهش برミ دارد. فرهادی که تمثال نغز شیرین را بر پیکر سنگ نگاشت در حالیکه عشق شیرین، مدت‌ها پیش در دل پرویز نقش بسته بود.

«خسرو پرویز بعد از پدرش هرمز، بر تخت پادشاهی می‌نشیند. ندیمی، شاپور نام، داشت که نقاشی هنرمند و جهانگردی با تجربه بود.

شاپور از زیبایی بی نظیر شیرین و اسب معروفش شبدیز نزد خسرو سخن می‌گوید. خسرو پرویز شاپور را به ارمنستان می‌فرستد تا شیرین را برایش خواستگاری کند. او با کشیدن تصویری از خسرو و باقراردادن آن برسر راه شیرین، او را شیفته و عاشق صاحب تمثال می‌کند و در جستجوی خسرو پرویز به بهانه شکار به سمت مدین می‌گریزد. پس از حوادث و ماجراهای گوناگون و مناظرات و مجاوبات زیادی که بین خسرو و شیرین رده و بدل می‌شود، پس از مرگ مریم (دختر قیصر روم) خسرو، همچنان می‌خواهد که شیرین را به نام یک معشوقه داشته باشد و شیرین هم سعی داشت که بدون عقد و ازدواج تسليم او نشود. خسرو برای به رشک آوردن شیرین، به سراغ شکرnamی به اصفهان رفت و بعد از یک سال شکر را به عقد خود درآورد. این عمل تأثیری در امتناع شیرین نکرد و او کماکان از عفت و پاکی خود مواظبت می‌کرد تا اینکه خسرو پرویز رسماً او را به عقد خود درآورد و شیرین ملکه ایران گردید.<sup>۱</sup>

## ویس و رامین

داستان ویس و رامین توسط فخرالدین اسعد گرگانی در قرن پنجم هجری از زبان پهلوی اقتباس شده است. داستان ویس و رامین احتمالاً منسوب به عهد اشکانی است و شاید هم کهن‌تر از آن زمان هم باشد. ویس و رامین، اولین داستان عشقی مهمی است که در شعر فارسی به دست ما رسیده و نظامی در سرودن خسرو و شیرین بدان نظر داشته است. عشق در این منظومه عشقی است زمینی و تنده و بی پیرایه، زبان داستان نیز ساده و بی پیرایه است. زبان سراینده‌ی آن، زبانی است بی تکلف و متناسب با بیان احساسات عاشقانه و در توصیف حالات شور و

عشق و وصال و جدایی و اندوه، بسیار ماهر است وزبان او لطافتی خاص دارد.<sup>۱</sup>

این داستان شاید بازمانده‌ی یکی از قدیمی ترین رومان‌های عاشقانه باشد و بی‌شک یکی از شاهکارهای بی‌مانند ادبیات فارسی به شمار می‌آید. «садگی و بر亨گی این داستان از آرایشهای ادبی، وجه مشخصه آن است و از نظر ساخت های خانوادگی و اجتماعی هم ترجمه روایتی متعلق به دوره اشکانی است. داستانی است مبتنی بر عشق زمینی و مضامین عرفانی و روحانی که بعدها به فضای قصه‌ها وارد می‌شود در آن نیست».<sup>۲</sup>

أخبار قدیم و متعددی درباره‌ی ویس و رامین، در ادبیات فارسی وجود دارد. مؤلف مجلل -التواریخ و القصص، زمان داستان را هنگام پادشاهی دومین شاهنشاه ساسانی می‌داند و می‌گوید: «موبد برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، به مرونشستی و خراسان و ماهان به فرمان او بود».<sup>۳</sup>

به طور اجمال موضع داستان «ویس و رامین» از این قرار است: ویس دختر «شهرو» و رامین برادر شاه موبد، عشق سوزان، شهوانی و افسار گسیخته‌ای به هم ابراز می‌دارند اما در کامیابی آنها موانع بسیاری در پیش است: ابتدا ویس نامزد برادر خود «ویرو» است. در دنباله گیرو دارهایی، شاه پیری «موبد» نام شیفته او می‌شود و ویس را به زنی می‌گیرد دایه‌ی ویس، شاه موبد را افسون می‌کند و بعد میانجی می‌شود و وسیله‌ی زندگی ویس و رامین را فراهم می‌آورد. از این به بعد، موضوع

۱. و.ک.: غلمرضی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۲.

۲. ر.ک.: شمیسا، ۱۳۷۴، ص ۶.

۳. مجلل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص ۹۴.

اساسی کتاب که داستان عشق ویس و رامین است شروع می‌شود. مانع بزرگ، شاه موبد است و عاشق و معشوق از جدایی هایی که میان آنها می‌افتد پیوسته گله مند هستند. بالاخره پس از یک رشته ماجرا و کامجویی و ناکامی، رقیب که شاه موبد است در اثر پیش آمدی در شکارگاه درمی گذرد و عاشق و معشوق به مراد می‌رسند و در آخر داستان پس از مرگ ویس، رامین در آتشکده ای معتکف می‌شود.<sup>۱</sup> ویس پری رویی است که خورشید را از چهره‌ی خویش تشویر می‌داد، لبخندش شکر را از رونق می‌انداخت و گیسوانش بازار عنبر می‌شکست. او دوشیزه ایست سرخست و با آزرم که گشی مناعت را به کمال رسانیده و به آسانی دل نمی‌بازد. او بانویی است خویش کام و دیر رام که اسیر سرنوشتی شده که مادرش شهره، قبل از تولدش برای وی رقم زده بود. بنابراین ویس به ناخواه به عقد شاه موبد در می‌آید «از برون چون لاله خندان وز درون چون تفته سندان».

برادرش «ویرو» و شاه موبد از این معشوقه‌ی دیر رام ناکام ماندند تا اینکه دست سرنوشت، پرده‌ی عماری ویس را کنار می‌زند و رامین دل به او می‌بازد.

رامین، او برادر شاه موبد است در سرزمین خراسان و از دلاوران سپاه موبد، آوازی خوش داشت و چنگ می‌نواخت. او دچار عشق سوزناکی می‌شود که شرح بی قراری‌های او در منظومه‌ی ویس و رامین بسیار خواندنی است. سرانجام یزدان پاک، دایه را بر سر راه رامین قرار می‌دهد. رامین این برخورد خویش با دایه را تقدیر ایزدی می‌داند و جسارت می‌یابد که از طریق دایه ماجراهی دلدادگی خویش را به ویس برساند.

سراسر منظومه، شامل پرسش و پاسخ های نیازمندانه و گلایه آمیز و نامه نگاری ها و نازو نیازهای عاشقانه است. گاهی رامین پا پیش می نهد و ویس پا پس می کشد و گاهی کشش های ویس و رانشهای رامین، گاهی آفرین و گاهی نفرین. از سوی رامین همه سوز و نیاز و از سوی ویس همه گشی و ناز و سرانجام عشق این دو که به جهان سمر بود به ثمر نشست.

تبرستان

www.tabarestan.info

## همای و همایون و گل و نوروز

نخلبند شعراء، خواجهی کرمانی، عارف بزرگ و شاعر استاد در قرن هشتم هجریست. او دارای شش مثنوی به اوزان مختلف است که در سروden آنها به نظامی و فردوسی نظر داشته است و در هر حال، استادی و مهارت و قدرت طبع و اندیشه و نیز ابتکار وی را نشان می دهد. از جمله آن مثنوی ها، همای و همایون و گل و نوروز می باشد که حاوی داستانهایی مربوط به ایران باستان می باشد.

همای و همایون مثنوی عاشقانه ایست در داستان عشق همای، با همایون دختر فغفور چین. همای، پسر منوشنگ شاه از نسل شاهان کیانی بود. روزی سوار بر اسبیش روانهی نخجیرگاه می شود که ناگهان خود را در باغ پریان می یابد و در همانجا تصویر همایون را می بیند و به اشارهی سروش، برای بدست آوردن همایون به همراه بهزاد<sup>۱</sup> راهی کشور چین می شود. در این سفر، حوادث و ماجراهای بسیاری اتفاق می افتاد از جمله؛ اسیر شدن آنها بدست زنگیها و خلاصی یافتن از بند آنها، به پادشاهی نشستن شاهزاده همای در خاور زمین، گرفتار شدن او در بند فغفور و داستان عشقبازی و مناظرات همای و همایون و شرح مشتاقی و

۱. بهزاد، همزاد همای بود که از یک دایه شیر خورده بودند.

مهجوری آنها که سرانجام همای، پس از تحمل سختی ها و مشقات فراوان به مقصود خویش می رسد و با همایون ازدواج می کند و صاحب پسری به نام جهانگیر می شود.

گل و نوروز، منظومه ایست در عشق شاهزاده یی نوروز نام با «گل» دختر پادشاه روم. نوروز، شهزاده‌ی ایرانی بود؛ او پسر پیروز، شاه خراسان، از نسل ساسان بود.

شاهزاده نوروز، داستان «گل» را از زبان شخصی به نام جهان افروز کشمیری می شنود و عاشق او می شود و از پدر اجازه می خواهد تا راهی سرزمین روم شود. تلاش پدر در منصرف کردن او از تصمیمش و در سرد کردن آتش عشق بیگانه، در دل پسر، بی نتیجه می ماند.

سرانجام نوروز، وجود سُست و خسته و بیمار خویش را به روم می رساند و پس از پشت سر گذاشتن ناملایمات و رزم ها و جنگ های پیاپی، سرانجام موفق می شود با شکست دادن سپاه فرخ روز - شامی که به جنگ قیصر آمده بود - موجبات رضایت قیصر روم را فراهم آورد و این عاشق سوخته از لهیب عشق، به وصال چشمی نوش دست می یابد.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پخش افق

گلیات

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نخستین پدر و مادر بشر

در بندesh، مطلبی اسطوره‌ای در مورد مسایل زناشویی آمده که قابل ذکر است؛ «در پایان پنجاه، ایشان را (مش و مشیانه)، طلب فرزند فراز آمد؛ نخست مشی و سپس مشیانه. سپس ایشان را کامه به هم آمد هنگامی که ایشان کامه گذاری کردند، چنین اندیشیدند که ما را پنجاه سال، این کار می‌بایست بود. از ایشان به نه ماه، جفتی مرد و زن زاده شد از شیرینی فرزند، یکی را مادر و یکی را پدر جوید و پس اورمزد شیرینی فرزند را از ایشان باز ستاند تا فرزند بپرورند و فرزند بمانند. هفت جفت (فرزنده) نر و ماده از آنها بوجود آمد همه برادر خواهر، نر و ماده بودند از هر یک از ایشان به پنجاه سال فرزندی زاده شد و خود به صد سالگی بمردنند». <sup>۱</sup> در یشتها، کیومرث به عنوان نخستین کسی که به گفتار و

آموزش اهورا مزدا گوش فرا داد و از او خانواده‌ی سرزمین های ایرانی و نژاد ایرانیان پدید آمد، ستایش شده است.<sup>۱</sup>

در اساطیر ایرانی، کیومرث به معنی «زنده‌ی میرا» به عنوان نخستین انسان و نیای بزرگ اقوام آریایی نام برده شده است. بر اساس متون کتب پهلوی و روایات مذهبی، کیومرث نخستین بشری است که اهورا مزدا آفرید. «نخستین زوج بشر از نطفه‌ی کیومرث که در زمین ریخته بود، بیرون آمدند. نخست به شکل گیاهی پیوسته بهم می‌رویدند به طوری که، تشخیص این که کدام مرد است و کدام زن ممکن نبود این دو با هم درختی را تشكیل دادند که حاصل آن، ده نژاد بشر بود. سرانجام وقتی به صورت انسان در آمدند، اورمزد مسئولیت هایشان را به آنان آموخت:

شما تخمه‌ی بشر هستید، شما نیای جهان هستید، به شما بهترین اخلاص را بخشیده ام، نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید و دیوان را مستایید. اما شر در آن نزدیکی در کمین نشسته بود تا آنان را از راه راست منحرف کند، اهریمن بر اندیشه‌ی آنان تاخت و نخستین دروغ را بر زبان آوردند - گفتند که اهریمن آفریدگار است - بدین گونه، انتساب اصل جهان به شر، نخستین گناه بشر بود و از نظر زرتشیان، این بدترین گناه است.

از این لحظه به بعد، سرگردانی نخستین زوج در زندگی که خدا برای آنان در نظر گرفته بود، آغاز گشت و د رزندگانی دچار سردرگمی شدند،

قربانی کردند که ایزدان را خوش نیامد و به نوشیدن شیر پرداختند، گرچه چاه کندند، آهن گداختند، افزارهای چوبی ساختند و در کار-که در دین زرتشتی فضیلت به شمار می‌رود- با هم سهیم شدند، اما حاصل آن آرامش و پیشرفت و هماهنگی که باید ویژگی جهان باشد، نبود بلکه نتیجه آن خشونت و شرارت بود. دیوان اندیشه نخستین زوج بشر را با این اغوا که پرستش آنان بر پرستش خدا ترجیح دارد، تباه ساختند و به مدت پنجاه سال میل به هم آغوشی را از آنان ریودند که از نظر اخلاقی موجب تباہی آنان شد.

در این اسطوره بعضی تعلیمات مشخصه زرتشتی را می‌توان دید: دورنمایی از جهان و از کار و از تولید مثل. تجرد در دین زرتشتی به هیچ روی تقوی به شمار نمی‌رود، در حقیقت درست عکس آن است؛ زیرا تجرد، «آفرینش خوب» اورمزد را از افزایش باز می‌دارد و درنتیجه، موجب غفلت از یکی از وظایف اساسی دینی که بر هر مرد و زن فریضه است می‌گردد. وقتی هم نخستین زوج فرزندانی پیدا کردند، آنها را خوردند، اینکه اورمزد شیرینی فرزند را برگرفت، سرانجام، مشیه و مشیانه وظیفه خود را با به دنیا آوردن همه نزاده‌های بشر به انجام رسانیدند.<sup>۱</sup> در سروده‌های ریگ‌ودا، درباره‌ی جمشید و خواهرش (yami و yama) که بشر نخستین‌اند، مطالبی به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup>

«اینکه در ریگ‌ودا و همچنین در بعضی روایات زرتشتی از یمه، همچون نخستین انسان یاد کرده‌اند، ارتباط او را دوران زندگی مشترک هندوان و ایرانیان می‌رساند. اما این اوّلین انسان، بعدها در

۱. هن تیاز، ۱۳۶۸، من ۱۸۳.

۲. ر.ک: یار شاطر، ۱۳۷۴، من ۷۵۵.

اساطیر هندی پادشاه دنیای مردگان شده است. در صورتی که در اساطیر ایرانی غالباً از وی همچون فرمانروای یک دنیای «بی مرگ» سخن می‌رود. دنیایی که در آن نه سرما بود نه گرما، نه پیری و نه مرگ<sup>۱</sup>.

### اسطوره‌ی ازدواج

از جمله دلایل احترام و مقام زنان در دوران گذشته، خصوصاً در دوره‌ی اشکانی، تصور مادرپنداری زمین و پرستش رب‌البیع‌های مادینه توسط عموم مردم بوده است.

اورمزد، سپندارمذ<sup>۲</sup>، زمین را به صورت ماده آفرید و از پیوند مقدس اورمزد (خدای آسمان) و دخترش سپندارمذ (زمین)، کیومرث زاده شد. این پیوند، آینین ازدواج میان نزدیکان یا خویدوس پهلوی ساسانی *xwēdōdh* میان پدر و دختر، پیوند میان مادر و پسر را به دنبال داشت. و اورمزد از سپندارمذ، کیومرث را به صورت نر آفرید. بدین ترتیب، سپندارمذ، مادر کیومرث است از وصلت سپندارمذ که زمین و مادر کیومرث است با کیومرث. مشی و مشیانه پسر و دختر سپندارمذ و کیومرث زاده شدند. این دو موجود با هم پیوند کردند و بدین گونه بشر از سومین گونه «خویدوس» که پیوند خواهر و برادر است به وجود آمد.<sup>۳</sup>

همین مطلب را میرچالا لیاده به زبان دیگری مطرح کرده است به این ترتیب که: زمین نخست، موجودی شبیه خود زایید که قادر به پوشاندن

۱. زرین کوب، ۱۳۶۴، ج ۱، من ۱.

۲. در گاهان یکی از فرزوهای «مزدا اهور» یعنی اهورا مزدا به شمار می‌آید.

۳. ر.ک.: مهری به فر، ۱۳۸۰، من ۷۹.

سراسر زمین بود، یعنی آسمان پر ستاره را که می‌بایست جاودانه پایگاه امن خدایان نیکبخت گردد. وصلت آسمان و زمین نخستین ازدواج مقدس است که خدایان به شتاب از آن پیروی می‌کنند و آدمیزادگان نیز با همان متانت و وقار مقدسی که از هر عمل و فعالیت انجام یافته در سپیده دم زمان سرمشق می‌گیرند، به تقلید از اقدام خدایان، می‌پردازند. در بسیاری از اساطیر، آسمان نقش خدای برتر را داشته، زمین همسر وی نموده شد. مضمون جفت آغازین آسمان و زمین که مربوط به آفرینش کیهان است، در همهٔ تمدن‌های حوزهٔ اقیانوسیه، اندونزی، آفریقا و آمریکا یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

### اسطوره‌های مادینه

در بررسی اسطوره‌های مادینه ایران باستان (همانند سایر ادیان و اسطوره‌های نرینه) به دو جنبه مثبت و منفی بر می‌خوریم که همیشه در بررسی هر پدیده‌ای ناگزیر، ذهن به آن برمی‌خورد، چراکه هر مفهومی بلافضلله متضاد خود را می‌آفریند و هیچ ذهنی را گریز از آن نیست. لذا اسطوره‌های مادینه را به دو گروه اسطوره‌های مادینه اهورایی (لشکریان خرد اهورایی) و اسطوره‌های ماده اهريمی (لشکر خرد اهريمی) تقسیم کردند.

#### الف) اسطوره‌های مادینه اهورایی

هرمزد پس از آفرینش آسمان و اندیشه نیک و روشنایی مادی و دین مزدیستنا، امشاسبان را آفرید که با رعایت عدل و مساوات، از شش

امشا سپند مخلوق او سه امشا سپند یعنی نیمی از آن مؤثت هستند: سپندارمذ که در اوستا، سپند آرمیتی Sepanta-Armaiti خوانده می شود، امرداد (امررات) Ameretat و خرداد (هروتات) Haurvatat. حال با بررسی هر یک از این سه امشا سپند، بزرگی مبانی عقیدتی ایرانیان قدیم بیشتر آگاه گشته و از مقاهم ذهنی و نسبت های معانی بر مؤثت و ماده و زن بهتر مطلع می گردیم و درمی پاییم که با نسبت دادن این معانی بعدها چه انتظاری از زنان می رفته است و می رود و یا چه نهایت و پیشرفت و جلالی برای زنان در دل و اندیشه داشته اند.<sup>۱</sup>

### امشا سپند سپندارمذ

او در جهان روحانی مظهر مهر و برباری و فروتنی و جانبازی و فدایکاری اهوارامزا است و در جهان مادی فرشتهای موکل و نگهبان بر زمین است، لذا او را دختر اهوارامزا خوانده اند. از آنجا که کشت و کار و آبادانی در آیین زرتشت اعتباری بس ارجمند دارد، سپندارمذ موظف است که زمین را خرم و آباد بر پای دارد و دل گرمی و شادمانی هر کس را که به کشت و کار می پردازد، فراهم آورد. در اعصار ماقبل تاریخ نیز جمع آوری دانه و میوه و ریشه های خوراکی کار زنان بود که نهایتاً توسعه دهنده‌ی گیاه شناسی شناخته شدند. انجام این فعالیت ها در آن زمان توسط زنان در آن دوران وجود کامل و مثبت زن در امور اساسی زندگی آن زمان و اعمال کار و تجربه و به دست گرفتن ابتکار عمل موجود

تشکیل این اسطوره است. «این فرشته مظہر وفا و فرمانبرداری و صلح و سازش در این دنیا شناخته شده و هم خشنودی و آسایش جهان بر روی زمین به دست او سپرده شده است.

با قایل شدن این گونه صفات پسندیده برای سپنبدارمذ اولین پایه های ایجاد و تحکیم شخصیت زنانه و پرورش زنان به گونه ای که بهتر است و بایستی تا شوهر و خانواده و سرانجام جامعه را انسجام بخشد، گذاشته می شود. گفته می شود: ای زن تمام خشنودی و آسایش جهان بر روی زمین به دست تو سپرده می شود. با قایل شدن چنین رسالتی برای زن می توان به اهمیت وجود زن پی برد. اما از جنبه های منفی القاء فرمانبرداری و صلح و سازش آن بایستی کاملاً آگاه و بر حذر بود.<sup>۱</sup> در ایران باستان برای تقویت این صفات در زنان به طور عملی نیز کار می شده است. چنانکه آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه، متعلق به سپنبدارمذگان نام نهاده و یکی از اعیاد بزرگ دینی و اجتماعی آن عصر به شمار می رفته است. ابوریحان بیرونی این جشن را عید زنان و مزدگیریان نامیده و گفته است در این روز زنان از شوهرانشان هدایایی دریافت می داشته اند. سپنبدارمذ، راهنمای زنان و دختران است و پشتیبان زنان درست و پارسا و شوهر دوست و بهمین لحاظ است که این فرشته در لفظ نیز مؤنث است.

در یشتها هر کجا که ستایشی آمده، زنان در ردیف مردان نام برده شده اند. «اینک ما جان و وجдан و قوهی درآکه و روان و خرد و

فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و نخستین شنوندگان آیین، آن مردان و زنان پاک را که سبب پیروزی راستی بوده اند، می ستاییم.<sup>۱</sup> در موارد مختلف روان های مردان و زنان پاکدینی که با وجود نیکشان، برای پیروزی راستی می کوشند و کوشیده اند و خواهند کوشید، ستوده شده اند:

«ما فرشتگان نیک (چه مرد و چه زن) را که جاودان زنده اند و امشاسب‌پندان همیشه خرم را که به منش پاک متکی هستند، می ستاییم. ما می ستاییم زنان این سرزمین را که حامل ماست. آن زنانی که از آن تو هستند ای اهورامزدا، زنانی که از آیین راستی برخوردارند. اهورامزدا از مشی و مشیانه پس از برگشتن به حالت مردم پیکری می خواهد که جریان کارها را به عقل سلیم به انجام رسانند و اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را پیشه سازند و او از زن و مرد به یکسان انتظار عمل داشته است:

آنچه را مرد یا زنی دانست که درست است، پس باید آن را با غیرت برای خود به جای آورد و آن را به دیگران بفهماند تا آن طور که بایست بدان عمل کنند». <sup>۲</sup> (حجازی، ۱۳۷۰، ص ۴۸) در دین مزدیسنا زن در تمام امور دنیوی و اخروی و وظایف اجتماعی و حقوقی و مادی و معنوی و پاداش ها و کیفرها و نثار ستایش ها و درودها با مرد در یک ردیف شمرده شده است.

۱. همان، ص ۴۸.

۲. ر.ک، همان، ص ۴۸.

دو امشاسپند امرتات و هروتات همیشه با هم هستند و حضور یکی در نقطه‌ای، نشان حضور دیگری است. امشاسپند امرتات مفهوم بی مرگی و جاودانگی و تندرستی و دیر زیستن است و در عالم معنوی فرشته‌ای است مظهر بقای اهورامزدا و در جهان، نگهبانی گیاه با اوست. او از میان برنده گرسنگی و آسیب و بیماری است. مرداد فرشته‌ای است که به حفظ گیتی و تربیت غذاها و دواها که اصل آن نباتات است، موکل است. وظیفه‌ی این فرشته نیز با وظیفه و عملکرد زن در طول تاریخ هماهنگ است و زن می‌تواند ادعا کند، که، خود برای خود این چنین مقامی را ساخته نه اینکه برای او ساخته و پرداخته کرده و از او انتظار داشته‌اند. زن در تربیت غذاها و داروها، با دانه یابی و زیر نظر گرفتن فصول رویش گیاهان و میوه‌هast و که خود را به مقام نگهبان رستنی‌ها مفتخر ساخته است.

### امشا‌سپند هروتات

او که مظهر کمال و رسایی اهورامزدا است، در عالم مادی نگهبان آب است و اهورامزدا به زرتشت درباره او می‌گوید که نعمت‌ها و رستگاری و آرامش و سعادت از جانب خرداد به مردمان پاکدین ارزانی شده است. در سر سفره به نام هروتات و امرتات دعا می‌کردند و اسمای آنها به جای آب و درخت مقدس، استعمال می‌شده است و آنها هستند که در بهشت مؤمن را روزی می‌دهند.

و چنین است که این کار زن، نیز که با کمال دقّت و مهارت در زندگی انجام می‌گیرد، یکی از وظایف این فرشتگان در جهان آخرت می‌

شود. کاری که با وجود زن سرشته و بافته شده است و مقام و جایگاهی است که مرد را قدرت دست یازیدن به آن نیست.<sup>۱</sup>

### دئنا

یکی دیگر از اسطوره های مادینه‌ی اهورایی «دئنا» است. امشاسب‌پند سپندارمذ، همکارانی نیز دارد که از جمله: ایزدآبیان، دین و آرد هستند. دین نخستین بر زمین - سپندارمذ - آشکار شد. سپس هرمز، همان گونه که فرزند پذیری مادران راست و سپس سپردن آن است بر پدران.

دینa Daena از کلمه da به معنی اندیشیدن و شناختن است (با دین عربی هم ریشه نیست). در میان قوای باطنی انسان، شریفترین آنها مؤثر و بنام دینa نامیده می شده است. در گاتها دین به معنی کیش و خصایص روحی و به عنوان وجودان آمده است.

### ایزد چیستی

از دیگر ایزدان که غالباً با ایزد دین و وجودان (دینa) همراه آمده است، ایزد «چیستی» Chisti است و یکی از مهمترین یشتهای اوستا بنام «دین یشت» متعلق به این ایزد یعنی ایزد علم «چیست» است. ایزد چیستی در اوستا گاه به معنی دانش و معرفت است و گاه ایزدیست مؤثر که موکل علم و دانش و الهام دهنده‌ی آن است.

زرتشت پیامبر در فقره دوم دین یشت چنین می‌گوید: ای علم، ای راست ترین مزدا، آفریده مقدس، اگر تو پیش از من باشی، منتظر من بمان، اگر بدنبال باشی، بمن برس!

رهسپاری دوش زرتشت با این ایزد، مبین رسالت و وظیفه‌ی زنان در علم آموزی و تربیت و آموزش همگان، حتی پیامبری است که خود جهت آموز و روشنایی بخش اندیشه‌ی دیگر آدمیان است. تعلیم و تربیت کودکان توسط مادر، از گهواره‌ی کودک شروع می‌شود و تا زمانی که نهادهای دیگر جامعه، این وظیفه را به طور دسته جمعی به عهده گیرند، ادامه می‌یابد. ولی در همان زمان‌ها نیز، مادران نقش جهت دهنده و اصلاح کننده ای را که ایزد چیستا از اهورامزدا برای آنان گرفته است، به بهترین وجه ارائه می‌دهند و روشنایی بخش دل و جان مردمان می‌شوند.

### فرشته اشی (ارد)

از دیگر همکاران سپنبارمذ، فرشته اشی Ashi با «ارد» است که «به معنای توانگری و بخاشایش و نعمت و برکت و پاداش و مزد است و گاهی اسمی است خاص، برای ایزدی که نگهبانی ثروت و دارایی مردمان در روی زمین با اوست. در گاتها نام او مکرر آمده است و در یشتها وصف وی چنین آمده: اشی نیک درخشان در کالبد دختری زیبا، بسیار نیرومند، خوش اندام، کمربند بلند بسته و راست بالای و مجلل و آزاده نژاد... اگر به خانه کسی فرود آید، خیر و برکت و شادی آورد (این مشخصات برای دینا نیز آورده شده است). از مطالب «ارت یشت» برمی‌آید که همه خوشی‌های دنیایی و شکوه و نعمت و آرامش و شادمانی‌های

فراوان و گوناگون و آذوقه بسیار و ذخیره در انبار و بوهای خوش و بسترها و بالش های آراسته و خانه‌ی نیک و مستحکم و ستوران و گله‌ها و ایوان های زیبا و زنان و دختران آراسته و مزین به دستبند و خلخال و کمربند و اسب های تیزرو و گردونه‌ها و سیم و زر و لباسهای فاخر، نصیب مرد پارسایی می‌شود که فرشته توانگری، (اره) از او خشنود و بد و روی آورد.

### آناهیتا (ناهید) آب های نیرومند بی آلایش

در ایران ایزد بانو آب «وی سуرا آناهیتا» یعنی آب های نیرومند بی آلایش، سرچشممه همه آب های روی زمین است. او منبع همه باروری هاست.

نطفه‌ی همه فرآن را پاک می‌گرداند، رحم همه مادگان را تطهیر می‌کند و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. در حالی که در جایگاه آسمانی خود قرار دارد، سرچشممه‌ی دریای گیهانی است. او نیرومند و درخشان، بلند بالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. درخور آزادگی خویش تاج زرین هشت پره‌ی صد ستاره‌ای بر سر دارد. جامه‌ای زرین بر تن و گردنبندی زرین بر گردن زیبای خود دارد.

این توصیف های روشن، حکایت از آن دارد که؛ زمان های قدیم تندیس های این ایزد بانو در مراسم پرستش او وجود داشته است. بی گمان از زمان اردشیر به بعد این تندیس ها بخشی از آیین پرستش او را تشکیل می داده است، زیرا یکی از تاریخ نویسان قدیم یونان (برسوس) روایت می کند که؛ این شاه مجسمه هایی را از او در شهرهای دور دست

بابل و دمشق و همدان و سارد و شوش بر پا کرده بود. ناهید ایزد بانوی محبوب مردم، در بسیاری از سرزمین‌ها شد.

در ایران ناهید از احترامی عمیق برخوردار بوده، سرچشمه زندگی به شمار آمده و سپاسگزاری عمیق به خود اختصاص داده. در هندوستان این خدا که نامش به صورت میتره «دوستی» یا پیمان می‌آید، معمولاً همراه با خدای دیگری به نام ورونه «سخن راست» به صورت ترکیب «میتره ورونه» به یاری خوانده می‌شود. این دو غالباً با عباراتی خاص انسان، توصیف می‌گردند و هر دو با هم، بر گردونه‌ی درخشان خود گه ساز و برگش همچون گردونه‌های زمینی است سوار هستند و در اقامتگاهی زرین که هزار ستون و هزار در دارد اقامت دارند. اما با وجود این تصویر پردازی، هیچ افسانه و اسطوره‌ای درباره آنان ذکر نشده و تصویر پردازی فقط برای ترسیم خصوصیت این دو شخصیت، به کار رفته است. میتره ورونه، به صورت فرمانروایان گیهانی توصیف شده اند که نظم را در جهان خدایان و آدمیان برقرار می‌کنند.<sup>۱</sup>

گروهی از فرشتگان هم مانند آناهیتا، زن هستند. در میان امشاسبیندان<sup>۲</sup> امرتات (مرداد) و هوروتات (خرداد) و سینتاز ارمیتی (سپندرارمذ) مؤثر هستند بویژه، سپندرارمذ نماینده‌ی زمین است و معنای آن یعنی: «فروتن مقدس» یکی از صفات اهورا مزداست و در جهان مادی پرستاری زمین با اوست و به همین جهت، دختر اهورامزدا خوانده می‌شود. وجود ایزد بانوی چون؛ آناهیتا و اشی و نقش آنان در تفکرات ایرانی اهمیت خانواده را بیشتر می‌نمایند. آناهیتا به صفت نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت ایزد بانوی عشق و باروری درمی‌آید، زیرا چشمها

۱. ر.ک.: هی نیلز، ۱۳۶۸، ص ۳۸.

۲. در اوستای دو پلوی نماد و نگاهبان زمین است.

حیات از او می‌جوشد و بدین گونه «مادر خدا» می‌شود. و اشی نماد توانگری و بخشش، ایزد بانویی است که پیشرفت و آسایش به خانه‌های برد و خرد و خواسته می‌بخشد.<sup>۱</sup>

در آیین مزدیسنا، عناصر چهارگانه آب و آتش و هوا و خاک مقدسند و آب که بعد از آتش در نزد همه والاتر بوده، موکلی به نام «آناهیتا» Anahita داشته است و با توجه به حرمت آب در نزد ایرانیان، به شمار آوردن موکل آن به صورت یک فرشته زن، دلیل احترام ایرانیان قدیم به زنان است.

او فرشته ای است که:

مردان زورمند و دلیر از او اسباب فر و چیز خواهند.

بیشوایان هنگام نماز و نیایش از او دانش و خرد جویند.

دوشیزگان از او شوی خواهند.

زنان آسان زاییدن از او خواهند.

او تخمه مردان و زهدان همه زنانی که بخواهند بزایندرا آماده می‌سازد.

آب با زهدان مادر مربوط است و هر تولد تازه‌ای پاکی و تقدس و

قدرت تازه‌ای است. گذشتن از آب، در اساطیر ایرانی اهمیت خاصی دارد.

اغلب قهرمانان پیش از دست یافتن به موفقیتی بزرگ از آب می‌گذرند.

این شاید در اصل بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب گذشتن،

تولدی تازه وقوع می‌یابد.

آناهیتا، اسطوره‌ی مرکزی و محل تجمع تمام رتبه‌نوعهای آب و شیر و انوشت است. مقام او در تاریخ کهن ایران، همپایه اهورامزدا و میتراست که به او، سوگند خورده می‌شده است.<sup>۱</sup>

### ب) اسطوره‌های مادینه اهریمنی

قدیمی ترین عقیده درباره‌ی اسطوره‌ی زن – اهریمن، بنابر رأی نیبرگ، آراء زروانیه است. تئودور بارکونایی گوید: «وقتی که اوهرمزد به نیکان زن داد، زنان گریختند و نزد شیطان (اهریمن) شدند. چون اوهرمزد نیکان را آرامش و سعادت بخشید، شیطان نیز زنان را سعادت گردانید. شیطان به زنان اجازه داد که هرچه خواهند از او بطلبند. اوهرمزد ترسید که مبادا زنان، طلب آمیزش با نیکان کنند و از این امر نیکان را گزندی رسد و به عقوبی گرفتار آیند. پس تدبیری اندیشید و خدایی نرسا Narsa نام را بیافرید که جوانی پانزده ساله شد و او را برهنه به دنبال شیطان گماشت تا زنان او را ببینند و فریفته شوند و وصل او را از شیطان بخواهند. زنان، دستها به سوی شیطان دراز کردند و گفتند: شیطان ای پدر ما، خدای نرسی را به ما عطا کن!»<sup>۲</sup> آنچه که در این عقیده بیشتر از هر چیز خودنمایی می‌کند، القاثات بی‌شماری است که بدانها مختصر اشاره می‌شود. وقتی که «اوهرمزد به نیکان زن داد» القای صفت نیکی برای مردان و در نتیجه شریان و بدان در مقام اسم زنان است. سرکشی و نافرمانی و فرار زنان بر علیه خواست اوهرمزد زنان را متمایل به سپاه اهریمن و جزو سپاه خرد شریر معرفی می‌کند. هرچند

۱. ر.ک، حجازی، ۱۳۷۰، ص ۵۵.

۲. کریستین سن، ۱۳۶۷، ص ۱۸۷.

قدرت مخالفت بر علیه خواست اوهرمزد، به زنان قدرتی والاتر از قدرت آفریننده، اعطای می کند: سعادت مردان طبق این آرا، اهورایی و ساعت زنان اهريمتی، معرفی می شود. زنانی که از همسری نیکان فرار کرده اند و بدین لحاظ مورد ترس اوهرمزد است که با خواست اوئیه اوهرمزد در تضاد می باشد . سرانجام آفرینش عامل وسوسه - خدای نرسا - توسط اوهرمزد، مشکل زنان را در درگیری حتی با خدای نیکی نشان می دهد!<sup>۱</sup>

### جهیک

در اوستا به جهیک Djahika که همان جه Djeh دیو مؤتث و نماینده فحشا است برمی خوریم که در زبان پهلوی به معنای روسپی است. او بر انگیزاننده اهريمن در جنگ با اوهرمزد و امشاسباند است. او از اهريمن که به هیبت و پیکر سنگ پاره و وزغی بوده، به نظر او چون جوانی پانزده ساله می آید و هوای او در دل «جه» می افتد.<sup>۲</sup>

### پریان

در اوستا، پریان از دستیاران و سپاهیان اهريمن به شمار می روند که برای گمراه کردن پیروان مزدیسنا در راه آنان دام می گسترند و در پی تباہ کردن آتش و آب و گیاهان و ستوران پیوسته به کار و کوشش اند و بسا در پیکر ستارگان ذنباله دار در آسمان نمایان می گردند و با ستیز پی گیر خود، می کوشند تا تشتت، فرشته باران را از میان برگیرند و در

۱. ر.ک: حجازی، ۱۳۷۰، ص ۵۶.

۲. ر.ک: صفا، ۱۳۷۴، ص ۳۹۹.

پهنه‌ی زمین خشکسالی و ویرانی پدید آرند. در ادب پارسی، نام این آفریده‌ی زیبای بالدار، فراوان به چشم می‌خورد.  
توده‌های مردم از روزگاران کهن تا به امروز باور می‌داشتند که پریان، مادینه‌های گروه‌جن‌آند که گاهی در پیکر دوشیزگان فریبا با بالهای زیبا پدیدار می‌گردند و در آب‌های روی زمین به آب‌تنی می‌پردازنند و به ناگاه از دیده ناپدید می‌شوند.

این پندار، در بیشتر داستان‌های هزار و یک شب خودنمایی می‌کند. پریان گاهی همچون دیو و جن در کالبد آدمیان فرو می‌رونند و آنان را به دیوانگی می‌کشانند و مردم این گونه دیونگان را، «دیو زده» یا «پری زده» می‌خوانند.<sup>۱</sup>

## دروج

در گاثاها چون جهان نیک و بد در برابر هم قرار دارند، هرچه از جهان نیک است در مفهوم کلی اش با وضعیت اشون<sup>۲</sup> Ashavan مشخص و متمایز می‌شود. عالم شر نیز با اصطلاح مؤثث، دروغ «دروغ» بیان می‌شود که معنای آن ویران کردن نظم نیک با حیله و تزویر و نادرستی است. دروغ، گاهی به صورت عفریته ای تجسم می‌یابد و صفت آن در غونت Drehvant می‌باشد. تجسم دروغ به صورت مادین، نمی‌باشد با اسطوره بیان اولین دروغ توسط مشیانه، بی ارتباط بوده باشد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. ر.ک.: هجازی، ۱۳۷۰، من، ۵۸.

<sup>۲</sup>. پیرو راه.

<sup>۳</sup>. ر.ک.: همان، من، ۵۹.

## اوزاک

اوزاک (مادر ضحاک) دیو تبه کاری است که جمشید را به لذت دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و گرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم و رنج و پیری و ذبول را پدیدار کرد.<sup>۱</sup>

## انسان ما قبل تاریخ در ایران (زندگی در غار)

قبل از اینکه به بحث در مورد زندگی انسانهای ما قبل تاریخ «انسان غار» در ایران وارد شویم، باید به نقش زنان در این دوران سخن بگوییم. چرا که در این جامعه‌ی بدوى وظیفه‌ی مخصوص به عهده‌ی زن گذاشته شده بود. زن گذشته از اینکه نگهبان آتش و شاید اختراع کننده و سازنده‌ی ظروف سفالین بوده، می‌بایست چوبیدست گرفته و در کوه‌ها به جستجو ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع آوری میوه‌های وحشی بپردازد. در همان حال که مرد انکه پیشرفته‌ی کرده بود زن با کشاورزی ابتدایی در دوره‌ی حجر متأخر (نیولیتیک Ne'olithique) که اقامت در غار به آن متعلق است، ابداعات بسیاری نمود.

درنتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف زن و مرد ایجاد شود و شاید همین امر، اساس بعضی جوامع اولیه که زن در آنها بر مرد تفوق یافته Matriarcat بوده است. در چنین جوامع (و همچنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن، کارهای قبیله را اداره می‌کند و به مقام روحانیت می‌رسد و در عین حال زنجیر اتصال

خانواده بوسیله سلسله زنان صورت می‌گیرد، چه زن ناقل خون قبیله به خالص ترین شکل خود به شمار می‌رود، پس این طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی نجد ایران بوده و بعدها در آداب آراییان فاتح وارد شده است.<sup>۱</sup>

### وضع خانواده در طول تاریخ:

خانواده در طول عمر بشر، شکل‌های مختلفی به خود گرفته که با شکل امروزی آن کاملاً مخالف است. امروز عده‌ای این طور تصور می‌کنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه (مونوگامی) قرار داشته و فقط گاهی از این قاعده تخلف شده است؛ ولی مطالعه تاریخ بدؤی بشر نشان داد که روزگاری بوده که تعدد زوجات و تعدد ازدواج یکدیگر را تکمیل می‌کرده است و این جهت فرزندان مشترک آنها به طور دسته جمعی متعلق به همه‌ی آنها بوده اند.<sup>۲</sup>

### مادرشاهی

در روزگار قدیم، روابط جنسی در داخل قبیله، مقید به هیچ قاعده‌ای نبود به طوری که هر زن به هر مرد و هر مرد به هر زن تعلق داشته است. حدودی که امروز یا در دوره‌ای قبل از دوره‌ی ما برای روابط جنسی بشر دیده می‌شود، وجود نداشته است. مثلاً حسد وجود نداشت و مسلم‌آ حسد از احساساتی است که بعداً پیدا شد. فکر زنای با محارم هم وجود نداشت. زیرا که فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر با یکدیگر زن و

۱. ر.ک.: راوندی، ۱۳۴۷، ص ۲۴

۲. ر.ک.: همان، ص ۲۶

شوهر بودند. اما معنای این حرف این نیست که در عمل یک هرج و مرج پر ابهام حکم فرما بود؛ بلکه «ازدواج‌های مدت دار» وجود داشت و حتی ازدواج‌های گروهی هم اکثراً مدت دار بود.

در هیچ یک از شکل‌های خانواده‌های گروهی، نمی‌توان به تحقیق دانست پدر فلان فرزند چه کسی است ولی مادرش معلوم است. مادر، کلیه‌ی فرزندان خود را فرزندان خانواده‌ی مشترک می‌خواند. در طی تاریخ، در روابط جنسی زن و مرد محدودیت‌هایی پدید آمد. پس از آنکه «خانواده‌ی همخون» به وجود آمد، در این شکل خانواده، فقط افراد نسل قبل و نسل بعد هستند که از مزاوجت با یکدیگر ممنوعند یعنی برادر و خواهر، پسر عمو و دختر عمو از درجه اول و درجه دوم و درجات دورتر، همگی با یکدیگر برادر و خواهرند و درنتیجه همگی با هم زن و شوهرند. روابط جنسی والدین با فرزندان آنها ممنوع بود. پس در خانواده شرکایی Punaluenne روابط جنسی برادران با خواهران نیز ممنوع گردید.

همینکه روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها تحریم شد، گروهی که در بالا شرح دادیم، بصورت ژنس<sup>۱</sup> در آمد یعنی حلقه‌ی ثابتی از خویشاوندان همخون از شاخه زن به وجود آمد که اعضای آن نمی‌توانستند با هم ازدواج نمایند. بنابراین، تحریم زناشویی اقوام همخون بوسیله ژنس توسعه یافت و به این طریق مزاوجت گروهی به تدریج غیر ممکن شد و سرانجام خانواده سندیاسمیک syndiasmique جای آنها را گرفت. در این مرحله یک مرد با یک زن زندگی می‌کند، ولی تعدد زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر، یکی از

1. Gens - در روم قدیم به اجتماع چند خانواده اطلاق می‌شد که ریبیس آنها از اختلاف جد مشترک بود.

حقوق مردان است، در حالیکه زن باید کاملاً نسبت به مرد وفادار باشد و زنای او با کمال قساوت تنبیه می شود. در این مرحله روابط زناشویی از هر دو طرف به آسانی قابل قطع کردن است و فرزندان چه قبل از قطع کردن رابطه ازدواج و چه بعد از آن متعلق به زن است.<sup>۱</sup>

### منزلت خانواده

خانواده به عنوان نخستین و مهم ترین کانون حیات اجتماعی، به طور نسبی، واحد مستقلی نیز است که مسئولیت های متعدد خود را برای تکثیر و تربیت فرزندان، آموزش فنون و حرفة های مختلف، تأمین زمینه های رشد و فعالیت اقتصادی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان بر عهده دارد و انسان های ریشه دار و در همان حال سازگار با کل نظام را تربیت می کند.

خانواده پاسدار اصالت و معرف انسان است، عضو جدا شده را معمولاً طرد و گاه به مرگ محکوم می کند و بالعکس عنصر مفید و سزاوار قبول را وادر به سازگاری با خود و پذیرش اصول حاکم می سازد و به او جواز زیست در محیط و رشد و حرکت و فعالیت بعدی می دهد. جوی کوچکی از نهر بزرگی است که عیناً صفات و اختصاصات آن را به درون خانه منتقل می کند و پس از ارتزاق و اعashه معنوی و مادی اهل خانه، رشته‌ی پیوند خود را با همه‌ی خصوصیاتی که بوی یگانگی و پیوستگی از آن بر می خیزد، به رودخانه‌ی اصلی می رساند. به همین دلیل است که استحکام خانواده را در فرهنگ ایرانی به کهندری تشبیه کرده اند، که مرد در آن سالار است و برای تسخیر کنگره ها و باروهای متعدد پیدا و نهان

آن، ناچار باید از تمهیدات خاص استفاده برد. به تعبیر دیگر، فرد ایرانی قدرت خود را از خانواده می‌گیرد و به نوبه‌ی خود مایه‌ی افزایش اعتبار آن می‌شود.<sup>۱</sup>

در اوستا، اساس خانواده برنمایه، «مان» یعنی خانه بود. از یک خانواده‌ی خویشاوند یک تخمه (تیومه) یا عشیره فراهم می‌آمد زن که شوهر می‌کرد در خانواده‌ی شوهر و بایستی در عشیره‌ی او به فرزندی پذیرفته می‌شد. در دوره اشکانی ترتیب خانواده کم و بیش همان ترتیب اوستایی بود و پارتیان از نظر اینکه از شرق ایران برخاسته بودند، همان سنت و رسم قدیم را رعایت می‌کردند. خاندان‌های بزرگی که در دوره اشکانی بودند، شاید به تقلید از هخامنشیان هفت خانواده بودند. در دوره‌ی ساسانی، ترتیب خانوادگی اشکانی عیناً به جا می‌ماند و هفت خانواده‌ی بزرگ که نماینده‌ی نجیب زادگان ایران بودند، همچنان حفظ شد. ساسانیان در حالی که این گروه را پذیرفته‌اند، مساعی خود را برای تضعیف آنان به کار بردنند. قدرت این خاندان‌ها تا مرگ شاپور دوم محدود گردید. در جامعه‌ی قدیم دختر داشتن افتخاری شمرده نمی‌شد بلکه هر پدر و مادری آرزو می‌کردند که، خداوند به آنان پسری عنایت کند. وقتی دیدگاه پدر و مادری راجع به فرزند دختر اینگونه باشد، بنابراین مشخص خواهد بود که این دختر، در خانه‌ی شوهر نیز از ارزش و احترام بسیار نازلی برخوردار است و کوچک ترین حقی در خانه ندارد مگر اینکه، در خانه بنشیند و فرزندانش را بزرگ کند و همه هرچه بود، مرد بود و بس. در شاهنشاهی ساسانی در آغاز در قوانین عرفی و قدیم، زن

شخصیت حقوقی نداشت؛ بلکه شیئی پنداشته می‌شد و از هر جهت تحت سرپرستی رییس خانواده بود. این رییس ممکن بود که پدر یا شوهر و جانشین آنان باشد. تمام هدایا و درآمدی که در اثر کار زن و کودکان حاصل می‌شد، متعلق به رییس خانواده بود. رییس خانواده می‌توانست کودکان خود را از خویش براند و حتی آنان را به عنوان برده بفروشد. در مسائل حقوقی، دشوار بود که تفاوت حقوق یک زن و برده را تمییز داد. در میان پارتیان، نیز چنانکه بعداً ذکر خواهد شد، تعدد زوجات متداول بود ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانستند اختیار کنند. زن، پیش از مرگ شوهر نمی‌توانسته شوهر دیگر انتخاب کند، یعنی، طلاق کمتر معمول بوده است ولی زنان محترم در صورت نارضایی از شوهر خود به آسانی طلاق می‌گرفتند.

در اوایل دین زرتشت، زنانی که منزلت مالی داشتند، با کمال آزادی با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می‌کردند و صاحب ملک و زمین می‌شدند و می‌توانستند به نام شوهر و به وکالت از طرف وی به کارهای مربوط به او رسیدگی کنند، اما پس از داریوش بزرگ، مقام زن بویژه در میان توانگران تنزل یافت و زنان فقیر، چون برای کار کردن ناچار از آمد و رفت در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند، ولی زنان طبقه اعیان، در خانه‌های خودشان در پشت درهای بسته محبوس ماندند. این زنان جرأت نداشتند جز، در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی‌شد که با مردان معاشرت کنند و حتی حق، نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرانشان بیینند. سن ازدواج دختر در اکثر زمانهای باستان، پانزده سال و درسن رشد بود. وظیفه پدر یا قایم مقام او اعم از پسر و قیم آن بود، که دختر، را در سن بلوغ شوهر دهد. سن ازدواج پسر بیست سالگی بود دختر هنگامی که شوهر می‌کرد،

حتی المقدور جهاز زیادی از پدرش می گرفت و به خانه داماد می برد و دیگر پس از شوهر کردن حق مطالبه‌ی هیچگونه سهمی به عنوان ارث از پدر نداشت. دختر می توانست از ازدواج شوهری که پدرش برای او انتخاب کرد سر باز زند. مرد خواستگار همچنین موظف بود که با جلب رضایت ولی دختر، برای او مهریه ای تعیین کند که قللاً یا بعداً در صورت پیش آمد طلاق، بپردازد.

اگر پدری از انجام وظیفه پدری خود نسبت به دخترش کوتاهی می کرد و از روی امساك بیم از دست دادن وی او را به شوهر نمی داد، دختر می توانست به میل خود و بدون اجازه‌ی پدر حتی به یک «ازدواج نامشروع» تن در دهد. در این صورت خرج زندگی و سهم ارث او باقی می ماند فقط چنانچه دختر نمی توانست از ادامه رابطه نامشروع خود اجتناب ورزد، در این صورت پدر مجاز بود که در مقدار سهم ارث خود تقلیل دهد. کودکانی که بر اثر روابط آزاد بین مرد و زن پیدا می شدند، تحت سرپرستی مادر خود و در خانه پدر بزرگ مادری خویش رشد و تربیت می یافتدند. در صورتی که کودک دختر بود پدر بزرگ حتی وظیفه داشت که از سن معینی برای او وجهی به طور مقرری تعیین کند.

در مورد تعدد زنانی که یک مرد می توانست داشته باشد بسته به استطاعت مالی و جسمی او بود. ظاهرآ مردم کم بضاعت به طور کل، یک زن داشتند.<sup>۱</sup>

## خانواده های آریایی

پس از آنکه دریای بزرگ، که فلات ایران را فرا گرفته بود، رو به خشکی گذاشت یعنی؛ در حدود بیست تا پانزده هزار سال پیش از میلاد مسیح، مردمی در کنار کوه های جنگلی در غارها می زیستند که مردان خانواده، روزها برای شکار از غارها بیرون می آمدند و زنان به کارهای خانه و نگاهداری آتش و ساختن سفالینه می پرداختند. سخن گفتن در مورد آداب و اخلاق زناشویی مردمان ایرانی این دوره بسیار مشکل است، اما از آن چه که باستان شناسان و تاریخ شناسان بررسی کرده‌اند، روشی شد که نان آور خانواده در این دوره، زن بود و از این جهت بر مرد برتری داشت. خانواده، به شکل مادر سالاری اداره می شد. در هزاره‌ی هفتم قبل از میلاد، زن به امور خانه داری و باغ داری می پرداخت در حالی که مرد به شکار و گله‌داری و چوپانی می پرداخت.

در مورد آریایی‌ها، و دوره‌های مهاجرت و چگونگی ورود آنان به منطقه وسیعی از هند تا آسیای صغیر و به طور کلی ایران، بحث‌های گوناگونی مطرح شده و با این حال هنوز تاریکی ها و خلاهایی در این باره وجود دارد که هنوز حل نشده باقی مانده است. بنابراین در مورد اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم این قوم نمی شود به آسانی به نظریه پردازی پرداخت و تنها می شود زندگی آنها را از هزاره پنجم ق.م به بعد مورد بررسی قرارداد. در نزد آریایی‌ها، نظام پدرسالاری برقرار بود و به همین دلیل است که میترا رته النوع خورشید و مظهر پیمان و عدالت، پس از اهورامزدا بیش از همه ایزدان در نزد آنان احترام و منزلت داشته است.<sup>۱</sup>

زنashویی در اقوام آریایی قدیم، تشریفات خاص و کیفیات شیرین داشت و از امور مقدس شمرده می شد - عروس و داماد قبلاً یکدیگر را انتخاب کرده و بعد طبق آداب مخصوص زناشویی می کردند - داماد جامه نو برتن می کرد و با دوستان و خویشان خود به خانه عروس می رفت و دست عروس را که با زیباترین وضعی آراسته شده بود گرفته، هر دو در بالای تخته سنگی می ایستادند، داماد رو به عروس کرد با آواز بلند می گفت:

«من مرد هستم و تو زن، من آسمان تو زمین، من و تو با هم می - نشینیم و از ما فرزندانی بوجود خواهند آمد» آنگاه او را در عرابهای که گاوهاش سفید آن را می کشیدند و با گلهای طبیعی خودرو، زیست یافته بود نشانیده و با نوای ساز و دهل و خواندن سرودهای مخصوص به خانه می برد.

آریاها، معمولاً یک زن می گرفتند. دختران بزرگ تر زود به خانه شوهر می رفتند. عدم وجود پسر در یک خانواده وبال عظیمی شمرده می شد. آنان زن را برای مرد واجب می دانستند و می گفتند زن آنچنان برای مرد ضرورت دارد که زه از برای کمان.<sup>۱</sup>

پدر اختیار تمام داشت. زن بانوی خانه بود و آریایی ها احترام زنان را بیش از سایر اقوام نگاه می داشتند. از وظایف مخصوص رئیس خانواده مراقبت از آتشگاه خانواده و روش نگه داشتن آن بود.

شاه، زن خود را از میان شاهزاده خانم های دختران هفت خانواده درجه اوّل انتخاب می کرد و این زن عقدی ملکه می شد. ملکه بانوی حرم بود و بر تمام اندرون ریاست می کرد و حق داشت که تاج، بر

سر گذارد. در زمان بعضی از سلاطین هخامنشی مانند داریوش اول و اردشیر دوم ملکه در امور سیاسی نیز دخالت می کرد و در دربار نفوذ فوق العاده می یافت. این مسأله که آیا شاهان هخامنشی غیر از ملکه، زن عقدی دیگری نیز داشته‌اند تاریک است. ملکه و زنان دیگر با مردان آمیزش نداشته و حتی در مسافرت‌ها در گودونه‌های بسته حرکت می کردند. مسأله ذکر شده در باب شاهان هخامنشی بوده ولی اخلاق و عادت مردمان به طور کلی و ایرانیان عهد هخامنشی علاوه بر شراب دوستی، و دوست داشتن همسایگان و اخلاق و عادات پسندیده دیگر، در مورد مسأله ازدواج هر کدام از آنها چند زن عقدی دارند، ولی عده‌ی زنان غیر عقدی بیشتر است. بهترین صفت را پس از رشادت، در این می‌دانند پسران زیاد به دنیا آورند.

از اخلاق و عادت پارتی‌ها (اشکانیان) در امر زناشویی تعدد زوجات بود؛ ولیکن، از زمانی متداول شد که به ثروت رسیده بودند «زیرا زندگانی صحراء گردی مانع از داشتن زن‌های متعدد می‌شد». شاهان اشکانی زن خود را از شاهزاده خانم‌ها و زن‌های پارتی انتخاب می‌کردند.

آریایی‌های پیش از تاریخ و زمان پیشدادیان ماد، به گونه‌ای بودند که دانشمندان بزرگ یونان و روم از روحیات و اخلاق ایرانیان باستان سخن به میان آورده و آنها را ستوده‌اند. احترام متقابل زن و مرد به یکدیگر آداب معاشرت و همسایه داری و راستی و درستی از جمله اخلاق ایرانیان باستان است.

ورود آریایی‌ها به فلات ایران و برخورد های فرهنگی خود، زن ایرانی را در موقعیت و منزلت تازه‌ای قرارداد که از لحاظ اجتماعی و سیاسی پس از وحدت حکومت و نیز از لحاظ فرهنگی و آرمانی با پیدایش دیانت زرتشت کیفیت دیگری پیش آمد. در زمان پیشدادیان و قبل از آن،

دختران و پسران به وسیله مغان زروانی و میترای پیوند زناشویی می-بستند. در داستان رستم و سهراب در ماجرای خواستگاری رستم از تهمینه چنین آمده:

«بفرمود تا موبدی پرهنر بباید بخواهد ورا از پدر»<sup>۱</sup>

در کیش ایرانیان باستان زناشویی به منظور زندگی خوش و خرم و همبستگی و اتفاق و ازدیاد نفوس و دوام زندگی مشترک بود و محور محبت را برای همیشه بین زن و شوهر برقرار می‌ساخت. این کار در زمان زرتشت پایه و مایه گرفت. در گاتها، به پسران و دخترانی که می‌خواهند با هم ازدواج بینندن، اندرز می‌دهد: «که ای دختران شوی کننده و ای دامادان! اینک بیاموزیم و آگاهتان کنم. با غیرت از برای زندگانی پاک منشی بجویید. هریک از شما باید در کردار نیک از دیگری پیشی جوید و از این راه زندگانی خود را خوش و خرم سازد» در کیش زرتشتی، از لحاظ نظام به کارهای دنیا و محکم ساختن یگانگی و جلوگیری از فساد اخلاقی، در مورد زناشویی تأکید بسیار گردیده و این کار به خوبی ستوده شده است. در دین زرتشت کمک کردن برای ازدواج کسانی که به سن بلوغ رسیده و به علت نادری بی همسر مانده‌اند، از کارهای خوب و بااثواب شمرده شده است.<sup>۲</sup>

هسته‌ی مرکزی تشکلات آریایی‌ها خانواده بود که ریاست آن را پدر بر عهده داشت و او را به زبان ودایی پاتی pati یعنی نگهدارنده و حامی و یا پتیری pitri یعنی خوراک دهنده و یا پدر می‌خوانند و یا مادر

۱. فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. رضایی، ۱۳۷۸، ص ۶۱۷، ۶۲۶.

ماتری، بانوی خانواده بود. خانواده، از چند خانواده‌ی خویشاوند؛ یک تخمه یا عشیره فراهم می‌آمد. فرزندان و اهل خانه از پدر اطاعت می‌کردند. همه‌ی طبقات آریایی، از اهل خانه گرفته تا اهل ولایت از دهیوپت که معنای آن شاه بود، فرمان برداری می‌کردند.<sup>۱</sup>

### زن در اساطیر ایران

زن در اساطیر ایران، مقدس و در نقش خدا بانوان زندگی و باروری و زمین مادر، پیوند دارند. یافته‌های ایران باستان در نقاط مختلف ایران از اهمیت ایزد بانوان و از وجود مادر سالاری و بقایای آن در ایران کهن سخن می‌گویند و پس از این رویداد است که، در عنایت به رشك و باروری کارن هورنای، تندیس باروری، با رواج قدرت قبایل مرد سالار آریایی و نیز سامی، در این محدوده و سرزمین‌های همجوار، خدا بانوان مادر و گیاه خدایان زن، جای خود را به مردان و جوانان گیاه خدایی چون ادونیس می‌دهند. در تپه‌ی سراب کرمانشاه از حدود هشت هزار سال پیش با تندیس‌های زن چغامیش از شش هزار سال پیش، تورنیگ تپه از چهار سال پیش و تپه‌ی مارتیک از دو هزار سال پیش همه با گیاه خدایان خدا بانوان مادر پیوند دارند (البته اینجا لازم است کمی در مورد مسایل یاد شده توضیح داد). کهن ترین نگرش انسان به درخت و گیاه به روزگار گرددآوری خوراک و بهره‌گیری از میوه و ریشه درختان و بوته‌ها در تغذیه بر می‌گردد و رویکردی از اینگونه در جامعه کهن کار زنان است که در آن جامعه از نظر تقسیم کار، شکار و گرددآوری دانه‌ها و ثمر نبات و گیاه و تخم پرندگان کار زن بوده و هم این به دلیل است که زن را

خاستگاه کشاورزی دانسته‌اند، و تشبیه زن به زمین مادر نیز راهی است به این نکته. نخستین اجتماعات انسانی در ایران از طریق گروههای روحانی مادر تبار شکل گرفته است. و به احتمال زیاد - مادر سالاری دست کم از آغاز عصر نو سنگی هسته‌ی اجتماعی اقتصادی مردم ایران را تشکیل می‌داد تا هزاره سوم اهمیت نظام مادر تبار برجاست.

نzd فرمانروایان عیلام ازدواج خواهر و برادر گویای تداوم مادر سالاری است و این رسم به گواه ارداویرافنامه حتی در دوره ساسانی نیز دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

در بین التهرين که سکنه بدوي آن همان منشأ سکنه‌ی نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات، آفریده یک ربه‌التوع است، و جهان در نظر آنان حامله بود نه زاییده و منبع حیات به عکس آن چه معتقد بودند مؤنث بود نه مذکر. این ربه‌التوع محتملاً همسری داشته که او نیز ربه‌التوع بوده و در آن واحد هم شوهر و هم فرزند محسوب می‌شده است. بلاشک در این مذهب ابتدایی است که می‌توان مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را در آن جست این عادت در مغرب آسیا رایج بود. ایرانیان و بعد نبطیان از ملل بومی آنرا به ارث بردن و همچنین اساس ازدواج بین مادر و پسر را - که کمتر سابقه دارد - در همین آیین باید جستجو کرد، نیز ممکن است که رسم انتساب به مادران که در نzd عیلامیان و مصریان بسیار معمول بود از اینجا نشأت یافته باشد. در میان بعضی از این ملل،

زن، فرمانده سپاه بود از جمله در میان طبقه‌ی گوتی که کوه نشینان  
ساکن دره کردستان بودند.<sup>۱</sup>

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

www.tabarestan.info

## بخش دوم

وضع ازدواج در  
آذار مختلف ایران

پستان

## فصل اول: اهمیت زناشویی

### اهمیت زناشویی در ایران باستان

که هر چیز را پاک جفت آفرید  
به گیتی خداوند از آن شد پدید  
سخن کم زد و حرف ناید درست  
جهان از دو حرف آمدست از نخست  
چو مرغی نگیرد هوا بی دو سر  
خطی ناورد خامه ای بی دو سر  
نکوتر چو جفتش همتا بود<sup>۱</sup>  
یگانه گهر گرچه زیبا بود

از نظر فردوسی «هر مردی را همسر و هر زنی را شوی باید»:  
اگر شاه دیدی و گر زیر دست  
و گر پاکدل مرد یزدان پرست  
چنان دان که چاره نباشد زجفت<sup>۲</sup>

«جوان نیک اندیش، نیک گفتار و اشون<sup>۱</sup> پاک را می ستاییم،  
کدبانوی اشون رد<sup>۲</sup> اشونی خانواده را می ستاییم. اشون بانوی بسیار نیک

۱. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، من ۴۲۹.

۲. فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۸، من ۹۵.

اندیش، بسیار نیک گفتار بسیار نیک رفتار و نیک آموخته و فرمانبردار شوی را می‌ستاییم، زنان و گروه فرزندانشان را می‌ستاییم.<sup>۱</sup> در مذهب ایران باستان زناشویی کاریست بسیار پسندیده و سرباز زدن از آن و زندگی کردن به حالت تجرد، ناپسند و درخور نکوهش می‌باشد – در بسیاری از تکه‌های اوستا به بهدینان سفارش شده است که از بی‌عفتنی و زنا و کارهای ناشایست بپرهیزند و همواره و در هر حال کوشش نمایند که گامی بر خلاف عفت و پاکدامنی و اشویی و پرهیزکاری برندارند – هر فرد زرتشتی موظف است که چون به حد بلوغ رسید برای خود همسری بزرگزیند و زندگانی خوش خانوادگی را در تحت لوای مهر و محبت و یگانگی و یکرنگی با او آغاز نماید و در طول زندگانی خود، بکوشد که با تولید و پرورش فرزندانی نامور و لایق موجبات خوشبختی و پیشرفت مردم و کشور خویش را فراهم و در عین حال افرادی به طرفداران دین راستی و قوای سپنتامینو بیفزاید تا به وسیله‌ی گسترش فروزه‌های اشویی و پاکی و راستی و درستی، لشکریان انگره مینتو راه منکوب و هدف آخرین مزدیسنا را که ریشه کن کردن و از بین بردن ناپاکی و پلیدی و بدی از دنیا است عملی سازد.

در اهمیت زناشویی همین بس که نویسنده‌گان اوستایی سه گونه، داد و دهش را که موضوع زناشویی یکی از آنها است، به شرح زیر بر سایر رادی‌ها و سخاوت‌ها برتری داده و ستوده اند.

#### ۱- دستگیری بینوایان و مستمندان

۲- آموزش و پرورش نوباوگان هم کیش و هم میهن.

۱. اشنون: پیرو «آنده» رهرو راه.

۲. رد = سرکرده.

۳. دوستخواه، ۱۳۷۷، من، ۶۳۳.

۳- فراهم نمودن وسایل زناشویی دو بینوا به آیین زرتشتی.  
در ایران باستان مرد زن دار برمرد بی زن و مردی که دارای اولاد بود  
بر مرد بدون فرزند برتری داشت. یک دختر جوان اگر پس از رسیدن به  
سن بلوغ بدون شوهر و فرزند می ماند از نظر روحی پژمرده و ناشاد بود و  
از درگاه اهورا، درخواست داشت که شوهری جوان، زیبا، تندرست، خوش  
اخلاق، دانشمند و سخنдан نصیب او گرداند و هنگامی این خوشبختی  
کامل بود که او قادر بود فرزندانی سالم از آن شوهر به دنیا آورد.<sup>۱</sup> در ایران  
باستان، زن دارای همان حقوقی بود که یک مرد داشت و زنان در صورت  
دارا بودن لیاقت و شخصیت و شایستگی می توانستند به کلیه درجات،  
ارقاء یابند و راه هیچ مقام و مسندی به روی آنها بسته نبود حتی چنان  
که تاریخ ما نشان می دهد زنان ایرانی می توانستند به مقام پر افتخار  
شاهنشاهی و فرمانروایی کشور بزرگ ایران برسند.

## اهمیت اجتماعی زندگی مشترک در ایران باستان (مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)

### الف) مادها

پدرشاهی یا آغاز فرمانروایی مرد بر زن، تاریخگاری که اصول مادرشاهی برقرار بود و نسب فقط از سمت زنان تعیین می شد میراث، عموماً به نزدیکترین اقوام، یعنی؛ به همخون های شاخه مادر می رسید، زیرا که ثروت زن‌س باشد در خود زن‌س باقی می ماند. ولی پس از آن که بر اثر گله داری و پیشرفت زراعت، ثروت فزونی یافته و موقعیت اجتماعی و اقتصادی مردان بالا رفت، به این فکر افتادند که رسم موجود میراث را به نفع فرزندان خود ذگرگون سازند. این تحول که به عقیده بعضی از جامعه شناسان و مقتضدین، از شگفت ترین و بزرگ ترین انقلاب های اجتماعی است، سرانجام به این صورت عملی شد که تصمیم گرفتند. اخلاف مرد در زن‌س باقی بمانند و اخلاف زن از زن‌س بیرون بروند. یعنی؛ به زن‌س پدر خودشان بروند و به این ترتیب، تعیین نسب از جانب مادر و حقوق ارثی مادری ملغی گردید: واژگون شدن حقوق مادری شکست بزرگ تاریخی جنس زن بود به این طریق مرد در خانه فرمانروا نیز گردید. مقام زن پایین آمد و اسیر و بندهی شهوت مرد و افزار ساده‌ی توالد و تناسل شد. از این پس زن بدون قید و شرط در اختیار مرد قرار گرفت. با ظهور پدرشاهی است که وارد قلمرو تاریخ می شویم: به عقیده مردم شناسان در دوره ای که سرحد میان مرحله وسط و مرحله بالای برابریت است، از خانواده سندیاسمیک، خانواده مونوگامیک monogamique بر اساس وحدت زوج و زوجه به وجود آمد و مراد از

تشکیل این خانواده این است که بچه هایی از یک پدر مشخص و غیر قابل انکار به وجود بیایند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند. اختلاف این خانواده با خانواده سندیا سمیک در این است که رابطه‌ی میان زوجین خیلی محکم تر است و گستاخ آن به دلخواه طرفین نیست و فقط مرد می‌تواند رابطه‌ی زناشویی را قطع کند.<sup>۱</sup>

اسناد تاریخی، گویای آن است که در دوران مادها، زنان در کنار مردان در امور شوراها شرکت داشتند. در عصر هخامنشی هم اسناد این عصر گویای هم پایی و هم تایی زن و مرد و تساوی دستمزد زنان و مردان می‌باشد. در این دوره، زن از مرخصی زایمان، استفاده می‌کرد و گاهی از مزایای شغل نیمه وقت برخوردار بود. اما در گذر زمان، در دوره هخامنشی زن به ابزار سیاسی پیوند قدرت‌ها تبدیل شد. در دوره اشکانی چند همسری نزد مزادستان وجود دارد، اما زن حافظ کانون خانواده است و مرد به آسانی نمی‌تواند از زن خود جدا شود و زن اندکی از اقتدار گذشته را حفظ کرده است.

در اواسط دوره ساسانی اقتدار سیاسی و اجتماعی با مردان است، اما زن هنوز در کانون خانواده قدرت دارد و شریک اموال مرد است. اختیار دختر به دست پدر و بعد از او به دست برادر و پس از ازدواج به دست شوهر بود. در جامعه مانوی زن از نقش اجتماعی برخوردار و حتی می‌تواند به جایگاه برگزیدگان راه یابد بدان سان که گفته شد، در دوره ساسانی با گذر زمان اقتدار زن محدود و محدودتر می‌شود. پس از اسلام

۱. ججازی، ۱۳۷۰، ص ۶۳.

بقایای نظام مادر تبار و نشانه های آن را می توان در روایت های اسطوره ای شاهنامه و ازدواج های نامتعارف و داستان پیش گام شدن زن را یافت. در ایران قدیم ازدواج با اقربای خیلی نزدیک پسندیده بود و علت این علاقه را هم ظاهراً حفظ خانواده و پاکی نژاد ذکر می کردند. جدایی زنان از مردان یعنی حرم‌سرا و رسم تشکیل آن که در مشرق رواج داشته، در میان آنها مرسوم بود اما خواجه سرایان عکس زمان هخامنشیان دارای نفوذ و قدرت زیادی نبودند.

خیانت زن به شوهر خیلی سخت بود و مرد حق کشتن زن را داشته است. بنای قوانین آنها برخشنوت و سختی و شدت بود.<sup>۱</sup> در روزگار حکومت مادها که در واقع آغاز فرمانروایی مرد بر زن و دوره پدرشاهی بود وضع به طور کلی متفاوت بود با اینکه زن به خوبی توانست برتری و سalarی خود را از هزاران سال در جامعه های ابتدایی بشر محفوظ دارد، ولی به دلایلی که ویل دورانت ذکر می کند، نتوانست همیشگی باشد، ویل دورانت می نویسد: «ناسازگاری پایداری که اکنون در میان زن و مرد دیده می شود، آن روزها چندان قابل ملاحظه نبوده است. این ناسازگاری بیشتر از لحاظ شرایط زندگی و محیط پیدا شده و از حیث ژرفای و فطری بودن چندان قابل توجه نیست. زن، اگر از بیچارگیهای وظایف پیکرهای او چشم بپوشیم، در آن هنگام از حیث بلندی قامت و بردباری و چاره اندیشی و شجاعت دست کمی از مرد نداشت و مرد به او به مثابه زینت یا بازیچه جنسی نظر نمی کرده است، بلکه زن موجودی بود نیرومند که می توانست ساعات درازی به انجام کارهای دشوار بپردازد و گاه گاهی در راه عشیره خود تا حد مرگ جنگیده است. اما «بیچارگی های وظایف

پیکرهای او امر کوچکی نیست، ناتوانی های متناوب زنان در دوران رغل، مراحل سخت گذر حاملگی و زمان های شیردادن و پرورش کودک، از جمله مسائلی است که مرد با آنها سروکار ندارد، و علاوه بر آن، کارهای خانه و کوشش های تولیدی و هنری و جز اینها هم بر عهده زن بود» در هر صورت زن، دوران زن سالاری را به خوبی به پایان رسانیده است.

اما بعد از گله داری و پیشرفت زراعت، به تدریج مرد جایگزین زن شد و ریاست خانواده به او رسید و عصر پدر سالاری آغاز شد. در ابتدای این دوره زن از حقوق مساوی با مرد برخوردار بود حتی می توانست اقتصاد خانواده را هدایت کند اما به مرور زمان و با رشد دامداری و کشاورزی برتری مرد نسبت به زن رو به فزونی نهاد و به سبب بستگی پاره ای وظایف حرفه ای (صنعتی و هنری) به بیرون از خانه، تکالیف خانگی زن کمتر شد و از دایره تولید خارج شد و فقط کارهای خدماتی و ذوقی درون خانه برای زن باقی ماند چنان که در عصر حاضر نیز، شواهد بسیار زیادی در جامعه ما از این گونه زنان وجود دارد و در پاره ای از جامعه های بشری که بردهای کارهای خانگی انجام می دادند، زنان در حد آنان قرار گرفتند به طوری که در خانه نیز حکمرانی از آن مرد شد.<sup>۱</sup> مادها به شبائی اشتغال داشتند و همان طور که گفته شد یکی از دلایلی بود که جامعه مادر سالار قبل از مادها را به پدرسالاری در دوره ماد سوق داد خانواده بر اساس پدر سالاری و چند همسری بود و عروس را می ربودند یعنی رسم برون همسری در میان آنها رایج بود اما در عصر

هخامنشی در سال ۵۴۶ ق.م به خاطر تماس میان یونانیان و پارسیان در سراسر دوره‌ی هخامنشی رابطه‌ی جهانی یونانیان زیر سلطه‌ی هخامنشیان بود. در این میان پارسیان تأثیرات زیادی را در اغلب زمینه‌ها از اسپارتی‌های یونان‌ها گرفتند از جمله در زمینه فرهنگی و آداب و رسوم که شمه‌ای از آن در همین «پژوهش» ذکر می‌شود.<sup>۱</sup>

### مشخصات خانواده‌ی مونوگامیک

از مشخصات خانواده مونوگامیک، یکی این است که مرد کاملاً آزاد است و عده‌ی کثیری کنیز و غلام در اختیار خود دارد و می‌تواند با آزادی کامل از آنها متعتم شود. ولی اگر احیاناً زن به یاد روابط قدیمی جنسی خود بیفت و بخواهد آن را تجدید کند، شدیدتر از کلیه‌ی ادوار گذشته، تنبیه و مجازات می‌شود. به این ترتیب می‌بینیم که خانواده‌ی مذکور در حقیقت مونوگامیک نیست، مگر برای زن. زن بازی برای مردان، عملأً مورد تسامح قرار می‌گیرد و فقط به زبان از آن بدگویی می‌کنند. پیدایش خانواده مونوگامیک، یکی از نشانه‌های مشخص کننده تمدن است که در کنار بردگی و مالکیت خصوصی در جوامع بشری ظهور کرده است.

از این پس چنانکه خواهیم دید، ازدواجها غالباً بر اساس مصلحت دودمان و برای حفظ و ازدیاد مکنت خانواده، صورت می‌گیرد. عشق و اراده زوجین در عقد ازدواج مدخلیت ندارد و غالباً می‌بینیم که مثلاً نامزد فلان شاهزاده یا فئودال زاده را پدر و مادر آنها و یا شیوخ قوم انتخاب می‌کنند، بدون اینکه با او در این امر حیاتی مشورت و گفتگو

کنند، هنگام زناشویی و ازدواج، همان طور که غلام و کنیز را در بازار می-خریدند، زن را نیز می خریدند. هنگام وفات مرد، زن نیز مانند سایر دارایی او به میراث می رفت.

پدر خانواده به خود حق می داد که با زن و فرزندان هرچه می خواهد بکند و حتی در فروش و کرایه دادن آنها نیز آزاد بود.

با پیشرفت مالکیت، زنا که سابق بر آن از گناهان صغیره به شمار می رفت، در زمره‌ی گناهان کبیره قرار گرفت. نصف ملت های ابتدایی که ما می شناسیم به زنا اهمیت چندانی نمی دهند. هنگامی که مرد به مالکیت رسید، نه تنها از زن وفاداری کامل خواست، بلکه به زودی به این نکته متوجه شد که زن نیز ملک او می باشد و حتی وقتی هم که زن خود را از راه مهمان نوازی به هم خوابگی مهمان وا می داشت (یا برای حمایت از یک برادر هم دین ورشکسته، زن خود را به او واگذار می کرد) این عمل را از آن رو می کرد که زن را از لحاظ جسد و روح ملک خود می پنداشت و این تصور به آنجا رسید که زن برای به دست دشمن نیفتادن همانند اسبان و ستوران، کشته می شد.<sup>۱</sup>

در زمان های ابتدایی، نازا بودن برای زنان ننگی عظیم بود و از کف دادن بکارت عیب نبود. حتی اگر دختری قبل از ازدواج فرزندی می آورد، زودتر داوطلب زناشویی با آن می شدند و در پرخی قبایل چون داماد عروس خود را بکر می یافت، نگران و آشفته می شد و مادر عروس را به باد ناسزا می گرفت. ولی این آداب و سنن، پس از استقرار مالکیت فردی تغییر کلی یافت. پس از آن که مرد مالک زن شد، خواست این مالکیت به

پیش از ازدواج هم امتداد یابد و بدین ترتیب، عفت و بکارت زن مورد توجه قرار گرفت و علامت امانت داری و وفاداری زن به شوهر گردید.<sup>۱</sup>

### ب) هخامنشیان

در دوره هخامنشی مهمترین وجه اعتیار یک مرد شجاعت و تھور او در جنگ بود و پس از آن در تعداد فرزندان به همین دلیل چند زن رسمی و تعداد زیادی همسر به گونه غیر رسمی و نوعی صیغه داشتند و پادشاه هرسال برای آن که تعداد فرزندان بیشتری داشت هدیه می‌فرستاد نامی که برای فرزندان خود می‌نها دند اغلب خصوصیات جسمانی و یا عظمت بزرگی را داشته است. بنابراین معلوم می‌شود که در این دوره حکومت و سیاست در امور اجتماعی و خانواده دخیل بوده است و گاهی سیاست نظام خانواده را تغییر می‌داد. در دوره‌ی هخامنشیان، جشن‌های عروسی هم زمان و در حضور پادشاه برگزار می‌شد. ازدواج‌ها در آغاز فصل تعادل روزها و شب‌های بهاری برپا می‌شده است. بنابراین لازم بود، ازدواج‌ها از سوی مقام پادشاهی به رسمیت شناخته شود، یا آنکه ابتدا از سوی قبیله و بعد از سوی پادشاه، طی یک جشن عمومی رسمی اعلام گردد. در مورد خانواده‌های کثیر فرزند، علاوه بر آن که داشتن فرزند بسیار را بعد از ابزار شجاعت و دلاوری در جنگ، مهمترین علامت شایستگی یک مرد در نزد پارسیان دانسته است. بین خاندان‌های بزرگ مسابقات ورزشی بر پا می‌شد پادشاه نیز هدایایی به عنوان جایزه در مسابقاتی که در طول دوران تعلیم و تربیت جوانان پارسی بر پا می‌شد،

اعطا می کرد. در این خصوص می توان پنداشت که این جوایز مانند موارد دیگر هنگام برگزاری جشن های رسمی توزیع می شدند.

### قوانين حمورابی

از حقوق و اختیارات زنان در این دوره اطلاع کافی در دست نیست، قوانین و مقررات مدنی و جزایی ایران مخصوصاً از دوره‌ی داریوش به بعد، تحت تأثیر قوانین مدنی بابل قرار گرفته است. اینکه چهت آشنایی خوانندگان، تعدادی از اصول و قوانین حمورابی را در این زمینه بیان می‌کنیم:

- ۱- «مرد فقط می تواند یک زن داشته باشد ولی اگر زن نازا باشد می توان زن غیر عقدی داشت.
- ۲- ازدواج بی قرارداد قانونی نیست.
- ۳- اگر آزاد، کنیزی را ازدواج کند آن کنیز مقام آزاد را می یابد.
- ۴- جهیزیه، مال زن یا خانواده پدر اوست ولی شوهر می تواند از آن بهره بردارد.
- ۵- زن و شوهر مسئول قروض یکدیگر که قبل از ازدواج حاصل شده نمی باشند.
- ۶- اگر شوهر زن را طلاق دهد باید جهیزیه او را رد و یک سهم پسری از مال خود به او ببخشد ولی اگر زن نازا است فقط جهیزیه اش به او برمی گردد.
- ۷- در مورد خیانت زن، شوهر او را اخراج یا برده می کند.
- ۸- اگر مرد اسیر شد زن می تواند شوهر کند ولی اگر شوهر اول برگشت باید به خانه او برگردد.

- ۹- در مورد بی وفایی زن و شوهر به یکدیگر مجازات زن به مراتب شدیدتر است در مورد زن تهمت به زن، محاکمه خدایی می شود یعنی زن خود را به رودی می اندازد و اگر آب او را فرو نگرفت بی تقصیری خود را ثابت کرده است.
- ۱۰- مرد از زنش ارث نمی برد زیرا مال زن متعلق به اولاد است.
- ۱۱- زن به علاوه جهیزیه خود سهمی از شوهر متوقی را به عنوان هدیه دریافت می کند.
- ۱۲- زن می تواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره بدهد، جهیزیه خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، کسبی پیش گیرد و در زمرة روحا نیان درآید.
- ۱۳- زن پس از مرگ شوهر خود می تواند به دیگری شوهر کند و اگر اولاد او مانع شود محکمه دخالت کرده اجازه می دهد.
- ۱۴- هرگاه اولاد زن از شوهر اوی صغير باشند محکمه قيم معين کرده و صورتی از ترکه ترتیب داده به شوهر دوم می سپارد بدون آنکه او حق فروش داشته باشد.
- ۱۵- اولاد از هر مادری که باشند در بردن ارث مساویند ولی پدر می تواند وصیت کند که مال غیر منقولش را به پسر محبوب او بدهند.
- ۱۶- فرزندان جهیزیه مادرشان را بالستويه تقسيم می کنند ولی مادر می تواند هديه اي را که از شوهر خود دریافت کرده به يكى از اولاد خود بدهد.
- ۱۷- دخترانی که جهیزیه گرفته اند از ارث محرومند ولی آنهايي که جهیزیه ندارند در بردن ارث با پسران مساویند.
- ۱۸- برادران وارث خواه را ندارند ولی پدر در حیات خود می تواند قسمتی از مال خود را به دختران بدهد به این شرط که آنها به هر کس

که بخواهند به موجب وصیت واگذارند و در این مورد برادران به مال خواهان حقی ندارند.

۱۹- دخترانی که از زنانی غیر عقدی هستند از برادران خود جهیزیه می‌گیرند.

۲۰- زنان بیوه و دختران را مستقلًا محاکمه می‌کنند و زن شوهر دار را توسط شوهرانشان.

۲۱- پسرانی که از زنای غیر عقدی متولد شده اند و بعد پدرشان آنها را به اولادی شناخته با اولادی که از زنان عقدی تولد یافته اند مساوی ارث می‌برند ولی اینها مزایایی دارند. پسرانی که به اولادی شناخته شده اند، فقط آزاد می‌شوند.<sup>۱</sup>

## ازدواج‌های داریوش

داریوش، هیچگاه اوقات خود را هدر نمی‌داد و تنها در قصر نمی‌آرمید و علاوه بر این مرد زن پرستی نبود و علیرغم دارا بودن زنان بسیار هیچگاه خود را آلوده نمی‌کرد.

او به زناشویی‌های بسیار پر شکوه و شوکت در بین پارسیان اقدام کرد؛ از یک سو دختر کوروش به نام‌های آتوسا و ارتیستونه را به زنی گرفت آتوسا در ازدواج‌های پیشین، یک بار به مزاوجت برادر خود کمبوجیه در آمده بود و بعد از او به همسری منغ. (هرودوت، ۱۳۸<sup>۴</sup>، ص ۱۸۴) اما ارتیستونه دختر باکره بود؛ و علاوه بر آن با یک دختر اسمردیس (بردیا)، که اسم او پرمیس بود، زناشویی کرد؛ همچنین دختر اتانس

<sup>۱</sup> جباری، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

{فایدیمه}، را که نقاب از روی مجویین برداشته و هویت او را فاش کرده بود، به زنی گرفت.

قصد و پیام او روش بوده است: داریوش از طریق ازدواج با دو دختر کوروش (آتوسا و ارتیستونه) و نوه او (پرمیس) مستقیماً به خاندان کوروش متصل می‌شود. و اما در خصوص ازدواج او با دختر اتانس {فایدیمه، همسر گیوماتا} نیز نباید این زناشویی را به منزله رشوه ای تلقی کرد که داریوش به اتانس داده باشد؛ بلکه این ازدواج بخشی از عادات و رسوم زمان بوده است که ایجاب می‌کرده است پادشاه جدید، زنان پادشاهان پیشین یا پادشاهان پیشتر (آتوسا، فایدیمه) را به زنی بگیرد - همان کاری که اسمردیس - برديا کرده و او نیز با آتوسا، «خواهر - همسر» کمبوچیه، وصلت کرده بود. آنچه داریوش در وصلت‌های خود کرده است؛ بیشتر در زمینه دغدغه دوام دادن به استقرار سلسله‌ای حتی جعلی - بوده است، نه ناشی از اراده تجدید استقرار اشرافی: به این ترتیب، درواقع «داریوش با شاهان پیشین روابط خویشاوندی برقرار کرده است... تاچنین وانمود شود که قدرت پادشاهی با تفویض به داریوش، به یک بیگانه سپرده نشده است، بلکه به خاندان کوروش باز گشته است. روش است که داریوش به ترتیبی منظم و پیوسته، سیاستی روا داشته است که از یک سو به او امکان می‌داده تا به صورت ظاهری به خاندان کوروش اتصال یابد؛ و از سوی دیگر تعداد مدعیان تعلق به خاندان هخامنشی را به معنای فشرده این اصطلاح (یعنی اعتاب خود او) محدود سازد: به همین دلیل، بعداً با یکی از بستگان خود به نام فرت گونه، دختر یکی از برادران خویش ارت نس نیز ازدواج کرد. تنها استثناء در این

موارد، وصلت او با یکی از دختران گبریاس است که پیش از جلوس او بر تخت پادشاهی اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

## تعدد زوجات

راجع به تعدد زوجات، دلایل متقن مبني بر اوستا در دست نیست که عمومیت داشته باشد. معمولاً «شارات مربوط به یک زن و مرد است و هرگاه مرد زن های دیگر می برد، محتمل است برای علاقه مفرط به داشتن اولاد، خاصه فرزند پسر بوده است».

تعدد زوجات، شاید عمومیت نداشته است، ولی در بین طبقات مرقه و ممتاز جامعه، مخصوصاً در بین سلاطین و شاهزادگان هخامنشی، رسم کهن تک همسری فراموش شد و جای خود را به تعدد زوجات که همیشه هم از علاقه مفرط به داشتن اولاد و خاصه فرزند پسر ناشی نمی شد داد. از سیصد و شصت هم خوابهای که به اردشیر سوم نسبت داده شده بود (یکی برای هر روز سال کشوری)، اردشیر سوم، یکصد و پنجاه پسر پیدا کرد. با داشتن سیصد و شصت همخوابه، از عقدی گرفته تا غیر عقدی و از�ام این تعداد زنان در حرم‌سرا، ابعاد فساد، فجایع، درگیری ها و عسرت ها و سختی های روانی ناشی از داشتن شوهر شاید سالی یک مرتبه و نگرانی پذیرفتن فرزندان توسط پدر و درگیری های فرزندان با یکدیگر روشن می شود و تفکر دربارهی هر یک از این مسایل و تعمق در زوایای مختلف آن عمق بدختی و تنهایی این اسیران دربار و تجمل و حرم‌سرا را بهتر روشن می سازد. (حرم به معنی دقیق کلمه به منطقه و

حریم مقدسی گفته می شد که زنان در آنجا منزل داشتند یعنی آن بخشی از منزل که خانواده یعنی زن ها و بچه ها در آن سکونت میکردند، و کاملاً به روی اجانب بسته بود). حرم‌سرا عبارت از ساختمانی بود شامل حیاط مشجر و گل کاری شده و آبدان (حوض) و ایوان و مهتابی و غیره که زنان در آن زندگی می کردند و غیره از مردان خانواده، احدي در محوطه آن قدم نمی گذاشت مگر کنیزان و احیاناً خادمان که به عنوان خدمتکار در قسمت اندرونی زندگی می کردند. با این حال گاهی فال گیران و ستاره شناسان و پزشکان که کمابیش دوره گرد بودند، مگر آنها که دکان پزشکی یعنی عطاری داشتند و کسبه‌ی دوره گرد به داخل حرم‌سرا خوانده می شدند.

خوشبخت ترین این زنان که عنوان «ملکه‌ی مادر» یا ملکه، زن پادشاه را داشتند نیز وضع چندان بهتری از سایرین نداشته اند، چرا که همیشه از طرف خیل زیبا رویان جوان ساکن حرم‌سرا یا بیرون از حرم، ممکن بود که مقام و منزلتشان مورد حمله و خطر قرار گیرد و حفظ موقعیت، طبعاً فشار روانی زیادی را بر آنان تحمیل می کرده است و سرانجام نیز نهایتاً مانند ملکه زن داریوش سوم که در هنگام اسارت در اردوگاه اسکندر از هزیمت های سریع و پی در پی خسته شده، جان سپرد، در اسارت و غربت جان می سپردند.<sup>۱</sup>

### مقاصد سیاسی تعدد زوجات

اگر از علاقه به فرزند و خاسته فرزند پسر که به عنوان یکی از دلایل قوی تعدد زوجات نام برده شده است، بگذریم در میان شاهان و حکام و

امراء، مقاصد سیاسی ایجاد پیوند، مسلمان بایستی قوی ترین دلیل بعضی از ازدواج‌ها به خصوص با دختران حکام و امراء هم طراز و دختران پادشاهان سایر سرزمین‌ها بوده باشد. لذا زنان طبقه‌ی ممتاز که به دلیل ثروت و مکنت و موقعیت اجتماعی دارای اوضاع و شرایط مادی زندگی مرفه بوده اند، نهایتاً وجه المصالحه قرار گرفته و از قفس طلابی دیگر انتقال داده می‌شده اند و کسی آنها را به مشورت با خودشان دعوت نمی‌کرد و به تمایل و علاقه‌ی آنان وقوعی نمی‌نهادند.

از خونین‌ترین و بد فرجام ترین تمایلات زن طلبانه مبتنی بر میل به جمع مال و افزایش قدرت و سلطه جویی و فتح و گشایش مرزهای جدید، خواستگاری کورش از توپی ریس Tamiri ملکه ماستگ Massagetae می‌باشد که بعد از فوت شوهر بر قوم ماساژت حکومت می‌کرد. «... اما تئمی ریس که قصد کورش را از این پیشنهاد (درخواست ازدواج) درمی‌یابد به او جواب رد می‌دهد و کورش خشمگین سپاه بسیج کرده به سرزمین او حمله‌ور می‌شود. و سرانجام بنا به بعضی از گزارش‌ها، گل سرسبد ایرانیان بر روی زمین درمی‌غلتد». <sup>۱</sup>

از اشکال ازدواج‌های سیاسی، می‌توان از ازدواج‌های درون گروهی مابین اشراف یاد کرد که به صورت نوعی امتیاز قبیله‌ای تلقی می‌شد و سرانجام به صورت ازدواج‌هایی هم کفو به اوج خود یعنی ازدواج با محیط دختران می‌رسید. در عصر هخامنشی پادشاه حق داشت فقط از محیط دختران هفت دسته اشراف قبیله‌ای، ازدواج نماید. رعایت این ازدواج را فقط در زمان پادشاهی کورش بر طبق حقایق مشرووحه ذیل می‌توان تأیید کرد:

کورش با دختر (فرناسب Pharnaspes) کاساندانه ازدواج کرد و کمبوجیه، دختر (اتانا) فدیمه را گرفت.<sup>۱</sup>

### ازدواج زنان با فاتحان ایرانی

از نوع ازدواج های سیاسی درون گروهی که سبک دست به دست شدن زنان می شده است، ازدواج فاتحان با زنان حرم‌سرای حاکم مغلوب و یا در گذشته است. «آتوسیا دختر کورش پس از مرگ پدر به ترتیب به عقد ازدواج برادر خود کمبوجیه، بردیایی دروغی و داریوش در آمد. مرؤئه دختر کورش، بانوی کمبوجیه و داریوش اول بود».<sup>۲</sup> «فیدیمه نیز به ترتیب، بانوی کمبوجیه، گئومات مغ (بردیایی دروغی) و داریوش اول شد.

آتوسیا دختر اردشیر دوم که همسر پدر بود، سپس به ازدواج برادر خود اردشیر سوم در آمد.<sup>۳</sup> این گونه ازدواج ها به طور حتم مسأله‌ی ازدواج مکرر را مورد تأکید قرار می دهد. در تاریخ این دوران بسیار دیده می شود که زنان به صورت غنیمتی جنگی و یا ارشی غیر قابل تردید، دست به دست می گشته اند. گزنهون در کتاب هشتم فصل پنجم، از ملاقات کورش و «سیاکزار» سخن می گوید و می نویسد: «پس از آنکه کورش هدایای فراوان به سیاکزار داد، سیاکزار هدایا را قبول کرد و به دست دختر خویش، تاج را بر فرق کورش نهاد، سیاکزار گفت: کورش! این دختر من است و تمایل این است که او را به زنی بپذیری. پدرت نیز دختر پدرم را به زنی گرفت و توازن

۱. ر.ک. همان، ص ۸۱

۲. هرودوت، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴

۳. جازی، ۱۳۷۰، ص ۸۱

بطن او به دنیا آمدی این دختر همان طفلى است که تو چون کودک بودی با آن بازی می کردی. کورش جواب داد: سیاکزار من به ارزش این موهبت و اهمیت این اتحاد و یگانگی به خوبی واقفهم اما قبل از این که جواب قطعی بدو بدهم، لازم می داشتم رضایت خاطر پدر و مادرم را فراهم سازم. با این حال به دختر سیاکزار تحفه و هدایای بسیار نفیس و زیبا داد.<sup>۱</sup>

پیشنهاد پدر دختر مبنی بر ازدواج کورش با دختر او و توجه کورش به قصد سیاکزار از ایجاد اتحاد، و احترام کورش به پدر و مادر، از نکته های قابل اعتماد می باشند.

### ازدواج زنان با فاتحان بیگانه

یکی از خوار کننده ترین پیشنهاد ازدواج مصلحتی برای زنان و به طور کلی، ایران در تاریخ عهد باستان، پیشنهاد صلح داریوش سوم در جنگ با اسکندر است. داریوش پیشنهاد داد که دختر خود را با سه هزار (یا سی هزار) تالان به اسکندر بدهد و چون اسکندر نپذیرفت، داریوش فهمید که جز جنگ چاره ای نیست. گویند که بعد ها اسکندر برای داریوش پیغام می فرستد که داریوش می خواسته دختر خود را به یکی از بندگان خود بدهد و چه افتخار بزرگی است برای او که به «مازه» ترجیح می دهد.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۸۱

۲. ر.ک، پیرنیا، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۳۶۷

آمنیتس Amnites برادر زاده اردشیر سوم را کراتوس به فرمان اسکندر، عقد کرد و چون او را پس از فوت اسکندر طلاق داد، دیونیسوس حاکم هراکلیه گرفت و این شهزاده، گنجینه هنگفتی را که داشت به شوهر دوم بخشید و بر امارت کوچک هراکلیه فرمانروا شد و تدریجاً به سبب استعداد و قابلیت او هراکلیه وسعت پیدا کرد که هنگام فوت پدر، سه فرزند او چون کوچک بودند آمنیتس به نیابت آنها، سلطنت می کرد. پس از دیونیوس، «لی زی ماکوس» سردار مقدونی را به همسری پذیرفت ولی پس از چندی برابر مصلحت لی زی ماکوس خواست که «ارسی نویه» دختر پتالمی مصر را عقد بکند و لهذا او را طلاق داد.

از مقاصد سیاسی حاکم بر ازدواج که بگذریم به خوش خدمتی های سیاسی حاکم بر ازدواج می رسیم: آتروپات - ساتрап ماد - که یکی از ارکان دولت پادشاهی هخامنشی بود، بنابر تمایل اسکندر، به هنگام جشن ها و تشریفات شوش با نخستین مقدونیان، عهد خویشاوندی منعقد کرد و دختر خود را به پرديکا Perdica از سرداران اسکندر داد.<sup>۱</sup>

### جایزه‌ی پیروزی

گاهی جهت تشجیع و تشویق لشکریان، دختران را جایزه پیروزی قرار می دادند. در «یادگار زریان»، کی گشتاسب می گوید: ... اما از شما آزادگان کسی است که رود و کین زریر خواهد تا بدو، آن همای که

مراد ختر است به زنی دهم که اندر همه ایرانشهر زن از او زیبا تر نیست و  
خانمان زریز و سپاهیان ایران را بدو دهم؟<sup>۱</sup>

### ازدواج با محارم در دربار

هرودوت می نویسد که مطابق قانون مغنه روا بود که دختر به  
همسری پدر و برادر در آید.<sup>۲</sup>

«دختر اردشیر دوم، آتوسا، به همسری پدرش در آمد و سپس او که  
خواهر اردشیر سوم بود به همسری برادر در آمد.

آتوسا، دختر کورش نیز به عقد برادرهای خود کمیوجیه و بردها در آمد.

داریوش دوم با خواهر خود پاریساتید ازدواج کرده بود (کتزیاس او را  
حالی داریوش می خواند ولی دی نن او را خواهر شاه می خواند).

اردشیر دوم، پس از مرگ زن اول خود با دو دختر خود آتوسا و  
آمستریدا ازدواج کرد.

گویند اردشیر دوم عاشق آتس سا شد ولی از منادر خود پروشات،  
ملاحظه می کرد و پروشات پس از اطلاع، طبق گفته پلوتارک در ضمن  
خوش خدمتی می گوید: خودت را مافوق قانون و عقیده یونانی ها قرار  
ده. تو را خدا به جای قانون به پارسی ها داده و رفتار تو مانند مصدری،  
افعال خوب یا بد را معین می دارد».<sup>۳</sup>

۱. ر.ک: معن، من ۸۳

۲. ر.ک: هرودوت، ۱۳۸۴، ج ۳، من ۱۸۴

۳. حجازی، ۱۳۷۰، من ۸۷

## زنان و صیغه‌های شاه

از طریق مثال‌ها و نمونه‌های متعدد معلوم است که پادشاهان پارس چند زن و تعداد زیاد صیغه داشته‌اند؛ و چند زن داشتن در میان مردم پارس نیز مرسوم بوده است. پارسیان هر یک با چندین زن وصلت قانونی (*gynaikes*) می‌کنند و تعداد بسیار زیادتری زنان صیغه (*pallakai*) خردباری می‌کنند. وقتی پادشاهان پارسی به صرف شام می‌پردازند، زنان رسمی ایشان (*gyaikes hai gnesiai*) در کنار آنها می‌نشینند و در طعام شرکت می‌جوینند، اما اگر خواسته به عشت و می‌گساري بپردازند، آنها را به اندرون می‌فرستند و مطربان و صیغه‌ها (*mousourgai kaipallakides*) را احضار می‌کنند؛ و درواقع کار بدی هم نمی‌کنند؛ زیرا به این ترتیب زنان رسمی (*gametai*) را در عیاشی‌ها و هرزگی‌های ناشی از باده نوشی و مستی شرکت نمی‌دهند.

«ملکه» تعداد زیادی صیغه‌های شاه را تحمل می‌کند زیرا پادشاه بر زن رسمی (*gamete*) خود حکومتی استبدادی دارد؛ او از جانب صیغه‌ها یا زنان غیر رسمی مورد احترام قرار می‌گیرد و آنها در برابر او موظف به ادائی تعظیم یا به خاک افتادن (*proskynese*) اند.

نکته مهم، در مورد موقعیت فرزندانی بود که از این وصلت‌ها پدیدمی‌آمدند؛ زنان رسمی، فرزندان قانونی (*gnesioi*) به دنیامی آورده و زنان غیر رسمی یا صیغه‌ها فرزندان غیر مشروع (*nothoi*)؛ و در اصل فقط فرزندان قانونی که از زنان رسمی زاده می‌شدند به دایره‌ی محدود وارث بالقوه تاج و تخت پادشاهی وارد می‌شدند یک استثنای مشهور در مورد جانشینی اردشیز اول پیش آمد، به این معنا که از زن رسمی او دمسبی یه فقط یک پسر مشروع یا خشایار (دوم) باقی مانده

بود و بقیه همگی مرده بودند وقتی خشایار شاه دوم اندک زمانی بعد به قتل رسید، مسابقه ای میان پسران غیر قانونی (*nothoi*) که از چندین زن بابلی به دنیا آمده بودند روی داد حضور و وجود صیغه ها و زنان غیر رسمی در دربار از دوران پادشاهی بردهایا به وسیله کتزیاس «تصریح» شده است، زیرا در داستان او «مع غاصب» زمانی به وسیله اعضای گروه هفت نفری کشته می شود که «با یکی از صیغه های بابلی خود در بستر بوده است».<sup>۱</sup>

اما این صیغه ها کیستند؟ یا به گفته دیگران این زنان که مؤلفان یونانی از آنها زیر عنوان *pallakai* نام می بردند که هستند؟ در مفهوم یونانی، تفاوت درونی کاملاً مشخص است و این مطلب را «دموستن» در یک بند مشهور این طور بیان می کند که «زنان عشرت (*hetairai*) برای لذت اند؛ صیغه ها (*pallakai*) برای مراقبت های همه روزه، زنان رسمی (*gyaikes*) برای به دنیا آوردن وارث قانونی (*ginesios*) و نگهداری وفادارانه کانون خانوادگی. مؤلفان یونانی در مورد زنان دربار پارس عموماً از اصطلاح *pallakides/pallakis* استفاده می کنند و بسیار به ندرت فقط *hetaira* را به کار می بند». <sup>۲</sup>

در زمان پادشاهی کوروش چهار دختر جوان یونانی به دربار کوروش جوان آورده شدند، تعلیم و تربیت ویژه *hetairika* یافتند، یعنی زنانی که به مناسبت حرفه خود، آرایش کردن فرا می گیرند و به آنها تعلیم داده می شود که بامردانی که در مجلس می خوارگی گرد یکدیگر آمده اند،

۱. ر.ک.، بربان، ۱۳۷۷، ص. ۵۸۸.

۲. همان، ص. ۵۹۰.

رفتاری ملایم در پیش گیرند و بدون شک به خواندن آواز و نواختن آلات موسیقی (چنگ و نی) بپردازنند؛ و دقیقاً در یکی از همین مجالس است که کورش متوجهی رفتار اسپزی جوان و زیبا می‌شود و دختر جوان او را مجدوب خود می‌کند که کورش او را به سلک صیغه‌های خود وارد می‌کند اسپزی از خانواده‌ای فقیر برخاسته و پدری (هرمومتیموس) مستمد او را بزرگ کرده است. از آنجا که این چهار دختر جوان به وسیله یکی از عاملان خرید کورش وارد دربار او شده اند. می‌توان این نتیجه را گرفت که هر چهار دختر در بازار به معرض فروش گذاشته شده بودند و به استثنای اسپزی سه دختر دیگر حرفه را به همان ترتیب ادامه داده اند. نمونه اسپزی نشان می‌دهد که برخی زنان می‌توانسته اند از موقعیت برده به در آیند و به صیغه مبدل شوند.

садگی خلق و خوی، شرافت و نجابت و زیبایی خارق العاده که هیچ چیز تصنیعی در آن وجود نداشت کورش را مجدوب کردند. او بر تمام رقیبانش برتری یافت و... گذشت زمان محبت او را نسبت به اسپزی افزایش داد و اسپزی سرانجام به این عشق پاسخ داد؛ محبت متقابل آنها در طول زمان چنان افزوون شد که به احترام و ستایش متقابل و توافق و همراهی نظریز زن و شوهران یونانی مبدل گردید. آوازه این شور و شیدایی به زودی در سراسر یونیه (ایونی) یونان گسترده شد.

اکثریت *pallakai* (زنان صیغه درباری) را به قصر یا به خانه اشرافی پارسی به عنوان اسیر جنگی وارد می‌کردند. اما همه این زن‌ها به عنوان صیغه (به معنای حقیقی آن) در دربار اقامت نداشتند و اکثریت آنها به انبوه مستخدمان درباری پیوستند که متون بابلی از آنها به نام *arad sari* (اردشی) (بردگان شاهی) و *ekalli* (بردگان کاخ) یاد می‌کنند.

این زنان می‌توانسته اند وارد خدمت همسران شاه و شاهزاده خانم‌های دربار شوند که هر یک چنانکه نمونه مادر داریوش سوم نشان می‌دهد تعداد انبوهی از این قبیل زنان در خدمت خود داشته اند؛<sup>۱</sup> نویسنده‌گان، از حضور ۳۶۰ صیغه در حرم اردشیر دوم و داریوش سوم یاد می‌کنند. مؤلفان باستان، پایگاه ممتاز این ۳۶۰ زن را معلوم و مشخص کرده اند. عادت و رسم بر آن بوده است که شاه در سفرهایش با زنان دربار شاهی و نیز زنان خویشاوندان و دوستان خود همراه باشد. در لشکرکشی داریوش دوم نه تنها مادر و همسر شاه به اتفاق توده انبوهی زنان سوار بر اسب همراه بودند؛ بلکه در پشت آنان کودکان شاهی به اتفاق پرستاران و مرتبیان و گروه کثیری از خواجگان حرکت می‌کردند و «بعد نوبت به صف ۳۶۰ صیغه پادشاهی می‌رسید که همگی ملکه وار جامه به تن کرده و آرایش شده بودند» صیغه‌های درباری در شکار نیز با شاه همراه بودند؛ و در ردیفی پابین تر از شاهزاده خانم‌های اصیل خانوادگی جزء همراهان همیشگی شاه بوده اند و مسلماً از جاه و مقامی برخوردار بوده اند که آنان را از خیل زنان دیگر دربار که به امور خدمتکاری و نظایر آن می‌پرداخته اند، جدا و مشخص می‌کرده است. می‌توان البته بدون مدرک و دلیل، فرض کرد که بعد از وفات شاه، پادشاه تازه برای خود ۳۶۰ صیغه جدید انتخاب می‌کرده است و این سؤال پیش می‌آید که سرنوشت ۳۶۰ صیغه به جا مانده چه می‌شده است؟ این مطلب را می‌دانیم که اردشیر دوم، به منظور خفت دادن و

<sup>۱</sup> ر.ك، همان، ص ۵۹۰.

حقیر کردن فرزند خود داریوش، اسپزی را به عنوان «کاهنه ارتمیس اکباتان، که پارسیان او را آنایی تیس (آناهیتا) می نامیدند، منصوب کرد تا بقیه عمر را در این معبد به پاکیزگی و تقتس سرکند» اما نمی توان این مورد خاص را جنبه ای عمومی داد و آن را سرنوشت عموم صیغه های باقی مانده از پادشاه در گذشته تصور کرد.

نکته دیگر این است که نمی دانیم چه انگاره و مقیاسی در انتخاب صیغه ها مورد نظر بوده است. در همه جا متذکر شده اند که این زنان، همگی، زیبایی خارق العاده و غیر عادی داشته اند؛ زیرا از میان تمام زنان آسیا برگزیده می شده اند<sup>۱</sup> البته تحسین بیش از حد اسکندر را در قبال زنان ایرانی فراموش نکنیم که زیبایی خیره کننده آنان را «شکنجه ای برای چشم های بینندگان توصیف کرده است.<sup>۲</sup>

### مقام همسر

مقام و موقعیت اجتماعی زن در دوره‌ی هخامنشیان، چشم گیر و حقوق و امکانات او در خارج از خانه از بعضی جهات با مرد قابل مقایسه نبود، اما طبق گفته‌ی هرودوت مقام زن پس از حکومت داریوش، به ویژه در میان طبقه‌ی ثروتمند کاهش یافت. ولی به طور کلی، هرودوت معتقد بود: «پایه‌ی زن‌ها، در نزد آریایی‌های ایرانی، بهتر از پایه‌ی آنها در نزد مردمان دیگر بوده است».<sup>۳</sup>

زنان شوهردار از انجام تشریفات مذهبی معاف بوده‌اند، مشروط بر اینکه فرمانبردار شوهر بوده و شادمان باشند و به وظایف خانه‌داری و مادری و شوهرداری بپردازند. در آن صورت ملزم نبودند که نیاش‌ها ویشت‌ها

۱. ر.ک.، همان، ص ۵۹۵.

۲. هرودوت، ج ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۸۴.



راتکرار کنندو انجام وظایف آنها به جای وظایف دینی محسوب می شده است.

از جمله شواهد تاریخی دال بر احترام و مقام همسر می توان از نام گذاری شهری بنام مرویه Merroe زوجه کمبوجیه بیاد کرد. در لشکر کشی کمبوجیه به حبشه طبق دلایلی پارسیان به نبطه رسیدند و شهری به نام مرویه بنا نهاده شد. «چون آتوسا دختر اردشیر گه به همسری پدر درآورده بود بیمار شد به قول پلوتارک، اردشیر در مقابل هیکل رته النوع آناهیتا به زانو درآمد و برای سلامتی زن خود دعا کرد. دوستان شاه و ولاد برای این زن بقدرتی هدایا فرستاده بودند که فضای بین قصر و معبد که به شانزده استاد (دوهزار و نهصد متر) می رسید پر از سیم و اسب شده بود». <sup>۱</sup> هرودوت می نویسد که کاسان دادن (یکی از زنان کورش) قبل از کورش درگذشت و کورش عزا داری بسیار کرد و فرمان داد تمام اتباعش نیز عزاداری کنند.<sup>۲</sup>

«در آرامگاهی که متعلق به کورش تلقی می شود دو جسد یافته اند که یکی از آن، جسد ملکه وقت کاسان دان دختر فارنسپس (مادر کمبوجیه و بردی) بود».<sup>۳</sup>

۱. حجازی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷.

۲. ر.گ: هرودوت، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۰۴.

۳. حجازی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷.

### ج) اشکانیان (پارتبیان)

فرهنگ ایران در عهد پارتیان یا اشکانیان به علت ورود یونانیان به سرزمین های شرق که جانشین سلطنت های مطلقه در سرزمین های شرقی شده بودند کاملاً تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار گرفت. به خاطر نفوذ فرهنگ یونان شرایط مساعدی برای نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگ یونانی و فرهنگ اقوام شرقی به وجود آمد که در همه زمینه ها از جمله مسایل سیاسی و زندگی اجتماعی و فرهنگ و آداب خانواده ها و حتی در تولیدات صنعتی نیز اثری به سزا گذاشت. اما در مورد فرهنگ زندگی زناشویی و آداب و رسوم این دوره؛ اشکانیان مزاوجت میان خویشاں نزدیک (برادران و خواهران) را معمول می دانستند البته این امر دلیل بر این نیست که اشکانیان حتماً دین زرتشتی داشتند چرا که اوستا این گونه زناشویی را جایز شمرده – بلکه این رسم یعنی مزاوجت با خویشاوندان نزدیک در میان اقوام بسیار دیگر که با زرتشتی گری ارتباطی نداشتند نیز رایج بوده است.

با تمام تأثیری که فرهنگ یونان بر ایران داشته، اما در زمینه آداب زناشویی و ازدواج ایرانیان همچون ادوار گذشته رفتار می کردند و هیچ تأثیری از فرهنگ غنی ای که اسکندر به همراه یارانش به ایران به ارمغان آورد، نگرفتند. در دوره اشکانیان زنان درباری کمتر در امور سیاسی مداخله می کردند در حالی که در دوره هخامنشی مخصوصاً وقتی پادشاهی ضعیف، زمامدار بود مداخله زنان در کارهای سیاسی بیشتر می شد. چون ازدواج شاهان اشکانی با اقرباء خود بسیار رواج داشته برجی نویسندگان را بر آن داشته که تصور کنند مقام زنان در نزد پارت ها به مراتب، پس تر از ارزش زنان نزد مادی ها و پارسی ها بوده است.



## ازدواج در دوره‌ی اشکانیان (پارتیان)

در دوره‌ی پارتها، ازدواج‌های مختلط رایج شد و درنتیجه قشری از مردم دو رگه پدید آمد که امتزاج نظرهای مذهبی و اختلاط عقاید آنها نیز امری احتراز ناپذیر بود. در نتیجه‌ی تماس‌ها و تأثیرات متقابل، در این دوره یک فرهنگ نوین التقادی به وجود آمد. با این حال باید در نظر داشت که این فرهنگ نوین علیرغم وسعت، فقط در شهرها متمرکز بود و در دسترس قشراهای حاکم جامعه قرار داشت.

«سلطین اشکانی پس از آشنایی با تمدن و تنعم به هوسرانی و خوشگذرانی پرداختند و به‌غیر از زن اصلی یعنی ملکه، عده‌ی کثیری متعه و کنیز که اغلب آنها یونانی بودند در حرم‌سرا داشتند. اما ملکه‌ها و خواجه سرایان پارت بر خلاف دوره هخامنشی در دستگاه حکومت و امور سیاسی مداخله نداشتند.<sup>۱</sup>

نه تنها پادشاهان، زنان بسیاری می‌گرفتند، بلکه سایر شخصیت‌های مملکتی نیز متناسب با شرایط و ثروت و بزرگی خود اقدام به در واقع جمع آوری زنان می‌نمودند. سورن که از نظر ثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه بود، هنگام لشکرکشی هزار شتر بار و بنه او را می‌برد و دویست اربابه، مخصوص حمل همسران و همخواهگان او بود تا نمایشی از اهمیت سیاسی خویش داده باشد. داشتن تعداد بسیار زیاد زنان در حیطه اقتدار و تملک علاوه بر اعلام وضع خوب مادی و شدت و توانایی اقتصادی مرد، با توجه به ایجاد خویشاوندی و بستگی با قبایل و گروه‌ها و اقوام مختلف، از حمایت‌های سیاسی قبایل آنان نیز حکایت می‌کرده است و

۱. ر.ک. راوندی، ۱۳۴۷، ص ۵۸۱

از اینجاست که سورن به نمایش زنان خود در کاروانی به آن طویلی دست می‌زده است.

به نظر می‌رسد که این تعداد بیشمار کنیز و همخوابگان خارجی آنچنان دوروبر شاهان و سرداران طبقات بالا و مرفقه جامعه اشکانی را گرفته بودند که دیگر، زنان ایرانی، ملکه‌ها و سوگلی‌های ایران در میان آنها نما و جلوه‌ای نداشته اند که بتوانند با به تسریخ درآوردن روح و اندیشه مردان مقاصد و نیات عاطفی، اجتماعی و سیاسی خود را القا کنند.<sup>۱</sup>

وجود بی‌بند و بار و هرزه اینگونه زنان نگون بخت از خانه و کاشانه آورده شده و رها شده در ایران، آنچنان محیط فاسدی را بوجود آورده بود که زنان متین و با تقوای ایرانی ترجیح می‌دادند که به بخاطر نداشتن قدرت مقابله از حیث زیبایی و ممتازت، بلکه بخاطر مقایسه نشدن با اینگونه زنان هرچه بیشتر در خانه بمانند. که نهایتاً اظهار نظر شده است که پارتها در مستور نگاه داشتن زنان که از رسوم شرق است افراط می‌کرده اند بایستی دید هنگامی که دویست اربابه، زنان و کنیزان سورنا سردار معروف اشکانی را می‌برند و در دنباله آن زنان بی‌بند و بار به راه می‌افتدند تأثیر این همه زرق و برق و تجملات فاسد بر روی زنان و دختران جوان ایرانی چگونه بوده است؟ در هر حال شاهان اشکانی بر اثر ارتباط، با رومیان و مخصوصاً راه دادن کنیزکان و زنان متعیش رومی در دربار خویش باعث شدند که عادات و آداب رومیان و همان تجمل بی‌منتهای ایشان در دربار راه یابد و موجبات ضعف و انحطاط دولت اشکانی را از اواسط قرن اول میلادی پدید آورد. البته ظاهراً ارزش اقتصادی و

اجتماعی زنان در نقاط مختلف کشور اشکانی یکسان و همانند نبوده است.

آنچه مورخین درباره محدودیت‌های زن در دوره اشکانیان نوشته اند غالباً درباره طبقات عالی جوامع آن عهد است که از نظر نقشی که در اوضاع مملکت داشته اند. مورد توجه قرار گرفته و شرح احوالشان در تواریخ آمده است و این حکم در میان طبقات پایین که پیوسته در بند رفع حوایج مادی زندگی بوده اند، نمی‌تواند صادق باشد زیرا مردم عادی در آن زمان، در شرایطی بودند که کسی به آنان نمی‌پرداخته تا خبری از وضع زندگیشان در تواریخ بازمانده باشد. از این رو درباره طبقات پایین که خارج از جریانات مقتضیات طبقات بالا زندگی می‌کردند این طور استنباط می‌شود که هیچ دلیلی وجود نداشته که باعث تغییری در وضع زندگی آنان و مناسباتشان با مردان نسبت به عهد هخامنشیان شود، و موجبی نداشته تا از جانب بالا، زنان مردم عادی را که نیمی از نفوس مملکت را تشکیل می‌دادند و با فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی خود اساس زندگی و پایه‌های قدرت اعیان و طبقات حاکمه را تشکیل می‌دادند به ضرر خود دچار قید و بندهای خود پرستانه اشرافی کنند. درنتیجه در این دوره اگر از تغییری در مناسبات زنان با مردان است به دوره‌های ماد و هخامنشیان در تواریخ ذکر شده فقط در سطح طبقات بالا می‌تواند صادق باشد که نیازمند روش حکومتی غیر از سابق بوده اند ولی زنان طبقات پایین الزاماً از همان خصوصیات آزادی زنان قبل از اشکانیان در فعالیت‌های اقتصادی، تولیدی و اجتماعی برخوردار بوده اند.<sup>۱</sup>

## نفوذ زنان در حکومت

بعضی از مورخین نوشه اند، اغلب پادشاهان اشکانی تحت نفوذ زن خود قرار داشته اند و این اخبار با نظریات برخی از مورخین دیگر که عقیده داشتنند زن در این دوره نقشی در اداره امور سیاسی و کارهای مهم مملکتی نداشته، مغایرت دارد.

«اصولاً تحت تأثیر بودن و تحت نفوذ قرار گرفتن شاهان در زمانی دیده شده که خود استقلال رأی و قدرت تصمیم گیری نداشته و ضعیف النفس و بی خرد بوده اند و بدیهی است که بازیچه‌ی دست و یا تحت نفوذ قرار می گرفته اند و اگر به وسیله‌ی زن (ملکه یا دیگر زنان درباری) کنترل نمی شدند، حتماً وزیران و سایر مقامات درباری سعی کافی، مبدول می داشته اند!» (که در هر صورت تلاش خود را می کردند).<sup>۱</sup>

## ازدواج سیاسی

عقد ازدواج از رایج ترین و متداول ترین و در عین حال راحت ترین و مطمئن ترین طرق عقد معاہدات سیاسی بوده است.

در این عصر نیز همانند سایر اعصار، زنان عامل تحکیم روابط و دستیابی به اهداف سیاسی خاص بوده اند. «لوکتاویوس» قیصر روم، چون عقیده به بسط روم نداشت از جنگ احتراز می کرد، لذا بنای دوستی با فرهاد چهارم را گذاشت و برای تحکیم روابط، یک کنیزک ایتالیایی به نام (موزا) برای فرهاد فرستاد (سال بیست قبل از میلاد). فرهاد چهارم نیز پس از انتصاب مجدهش ذر سال دهم یا نهم قبل از میلاد، چهار تن از پسران بالغ خود را به همراه دو تن از زنانش و چهار نفر از پسران آنها نزد

اگوستوس فرستاد و گمان کرد که با این عمل خود امکان هر اقدامی را از طرف افراد نا راضی منتفی کرده است. گویند که این اقدام فرهاد چهارم، به تحریک زن ایتالیایی او بود که می خواست پسران فرهاد را از پایخت دور کند تا زمینه‌ی ولیعهدی پسر خود را مهیا سازد. مورخین مضرات زیادی از وجود موزا در دربار ایران نام برده اند که از جمله، رفتن پسران فرهاد چهارم به دربار قیصر روم است. فرهاد چهارم سرانجام به تحریک پرسش فرهاد پنجم که از ملکه موزا بوده مسموم گردید و درگذشت. او بعد از مسموم کردن پدر، با مادرش به تخت نشست.<sup>۱</sup>

این گونه ازدواج‌ها، قاعده‌تاً با تمہیدات و زمینه‌ی چینی‌های خاص سر می گرفت و سر باز زدن یکی از طرفین از قبول چنین پیشنهادی به جنگ ختم می شد، چراکه نشان می داد طرف رد کننده، تمایل به مهرو امضای سند دوستی و مودت نداشته است. «آنتونینوس»، از دختر اردوان اشکانی خواستگاری کرد اما جواب را شنید. همین جواب را دلیل کافی و کامل شمرد که به دستاویز آن صلح را زیر پا بگذارد و به کشور اردوان بتازد.

و سرانجام زنانی که به دلایل مختلف برای برآوردن اهداف مختلف، بدون رضایت قلبی (یا با بی تفاوت بودن) آنان، به عقد ازدواج این بزرگان و اکابر در می آمدند، بعد از سپری کردن سال‌ها از عمر خود در حرمسرا و دست به گریبان بودن با انواع مشکلات و عسرت‌های حاکم بر این جوامع پر ازدحام، می شد که دسته جمعی کشته شوند. «تیرداد دوم در

محلى نزديك جزيره فرات که به نام کوهه Koha معروف است به دولت پارت حمله ور شد و چنان فرهاد را غافلگير کرد که او به پيروي از مهرداد اشکانی، همه‌ی زن‌هاي همخواهبي خود را امر به کشتن داد تا هيج يك از آنها به دست دشمن نيفتد و آنگاه فرار را بر قرار ترجيح داد.<sup>۱</sup>

### ازدواج با محارم

بر اساس منابع بسيار زيادي، ازدواج با بستگان درجه‌ی يك و اقوام نزديك در اين دوره نيز وجود داشته است. امری که هم اکنون در غالب جوامع خصوصاً در جوامع اسلامي، بسيار ناپسند و مذموم شمرده می‌شود. دياكونف می‌نويسد: «در سال دوم ميلادي، فرآاتک پنجم (فرهاد پنجم) با مادر خويش موزا عقد ازدواج بست.<sup>۲</sup> چنانکه گفته شد، رسم اشکانيان که مزاوجت ميان خويشان و نزديkan را معمول می‌داشتند فقط به استناد اينکه اوستا نيز اينگونه زناشوبي‌ها را جاييز دانسته، نمي‌تواند دليل زرتشتی گري پارتيان شمرده شود چنانکه می‌دانيم اين رسم در ميان اقوام بسيار ديگري که با زرتشتی گري ارتباطی نداشته اند، نيز رایج بوده است.<sup>۳</sup>

فرهاد پنجم، هرچند جهت دلジョيی از روحانيون متنفذ به دليل منفور ملت بودن (نجيب زادگان) ممکن است مายيل به انجام اين ازدواج بوده و يا اين کار را انجام داده باشد ولی قبول آن از طرف ملکه موزا، که ايتاليائي الاصل بوده و با معتقدات ديگري بزرگ شده، اندکي بعيد به نظر می‌رسد. از اين نظر اندکي بعيد، که موزا زنی سياستمدار، جاه طلب و

۱. ر.ک: حجازي، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸.

۲. ر.ک: دياكونف، ۱۳۶۴، ص ۱۰۱.

۳. دياكونف، ۱۳۶۴، ص ۱۰۱، ۱۲۶.

دارای اهداف سیاسی خاص بوده که می‌توانسته به این کار رضایت صوری داده باشد.

در ارد اویرافنامه آمده است که «جای کسانی که به همه کرقه‌ها پرهیزگار بوده اند ولی یشت نکردن و گاهان نسرودند و خویدوده نکردن و شاهی و دهبدی و سalarی نکردن درستاره پایه و ماه پایه است». می‌بینیم که خویدوده را هم ردیف اعمال مذهبی چون گاهان سروden و یشت کردن، آورده است و در عوض ... «دیدم روان آن خویدودهان را با آن نیروی آفرینش روشنی که به بلندی کوهی، روشنی از ایشان می‌تابیید، مرا ستودنی در نظر آمد».<sup>۱</sup>

### حقوق خانواده

از دیگر مسایل مطروحه در مورد زنان، می‌توان از مجازات زنان به دست شوهرانشان یاد کرد. جنایاتی که در خانواده واقع می‌شد، مثل؛ قتل زن به دست شوهر یا پسر و دختر به دست پدر و یا خواهر به دست برادر و یا جنایتی مابین پسران و پدران به عدليه رجوع نمی‌شد و بايستی خود خانواده قراری در مورد اينگونه جنایات می‌نهاد زیرا به عقیده‌ی پارتی‌ها اين نوع جنایات به حقوق عمومی مربوط نبوده و تصور می‌كردند که فقط به حقوق خانواده خلل وارد می‌آورد و لیکن اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایتی واقع می‌شد امر به عدليه محول می‌گشت زیرا زنی که شوهر می‌کرد جزء خانواده شوهر محسوب می‌شد از مجازاتهای اين دوره اطلاعاتی در دست نیست همینقدر معلوم

است که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته است (حقی که البته قبل از این دوره هم وجود داشته است).<sup>۱</sup> زن قبل از فوت شوهرش نمی توانست شوهر دیگری انتخاب کند یعنی طلاق جایز نبود ولیکن زن محترم در صورت عدم رضایت از شوهر خودبه آسانی طلاق می گرفت و مرد فقط در چهار مورد ممی توانست زن خود را طلاق بدهد:

- ۱- «وقتی که زن عقیمه بود.
- ۲- اگر به جادوگری می پرداخت.
- ۳- هرگاه اخلاقش فاسد بود.
- ۴- اگر ایام قاعده را از شوهر پنهان می کرد».<sup>۲</sup>

#### (د) ساسانیان

در دوره‌ی ساسانی، جامعه‌ی ایرانی و دو رکن خون و مالکیت استوار بود. زنان حقوق چندانی نداشتند و شکل‌های مختلف ازدواج در این دوره رایج گردید. اما حضانت و تربیت بچه به عهده‌ی مادر بود. در این قسمت به اهمیت اجتماعی ازدواج و زندگی مشترک در دوران ساسانیان می پردازیم:

خویشی و پیوندی که امروز «خویشاوندی مدنی» یعنی غیر مذهبی خوانده می شود، در شاهنشاهی ساسانی، تقدیسی بود که دستوران آیین مزدایی ارزانی می داشتند. در آن دوره، قرنهای بسیاری بود که ازدواج ایرانی نتیجه عقد بود: از یک سو، زن ربایی و حتی خرید زن هم که هنوز در عصر ما، میان بسیاری از ملل و اقوام هند و اروپایی معمول و متداول

۱. ر.ک، پیرنی، ۱۳۶۹، ج. ۳، ص ۲۶۹۴.

۲. جازی، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶.

است. در سایه نظم و نسقی که آیین زرتشت آورده بود از میان رفته بود. و از سوی دیگر، وصلتهای غیر شرعی - وصلتهایی که از قید فقه زرتشتی در می رفت - به وجه رسمي سخت به باد ملامت گرفته می شد و کوس رسوابی شان به نام زناشویی بی عقد نکاح و سریه بازی - شسرزنه susrzanīh - زده می شد. به نظر ایرانیان، پس از این رفورمها، ازدواج - وصلت راستین - نتیجه تراضی زن و مرد - بود و این ازدواج در آن واحد معنی مذهبی و اجتماعی داشت.

زناشویی، بیش از هر چیز، اهمیت مذهبی دارد. مؤمن، که تن به قیود زناشویی در می دهد. برای روح خویش سعادت جاودانی فراهم می آورد و برای خویشن راهی خجسته به سوی زندگی آینده می گشاید. در واقع، هر نامزد آشنایی با رموز و اسرار آیین مزدا، به هنگام آشنا شدن با این رموز و اسرار و پای نهادن در اجتماع عهد بسته است که اهورمزدا را در وظیفه خدایی اش یاری دهد. وظیفه ای که عبارت از پیکار با هر چیزی است که ممکن است مانع یا مزاحم تحقق کار نیک در روی زمین باشد. مراد از اقرار به ایمان که علامت پای نهادن در اجتماع است، این است که نامزد جوان، چون به سن رشد رسید، باید با کوشش و بسیار در گسترش و توسعه آفرینش نیک مشارکت جوید، و این کار را از راه تکثیر نژاد ممتاز اهل ایمانی که خدا مخصوصاً آفریده است و سرزنششان را قلع و قمع «بدی» و امحاء روزی خواران و بازیجه های اهریمن رقم زده است، صورت دهد. و برای مساعدت به کار خدایی چه وسیله ای شایسته تر و نیکوتر از ازدواج و به بار آوردن موجودات «اهورایی» می تواند باشد؟ پس،

زندگی زناشویی بر هر کسی لازم است، زیرا که یگانه راه رستگاری است.<sup>۱</sup> ازدواج که رسم و طریقه خدایی است، بدین گونه، برای فرد ایرانی، به همان عنوانی که تقرب به اهورمزا تکلیف واجب شناخته می‌شود، تقدیسی لازم و واجب است. در مورد مردم عادی باید گفت که عزوبت امری مجاز نیست - زیرا که آیین زرتشت عزبها را از آغوش خود می‌راند. «زناشویی بی عقد نکاح» و زندگی سبکسرانه نیز مایه دهشت است. و Rath راستین، بچه‌های حلال زاده تنها ثمره‌های ازدواج شرعی می‌توانند بود. حرام زاده‌ها از هر گونه وراثتی بی بهره اند.

خلاصه، زندگی زناشویی از لحاظ اجتماعی اهمیت دارد، جامعه ایران از همه اعضای خود خواستار زندگی زناشویی است. هر گونه تخلفی از این قاعده، به نظرسازانیان، جرمی است که سزاوار سخت ترین کیفر هاست. شاهنشاهان، به عنوان نماینده‌گان راستین اهورمزا در روی زمین، این مسئله را با همه علاقه‌ای که درخور آن است، می‌نگرند و با علاقه و غیرت بسیار مراقبت به کار می‌برند که این تکلیف اجتماعی به جای آورده شود. دولت هرسال عده بسیاری از دوشیزگان بی چیز و ندار را به شوهر می‌دهد و پیش از این کار، برایشان جهاز فراهم می‌آورد. خسرو انوشگ روان *Ruhan* *anosag* به پاس این گونه نیکوکاری‌ها و مردم دوستی‌ها انگشت نما شد. و انگهی کامیابی و پیشرفت و خوشبختی مردم کشورش هم وابسته به این نیکوکاری‌ها و مردم دوستی‌ها بود. پس از آنکه در کشور صلح و سلم فراهم آورد. همه دختران بی صاحب و بی جهاز را، به خرج دولت، شوهر داد.

اما شاهنشاهی مزدایی، در کنار این دوره باستانی که در اعماق خود دستخوش فساد و تباہی شده بود، تصویر زیباترین فضل و وقار را به ما عرضه می‌دارد. وانگهی، همه ایرانیانی که شخصاً به آسایش مادی و فلاح خودشان علاقه دارند. خود به خود در مقام ازدواج برمی‌آیند و زحمت این کار را به برمی‌گیرند، حتی نمی‌بایست به زنی هم دست بزنند. تنها نیوشاغان niyosagan (شنوندگان - سمعاون) که هنوز از پیروان راستین نیستند.

اما اهمیت اجتماعی پیوند زناشویی مخصوصاً از اینجا سرچشمه می‌گیرد که زندگی عمومی فرد ایرانی به موجب زندگی خصوصی اش تنظیم می‌یابد. از دیرباز در میان ملت اوستایی، مرد متأهل - نمانوپیتیش nmanopatitis - خانه سalar - یگانه کسی بود که حقوق شهروندی داشت: کتاب مقدس چنین می‌گوید: «مردی که زن داشته باشد، بالاتر از مردی است که زن ندارد» و تنها پدر خانواده بود که به مناصب حکومت دسترس داشت و می‌توانست در زمرة حکام در آید. تنها مرد متأهل - خانه سalar می‌توانست زن‌پیتیش - زند سalar - و دینگه‌پیتیش dainghupatitis - دیه‌سالار، کشور سالار - شود. ساده ترین عنصر اجتماع ایران فرد نبود، بلکه مردی بود که زن گرفته باشد. منزل و مسکنی داشته باشد و پدر خانواده بوده باشد.

اهمیت پدر خانواده از تعداد فرزندانش و اهمیت تیره از تعداد پدران خانواده سرچشمه می‌گرفت. برای آنکه بتوان شهروند شد، بیش از هر چیز می‌بایست زن گرفت و اجاق خانوادگی بنیاد نهاد. و گرنه، زندگی عمومی ممکن نبود. آیا این ایرانی دوره ساسانیان هم زن و محل اقامت داشت؟

یکی از متون آیین مانوی که چندی پیش در تورفان از دل خاک بیرون آمد، به این سؤال جواب می دهد و ایرانی دوره ساسانیان را چنین تعریف می کند: «زن و خدمه دارد، برای خودش خانه می سازد، و {برای خانواده اش} ملکی به وجود می آورد... و خراج خود را می پردازد.

Zan ud rahig dared ud kadag ud x wastage  
Kuned ud andar sahr haras bared

ایرانیان مشاغلی را که مستلزم عزویت باشد دوست نمی دارند و از زندگی حادثه جویانه ای هم که مردان را، مدتی بسیار دواند از کانون خانواده دور نگه می دارد، خوششان نمی آید. از این رو زندگی دریابی و تجارت تا اندازه ای به بیگانگان وا گذاشته می شود. چندی دیگر، پارسیان هند هم، آن عده از هم کیشان خودشان را که به اقتضای تجارت چند سالی از همسرشان دور می مانند، به باد سرزنش و نکوهش گرفتند.

در ایران همه سربازان، سوار یا پیاده زن دارند و دلبسته اجاق های خانوادگی خودشان هستند. هر سال، جز چند ماهی خدمت به شاه مملکت، دینی به گردن ندارند: اکثر چوپان و دهقانان، بدین گونه، برای دفاع از کشور شاهنشاهی و برای نگه داری پلیس راه وظیفه هایی چون یاری و بیگاری، و پرداخت عوارض سرانه، عشر و حق عبور و این گونه چیزها به عهده دارند. به موجب تصمیمی که از سوی ارتخسیر - اردشیر Ardashir گرفته شده است فرار از کانون خانوادگی (جلاء وطن) کیفری شدید دارد و این امر همیشه به چشم جرم و به چشم معصیت نگریسته شده است. بدین گونه، سربازان پس از چند ماه جنگ برای دیدار خانواده ها (دودگ dudag) به خانه های خودشان باز می گردند.

معان نیز گذشته از آنکه زن دارند، از حیث فضل و وقار اخلاق نمونه فضل و تقوای زندگی زناشویی هستند...<sup>۱</sup>

آن چه ایرانیان را به سوی ازدواج سوق می دهد، پیش از هر چیز بزرگداشت و پرستش نیاکان است که در اعماق اعتقاد و ایمان مردم آشیانه کرده است. ازدواج برای آن صورت می گیرد که بتوان ورثه ای داشت، زیرا که وارث می تواند این آیین بزرگداشت و پرستش نیاکان را به جای بیاورند. غرض دیگر هم از ازدواج این است که بتوان وضع اجتماعی نیکوتری داشت. اما پیش از هر چیز، ازدواج تکلیفی مذهبی است و آیین و پیمانی است که برای رستگاری روح واجب است. بنابراین در این میان سخنی از عشق نیامده است و ازدواج امری نبود که موجبات تکامل و پختگی و رشد آدمی را فراهم سازد و یا چیزی نبود که در سایه‌ی آن، دو جنس زن و مرد بتوانند به آرامش و سکون قلبی برسند. هدف اصلی آن ها بقای نسل و به جا گذاشتن وارث بوده است.

### اسطوره‌ی ازدواج با محارم

شاید این اصرار ازدواج با هم کفو هم خون، منبعث از اسطوره‌ای باشد که مؤلفین عیسوی بدان اشاره ای کرده اند که در عهد ساسانی متداول بوده است. تولد اجرام سماوی را منسوب به ازدواج اوهرمزد با مادر یا خواهران یا دخترانش دانسته اند. ظاهراً «میترا از ازدواج اوهرمزد با مادر خویش که زوجه زروان باشد تولد یافت». در این عصر، فرقه

۱. ر.ک: مظاہری، ۱۳۷۳، ۱۰، ص ۳۵.

۲. کریستن سن، ۱۳۶۷، ۱۰، ص ۱۷۷.

هایی ظهرور کردند که کمابیش از مزدیستا نیشت ایافته بودند: مذهب زروانی که در میان طبقات اشراف رواج یافته و معتقد بود که زروان اعظم، پدر هرمزد (اهورامزدا) و اهریمن است.

### نمونه های ازدواج با محارم

در تاریخ ساسانی به نمونه هایی از ازدواج با محارم بزرگ می خوریم:

- دینک، بانوی بانوان همسر و خواهر ارشدشیر بود.
- اتوراناهید، دختر و همسر شاپور یکم بود.
- دختر شاپور یکم که در سال دویست و شصت و دو میلادی، عنوان «شهبانوی سکایان» داشت به همسری برادر خود نرسی (شاه سکستان، تورستان و هند و کرانه های دریا) در آمد.
- بیزدگرد دوم پسر وهرام پنجم (گور) دختر خود را به زنی گرفته بود.<sup>۱</sup>
- مهران گشتنسب نیز پیش از گرویدن به کیش نصاری «بنا بر عادت ناشایست و ناپاکی که این گمراهان آن را قانونی و به حق می پندارند»، خواهرش را عقد کرده بود.<sup>۲</sup> بهرام چوبین خواهری داشت گردویه نام که او را به زنی گرفته بود. نولد که می نویسد: «فردوسی نمی گوید که این زن هم خواهر و هم زن او بوده است. زیرا کوشش بر این بوده است که آن چه از آیین قدیم، منفور مسلمانان باشد، ذکر نکنند.

۱. ر.ک، حجازی، ۱۳۷۰، من ۱۵۲.

۲. کریستان سن، ۱۳۶۷، من ۳۴۸.

معلوم می شود که چنین ازدواجی در نظر ایرانیان قدیم مخصوصاً با ارزش بوده است. (اما کتب دینی در این باب چندان تأکید می کنند که انسان باور نمی کند که چنین ازدواجی زیاد اتفاق می افتد) «ستان این همه تأکید و اصرار احتیاجی نبود»

### ازدواج سیاسی

هدف از ازدواج سیاسی پادشاهان، تحکیم و استوار کردن پایه های دولت و سلطنت بوده است. در این دوره نیز همانند دوره هخامنشیان و اشکانیان، سلاله حاکم، حاکمیت خود را با ازدواج سیاسی - مصلحتی استحکام می بخشد. «ساسان مغ چون در گذشت پسرش بابک به جانشینی او رسید که پس از ازدواج با دختر یکی از امرای محلی وضع سیاسی خود را استحکام بخشید». (راوندی، ۱۳۴۷، ص ۶۰۶) بنا بر روایت موجود اردشیر، دختر یا دختر عمومی اردوان یا برادرزاده فراخان یسر اردوان را به نکاح خویش در آورد. هرتسفلد معتقد است که اردشیر می خواسته به وسیله‌ی وصلت با خاندان اشکانی اساس دولت خود را استوار کند.

هریک از ازدواج های انجام شده در سطح خاندان های بزرگ، امرا و شاهان، تعقیب کننده‌ی هدف خاصی بوده است که علاوه بر ازدواج هم کفو، میل به افزایاد ثروت و مکنت و جلب حمایت های عشیره ای و در واقع استواری اساس دولت و سایر اهداف سیاسی خاص دوره ای،

جلوگیری از خطر جنگ و ایجاد اتحاد بر ضد دیگری بوده است. «آغاز سلطنت نرسی سعادت آمیز نبود. جدال با روم به شکستی منتهی گردید که در نتیجه آن همه‌ی افراد خانواده نرسی در دست دشمن افتادند. ایران به علت مقاومت در مغرب ضعیف شده بود و با اسلحه از عهده‌ی مقابله با کشور کوشان بر نمی‌آمد؛ ناگزیر کوشید تا به وسیله‌ی ازدواج خطر را مرتفع سازد. هرمزد دوم پسر و جانشین نرسی (۳۰۹-۳۰۳) با شاه دختری کوشانی ازدواج کرد و این عمل به منزله‌ی گروگانی برای رفتار نیک خواهانه خانواده وی نسبت به ساسانیان تلقی گردید.

این ازدواج‌ها چون در تعقیب اهداف خاص بود پس از سر گرفتن و انجام شدن، حقوق و شرایط یک ازدواج عادی و معمولی بر آن مترتب نبود و شاهان، چندان به اعتقادات و کارهای همسر مصلحتی خود کاری نداشتند. نوشیروان همسر مسیحی اختیار کرد و او را آزاد گذاشت که به دیانت خود عمل کند. خسرو پرویز نیز دو همسر مسیحی داشت. یکی «دختر امپراتور ماوریکی بود که به سال شصده و دو میلادی در کودتایی اعدام شد و خسرو پرویز به بهانه‌ی کین خواهی از خون پدر زن به سال شصده و شش لشکر کشی علیه بیزانسین را آغاز کرد».

و بنا بر قول طبری همسر دیگر او مریم (ماریا) دختر قیصر موریکیوس است که در منابع بیزانسی از این عروسی ذکری نیست.<sup>۱</sup> در حرم‌سرای خسرو انشیروان مسلمان زنان زیبای مسیحی از یک تن بیشتر بوده است زیرا وی رعایای مسیحی فراوان داشته است. «او در سال پانصد و چهل مسیحی از میان زنانی که در (سورا) اسیر شده بودند، به همسری خود (او فمیا) را بر گزیده بود».<sup>۲</sup>

۱. و.ک.: حاجازی، ۱۳۷۰، ص. ۱۵۶.

۲. کریستن سن، ۱۳۶۷، ص. ۲۹۶.

یزدگرد او، دختر ریش‌گالوتا، شوшинدخت Shoshendukht<sup>(۱)</sup> را به زنی گرفت. او نسبت به قوم یهود که اهمیت سیاسی نداشت خوش رفتاری می‌کرد، «و شهربراز با هر اکلیوس قیصر روم وصلت کرد».<sup>(۲)</sup>

### تعدد زوجات

همان طور که گفته شد، هر کس بر حسب میزان سرمایه و ثروتش می‌توانست علاوه بر یک زن، زنان دیگری را به عهد خویش در بیاورند. تعدد زوجات بر نهنج سابق بود و عموماً وجود اعیان علاوه بر زوجات شرعی، سراری<sup>(۳)</sup> و جواری<sup>(۴)</sup> و سبایا<sup>(۵)</sup> نیز داشتند. مع هذا، زن در پیش زرتشتیان وضع محترم تری داشت تا در بلاد دیگر مشرق زمین. هر چند که ملزم به اطاعت محض نسبت به شوهر خود بود.

«در عمل عده‌ی زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد، به نسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت به طور کلی بیش از یک زن نداشتند، یکی از زنان سوگلی و صاحب حقوق کامل، محسوب شده که او را پادشاه زن یا زن ممتاز می‌خواندند. معلوم نیست که عده‌ی زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر، اما در بعضی از مباحث حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد، سخن به میان آمده است».<sup>(۶)</sup>

۱. حجازی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۶.

۲. کنیزانی که برای تمتع باشند.

۳. جمع حاریه، کنیزان، دختران.

۴. جمع سبی، اسیر.

۵. کریستن سن، ۱۳۶۷، ص ۳۴۶.

به گفته‌ی مورخین شرق، خسرو پرویز سه هزار از زنان خوش اندام در حرم داشت. گویند، دوازده هزار زن و دختر در خانه‌ی او بودند. راوی دیگر گوید: در کاخ او سه هزار زن برای هم خوابگی و هزاران دختر برای خدمت کاری و آوازه خوانی و جز آن سه هزار خدمت گزار مرد بودند.

و اگر در بنیاد پندارهای اجتماعی مژده‌کیان دقیق شویم، اوضاع و احوال زمان را بهتر درک خواهیم کرد. مژده‌کیان بجان بودند که: «خداؤند نعمات مادی و ثروت را به مردم داد به گونه‌ی برابر میان خود تقسیم کنند. اما خود مردم نا برابری و بیداد گری را در میان خود رواج دادند و چون در اختیار بعضی از مردم، مال و خواسته و زن و غیره بسیار است اینان چنین حقی را ندارند و این بر خلاف عدل است. این چنین بوده که آمین مارسلین مورخ رومی قرن چهارم میلادی در حق ایرانیان چنین داوری می کند که در زمینه‌ی عیش و نوش و رابطه با زنان هیچ حد و اندازه نمی شناسند». <sup>۱</sup>

### عدم وصلت دختران ایرانی با سایر ملیت‌ها

تفاوتی که به نظر می رسد این دوره در زمینه عقد و ازدواج با سایر ادوار دارد، عدم وصلت دختران و زنان ایرانی با مردان سایر کشورهای است. «قوانين مملکت، حافظ پاکی خون خاندان‌ها و حافظ اموال غیر منقول آنان بود. راجع به خاندان سلطنتی در فارس نامه که ظاهراً مأخوذه از آیین نامک عهد ساسانیان است، آمده است که؛ «عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی که از همه‌ی ملوک اطراف چون چین و روم و ترک و هند

دختران سنتندی و پیوند ساختنندی و هرگز هیچ دختر بدیشان ندادندی. دختران را جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند مواصلت نکردندی».۱ ولی با تمام قانون بودن این مسئله، موارد ذکر شده حاکم بر ازدواج مصلحتی گاهی باعث نقض آن می شده است: شاهپور سوم خواهر خود را به ازدواج پادشاه مسیحی ارمنستان درآورد.

از شاهان همسایه خان ترک و شاه ارمن، شاهزاده خانم ایرانی را یکی به غلبه و دیگری به میل و مصلحت پادشاه وقت ازدواج کرد. در هر صورت جنگ بر هم زننده‌ی خیلی از عادات و رسوم بوده است.

در جنگی که پیروز، پسر یزدگرد و نبیره‌ی بهرام گور با هفتالیان داشت، پیروز در آن جنگ به قتل رسید و یکی از دخترانش به دست پادشاه افتاد که او را به حرم خود فرستاد.

کریستن سن می نویسد: «مورخان ایرانی برای حفظ آبروی خود استرداد دختر را نوشته اند و اما در حقیقت دختر مسترد نشد و پادشاه هفتالیان از او دختری پیدا کرد که بعد زوجه کواذ اول پادشاه ساسانی گردید».۲

از خوشبخت ترین و عاقبت به خیر ترن دختران خاندان ساسانی می توان از یکی از دختران یزدگرد به نام شهربانو نام برد که به عقد امام حسین علیه السلام در آمد.

در مورد عدم وصلت دختران ایرانی با مردان غیر ایرانی «در روایات مورخین شرقی نیز به بعضی نکات مژوارانه (ماکیاولیسم) بر می خوریم که

۱. راوندی، ۱۳۴۷، من، ۷۲۲

۲. کریستن سن، ۱۳۴۷، من، ۳۱۹

به انوشیروان نسبت داده اند. بلاذری گوید: خسرو خواهان دوستی خاقان ترک (سین جیبو) بود و قرار بر این شد که خسرو دختر او را به زنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را، اما خسرو یکی از کنیزان را به جای دختر خویش از برای خاقان فرستاد.<sup>۱</sup>

برای تحکیم و تقویت عدم وصلت با غیر ایرانی علاوه بر سر مشق های شاهانه و به کار گیری ترفندهای سیاست مدارانه از روش های کنترلی دیگر همچون فرزند خواندگی نیز استفاده می شده است. «ایرانی تا ممکن بود نبایستی دختر از غیر ایرانی ازدواج کند و اگر می گرد ناچار بود که فرزند خوانده ایرانی نیز داشته باشد». که در هر حال اموال و ماترک ایرانی بایستی توسط ایرانی سرپرستی و نظارت می شد.<sup>۲</sup>

## أنواع ازدواج

به موجب منابع زرتشتی بسیار جدید، ازدواج بر ۵ گونه است ولی ظاهراً در قوانین ساسانی جز دو قسم پادشاه زن و چکر زن (چاکر زن)، قسم دیگر نبوده است.

### (الف) پادشاه زن (زن ممتاز)

دختری باکره که با رضای خاطر به خانه‌ی شوهر برود. پادشاه زن یا زن ممتاز نامیده می شود. اولادی که از او زاده می شود در دنیا و عقبی از آن شوهر اوست. اگر هر دو زن از خانواده نجیب زاده بودند، ممکن بود که هر دو شاه زن باشند ولی تعدد زوجات همواره در چاکر زن می شد. هر

۱. همان، ص ۴۰۳.

۲. حجازی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹.

پادشاه زنی عنوان بانوی خانه (کدبانو) را داشته است و گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده است، شوهر مکلف بود که مدام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید.

### ب) ایوک زن evak Zan

دختری باکره که یکی یکدانه‌ی والدین است چون شوهر کند ایوک زن نامیده می‌شود. اولین فرزند خویش را باید به عوض خود به والدین واگذارد. از این پس پادشاه زن می‌شود.

### ج) سذر زن Satar Zan (سوتر زن)

اگر مردی جوان و نو رسمیه (لاقل ۱۵ ساله) را پیش از ازدواج، اجل فرا رسد و خویشان او دختری بیگانه را جهیزیه داده با مردی بیگانه عقد ازدواج بندند، این زن را سذر زن یعنی زن خوانده گویند. یک نیمه از فرزندان او متعلق به جوان متوفی خواهد بود. نیمی دیگر به شوهرش. خود زن نیز در دنیا دیگر متعلق به متوفی می‌شود.

### د) چفر زن (چکر زن)

بیوه زنی که از نو شوهر کند، چفر زن (چاکر زن) نامیده می‌شود. اگر او را از شوهر نخستین فرزندی نباشد، او را به چشم «سذر زن» بینند، یعنی که نیمی از عده‌ی اطفالی که از شوهر دوام دارا می‌شود، متعلق به شوهر نخستین می‌گردد و خود زن نیز در عالم دیگر از آن اوست. ظاهرآ «کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزء طبقات چاکر زن بوده اند که مقامشان پست تر از پادشاه زن بوده است و او را «زن خدمتکار» نیز می‌گفتند.

## ه) خود سرای زن

یعنی زنی که در حمایت خویشن است و آن زنی که خود به خود و بی رضای والدین شوی کرده باشد. وی از والدین ارث نمی برد، مگر وقتی که پسر ارشد او بزرگ شود و او را بار دیگر به زنی پدر خویش به عنوان پادشاه زن بدهد.

در این نوع ازدواج می بینیم که با محروم کردن زن از ارث و نهایتاً وضع این قانون یعنی؛ عملکرد پسر بزرگ زن، سر انجام اختیار و قدرت تصمیم گیری زن در انتخاب شوهر تحت الشعاع قرار می گیرد و نیاز است که سر انجام پس از سال ها، فرزند او (پسر بزرگ) این اختیار مادر را رفع و رجوع کند و این لکه‌ی خود مختاری و خود سری را پاک نماید.

ولی در هر حال، اختیار در انتخاب شوهر، مسئله‌ی آشکار و واضحی است که بایستی با نظر و تمایل دوشیزه، ازدواج سر گیرد، و امکان ازدواج دختر بدون اجازه والدین نیز وجود دارد. حق تصمیم گیری و استقلال رأی زنان در انتخاب شوهران مجدد، نیز محرز است. «خسرو انشیروان پس از فرمان گردن زدن رؤسای مزد کیان فرمود اگر کسی زنی را به زور گرفته باشد، باید کابین او را بدهد و خانواده اش را راضی سازد و پس از آن زن را اختیار بدهد تا اگر بخواهد همان جا باشد و یا به مرد دیگر شوهر کند... و به زنان پدرش اختیار داد که اگر بخواهند می توانند با زنان او به یک جا باشند و یا آن که از همپایگان خود شوهری برگزینند».<sup>۱</sup>

## و) ازدواج ابدال

از آن جا که ایرانیان، برای بقای نسل جاودانی یک خانواده نهایت اهمیت را قایل بودند، به امر ازدواجی به نام «ازدواج ابدال» می‌پرداختند به این صورت که: «چون کسی از ایشان را اجل فراز رسیدی و فرزندی نبودی اگر زن گذاشتی آن زن را به شوهر دادندی از خویشاوندان متوفی که بدو اولی تر و نزدیک تر بودی و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین و اگر دختر نیز نبودی زنی از خویشان او را به یکی از اقارب او دادندی و اگر این هیچ دو نبودی از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب ترکه نسبت کردندی و هر که در اجرای این دستور غفلت ورزیدی، چنان دانستندی که نفوس بی شماری را کشته باشد، چه نسل متوفی را مقطوع ساخته و نام او را ابدالدهر بر انداخته بودند».¹

## ز) ازدواج استقراضی

به موازات ازدواج با «پادشاه زن» و ازدواج با «چکر زن» نوع خاص دیگری از ازدواج در عصر ساسانی معمول بوده است که آن را ازدواج با «زن عاریتی» یا «ازدواج استقراضی» (اختیار موقت زنی به همسری که در قید ازدواج شوهر دیگر است) می‌توان نامید.

در این ازدواج شوهر حق دارد که زن اصلی خود را به مرد دیگری که به جهت پرستاری کودکان خود، بدون تقصیر شخصی، نیازمند به یک زن است و علاقه به داشتن یک زن را «به وجه پسندیده ای» اظهار بدارد،

به طور موقت به همسری بدهد. در مورد «ازدواج استقراضی» شوهر اصلی حتی می تواند که این عمل را بدون جلب رضایت زن خود انجام دهد. هنگامی که شوهر اصلی، زن خود را به طور موقت و عاریتی به شوهر دوم به همسری می داد، دیگر مال و دارایی زن به شوهر دوم داده نمی شد. بلکه در «ازدواج استقراضی» تنها همان واگذاری موقت زن شرط است. این واگذاری بر اساس عقد و پیمان خاصی صورت می گرفت. ذکر جمله «علاقة به داشتن زن به وجه پسندیده ای باید اظهار شود»، حاکی از فرمول خاص این عقد و پیمان است که با کلمات و جملات معینی مانند عقد سایر قراردادها اجرا می شده است.

شوهر بدی موقت، موظف بود که از «زن موقت» خود نگاهداری کامل نموده امراض معاش و رفع سایر نیازمندی های وی را عهده دار گردد. کودکانی که در مدت و در نتیجه‌ی «زنناشویی استقراضی» پا به عرصه‌ی وجود می گذارده اند، به شوهر اصلی تعلق داشته اند نه به پدر خود، که شوهر موقت مادرشان محسوب می گردید. ولی با این وجود «حق قیمومیت» در تمام مدت ازدواج استقراضی از آن شوهر موقت بوده، زیرا نص متن حقوقی بر این است که: «ازدواج بدون قیمومیت قابل تصور نیست». مدت ازدواج استقراضی می توانسته که حتی نسبتاً خیلی مديدة باشد، چرا که درباره‌ی این ازدواج اظهار می شده است «کودکانی که در این مدت به دنیا آیند». با مطالعه در وضع ازدواج استقراضی، به خوبی ملاحظه می شود که چگونه تصور قدیمی از زن به عنوان «شیئی» نه «شخص» خود نمایی می کند. فی المثل اعتراض زن به قرارداد شوهر اصلی اش درباره‌ی واگذاری موقت او به شوهر دیگر، بی اثر و بی اعتبار است. مسئله‌ی کودکان وی نیز، نظریر وضع حقوقی کودکان یک کنیز است که برای انجام خدمت، اجاره داده می شوند و در مدت اجاره، کودکانی که از وی پا به عرصه‌ی وجود می گذارند «ملک» ارباب اصلی او محسوب می گردیدند نه ارباب موقت او.

شایان توجه در مورد ازدواج استقراضی این نکته است که در انجام تشریفات آن به جهت واگذاری موقت زن به دیگری، یک «علت تعادلی و خیر خواهانه» لازم بوده است مانند نیازی که یک هم کیش بدون تقصیر و گناه، به خاطر کودکان خود داشته است مثل نیاری که بر اثر مرگ زن یا بیماری سخت او برای شوهر به وجود می آمده است.

در ضمن می توان استنباط کرد که، این نوع ازدواج های موقت احیاناً - و یا حتی تنها - در میان طبقات دوم اجتماع صورت می گرفته است. چون در این طبقات مردان، غالباً بیش از یک زن نداشته و سیستم «تک همسری» در میان آنان بوده است. در صورتی که برای یک مرد از خانواده اشراف که زنان متعدد داشته است کمتر نیازی به یک همسر «همسر عاریتی» پیش می آمده است. ۱

#### خانواده‌ی دوره‌ی ساسانی

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به شمار می رفت. ریس خانه (کدخدای) از حق سرداری بھرہ مند بود هر یک از زنان که سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب می شد، او را پادشاه زن می خواندند از او پست تر زنی بوده که عنوان خدمتکاری داشته او را چاکر زن می گفتند حقوق قانونی این دو طبقه‌ی زوجه، مختلف بوده است. شوهر مکلف بود مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسر تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج، دارای همین حق بوده اند اما زوجه هایی که عنوان چاکر زن داشتند، فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می شده است.

اهتمام در پاکی نسب و خون از صفات بارز جامعه ایرانی آن زمان به شمار می رفت تا حدی که ازدواج با محارم را نیز جایز می شمردند که

این عمل دلیل روشن و مسلمی است بر وجود اختلافات طبقاتی آن زمان تا جایی که طبقه چهارم که اکثریت افراد آنروز کشور را تشکیل می داد و در حقیقت طبقه‌ی مولد ثروت به شمار می رفت حق ازدواج با طبقه اشراف و اعیان را نداشت. هنگام تولد طفل صدقات می دادند. صدقه‌ی پسر بیشتر از دختر بود در نام گذاری اختیار اسم کفار را گناه می دانستند.

بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند. زن حایض نزدیک او نشود زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را، موجب بدینختی طفل می پنداشتند شیطان را به وسیله‌ی آتش و روشنایی دور می کردند.

مخصوصاً در سه شب اول تولد طفل عصاره‌ی نبات هائومه به او می دادند و روغن بهاری به او می چشانیدند. پرستاری از طفل و شیردادن و در قنداق پیچیدنش می بایستی مطابق آداب مذهبی به عمل آید. قواعدی نیز برای نخستین سر تراشی طفل مقرر بوده است. تربیت طفل به عهده‌ی مادر بوده و در صورت احتیاج پدر، خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیب کودک می گماشت. اگر پسری پدر خود را چنان که سزاوار شان او است حرمت نمی گذشت از ارث پدری محروم و فقط از ارث متعلق به مادر می گرفت، مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی و اهلیت داشته باشد. تعلیم مذهبی دختر را مادر به عهده می گرفت لکن برگزیدن شوهر برای دختران به پدر اختصاص داشت اگر پدر در قید حیات نبود شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت این حق نخست به مادر، تعلق می گرفت و اگر مادر مرده بود متوجهی یکی از اعمام یا خاله‌های دختر می شد. دختر خود مستقلأً حق اختیار همسر نداشت از طرف دیگر، پدر یا شخص دیگری که ولی دختر به شمار می رفت مکلف بود به مجرد رسیدن به سن بلوغ او را به شوهر دهد، زیرا که منع دختر از زناشویی و تولید مثل گناه بزرگی محسوب می شد مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت به عمل می آمد و ازدواج در جوانی صورت می گرفت. در

۱۵ سالگی دختر باید دارای شوهر باشد معمولاً وصلت به وسیله‌ی یک نفر واسطه به عمل می‌آید. مهر را معین می‌کردند سپس شوهر مبلغی به پدر آن دختر می‌پرداخت ضمناً حق داشت آن پول را در بعضی موارد مجدداً مطالبه کند، مانند نازا بودن زن، زنان اعم از پادشاه زن یا چاکر زن از هر جهت تحت سرپرستی و اطاعت مرد خانه بودند و بایستی فرمان بردار مرد باشند در این مورد پروفسور بازتلمه که در احوال حقوق زن در دوره‌ی ساسانیان تحقیقات عمیقی نموده است چنین می‌نویسد:

زن هر روز می‌بایست از شوی و آقای خود سؤال کند که چه باید فکر کند چه باید بگوید چه باید بکند. در دوره‌ی ساسانی طلاق به سادگی و آسانی بین زن و مرد صورت می‌گرفته است یکی از موارد جدایی بین زن و مرد، زنای محضنه بود در این مورد مرد پس از اثبات ادعای خود در محضر دادگاه با ارائه‌ی مدارک کافی، زن را مطلقه می‌پرداخت جریمه سنگینی محکوم می‌گردید در کتاب ارداویرافنامه چندین فصل اختصاص به زنانی دارد که نسبت به شوهر خویش خیانت ورزند.<sup>۱</sup>

### اخلاق جنسی در ایران ساسانی

اگرچه لذت جنسی تنها قسمی از یک زناشویی موقق است، ولی این مسأله عامل مهمی در موققت و یا عدم موققت یک رابطه‌ی زناشویی و یا خانوادگی می‌باشد. عدم توجه به آن در روابط زناشویی ممکن است به بسیاری از اختلافات، عدم احساس امنیت، احساس محرومیت‌ها و ناکامی‌ها بینجامد. اخلاق جنسی مدارا و سهل‌گیری یا به

اصطلاح اروپاییان «توله رانس Tolerance» و سعه‌ی صدر عصر ساسانی، نسبت به امور جنسیت از ویژگی‌های این عصر است و این بیت نماینده‌ی تمام عیار اخلاق و بینش جنسی نیاکان ما باشد:

چه مادر، چه خواهر، چه دختر، چه زن

در امپراطوری ساسانی ازدواج با خواهر و بازن پدر، امری مقبول و متداول بوده است به ویژه در خاندان های سلطنتی ازدواج با خواهر، برای حفظ پاکی خون و میراث شاهانه، اصلی مؤید و مرجح به شمار می رفته است. بنابر تعالیم زرتشت، زناشویی میان برادر و خواهر را موجب جلب روشنایی ایزدی در خاندان، و طرد دیوان می دانسته اند.

تنوع زناشویی و سهولت ازدواج با هر زن، حتی با نزدیک ترین خویشاوندان، حاکی از آزادی و تسهیل و مدارا در مسایل مربوط به امور جنسی در میان ایرانیان ساسانی است. اگر آزادی در روابط جنسی در میان ملتی دلیل بر انحطاط اخلاقی و تنزل ملتی به درجه‌ی «بربریت» و یا رسیدن به مرحله «عرفان مدنیت» باشد در هر دو صورت ایرانیان عهد ساسانی، بدین درجه از بربریت یا عرفان مدنی در مسایل جنسی نایل آمده بودند.

در ایران ساسانی «کودکان روابط آزاد» را «پیک خدایان» می خوانده اند دختران در صورتی که پدرانشان مانع از ازدواج دلخواه آنان می شد می توانستند به روابط آزاد تن در دهنده و کلیه‌ی حقوق آنان نیز محفوظ می ماند. آن چه که در پیدایش این بینش «لیبرال» و آزاد و پرمدار نسبت به امور جنسی و روابط جنسی میان زن و مرد، در امپراطوری ساسانی، مؤثر بوده است، به درستی معلوم نیست. زن آزادی و سهولت در روابط جنسی خود را با مرد، در غرب امروز، بیشتر مدیون علل و فشار اقتصادی در جنگ گذشته است. دو جنگ گذشته و فشار اقتصادی آن، ناچار زن را وارد صحنه اجتماع کرده است که دوش به دوش مرد در تلاش معاش بکوشد. ورود زن در اجتماع ناچار بر اثر خصوصیت «قرب زن و مرد» و از میان رفتن فاصله میان دو جنس، سهل

گیری در امور جنسی و تجدید نظر در اخلاق جنسی قدیم را از پی داشت این چنین آزادی را در ایران ساسانی کمتر با عوامل اقتصادی و صنعتی امروز غرب می توان تجربه کرد اما اگر از دیده فروید به ایران ساسانی بنگریم، بدون شک وضع روحی نیاکان ما به مراتب بهتر از وضع روحی ما بوده است. بسیاری از بیماری های روحی که به عقیده فروید و پیروان مکتب اوناشی از عقده ها و واژدگی های دیگر جنسی در جامعه کنونی است. در ایران ساسانی بر اثر عدم حرمت آمیزش و زناشویی با خویشاوندان نزدیک و عدم سعه دایره‌ی «تابوی جنسی» احیاناً به ندرت یافت می شده است.

پیشرفت مزدک در آغاز کار بدون شک در مسأله روابط جنسی و اشتراک زن، علت آزادی جنسی نبوده بلکه تاحدودی معلول آن بوده است. استقبال عمومی از مرام مزدک دلیل بر آمادگی زمینه روحی قبول و پذیرش عام است و گرنه اگر مزدک یکباره امری کاملاً «خلاف اخلاق و منافی عفت» را تعلیم می داد بدون تردید مردم دچار «شوك» می شدند، و نتیجه‌ی آن به زیان مزدک تمام می شد و بارتلمه هم دلیل شکست بعدی مزدک را چیزی غیر از تعالیم جنسی او می داند. ما اگر از دیده فروید به امپراتوری ساسانی بنگریم می توانیم آن را عصر طلایی غریزه جنسی بنامیم. عصری که در آن، نسبت به این نیاز طبیعی، کمتر با دیده سوءظن و محکومیت نگریسته می شد.<sup>۱</sup>

## فصل دوم: قوانین زناشویی

### اخلاق زناشویی

اخلاق و فدایکاری نخستین تکلیف زن بود تاریخ افسانه ای ایران، برای زن درس ها و سرمشق های زیبایی<sup>۱</sup> و فوای زناشویی فراهم می آورد. زنان در شاهنامه که پابند افسانه های کهن ایران زمین است، غرور و عظمتی باستانی دارند. اگر گناهی از ایشان سربزند، زاده ضعف نیست. سخت نیرومند و دلیرند، ابتکاری بی پروا و وفایی پهلوانانه دارند.

متون پهلوی، در جاهای گوناگون، توصیه هایی به زن و شوهر، و انواع و اقسام تحریض هایی برای ما نگه داشته است که موضوع همه‌ی شان اخلاق زناشویی و رفتار خوب در زندگی زناشویی است. مینوی خرد چنین می گوید: «بدترین زن، زنی است که در جریان زندگی مان با او شادمانی محال و ممتنع می شود».<sup>۲</sup>

زن می بایست خوش خو و «مايه‌ی دلداری» راستین مرد باشد. مینوی خرد، باز هم چنین می گوید: «زن پرهیزکاری که رفتاری نیکو داشته باشد، مايه‌ی فزونی خوشبختی زناشویی می شود». و مرادش از این سخن وفا و فرزانگی است که باید در وجود زن دلخواه گرد آمده باشد.<sup>۳</sup>

مرد نیز تکلیفی به گردن دارد. می بایست زنش را دوست بدارد، گرامی و ارجمند بدارد و نیکوترين احساس هایی را که می توان در حق همسر داشت، در حق وی داشته باشد. در حماسه‌ی فردوسی، مهراب

۱. مینوی، ۱۳۵۴، ص ۴۹.

۲. مظاہری، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴.



Mihrab با سی - دخت (سیندخت) Se - Duxt همسر سرشار از هوش و فراست خود، رفتاری سرشار از اکرام و التفات دارد. در قباله‌ی نکاحی که یادگار دوره یزدگرد سوم است، شوهر عهد می‌بندد که در حق زنش تا روزی که هر دو زنده‌اند، به احترام و تکریم تمام «{ گرامیگ gramik }» رفتار کند. مرد می‌بایست نگهدار و پشتیبان و غمخوار زنش باشد، می‌بایست به زنش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بیاموزد و درس اخلاق و مذهب راستین به او بدهد. مرد، در پیشگاه خدا، مسؤول زن بود.

اردا - ویراز قدیس Arta- Viraz که به دیدار «بهشت» و «دوزخ» رفت، در آن عرصه شاهد یکی از آن مرافعه‌های دردناک زناشویی شد. زنی گنهکار، به هنگامی که در دوزخ انداخته می‌شد، بانگ اعتراض برآورد: «چرا روح من نباید با روح شوهرم به بهشت برود؟» شوهر بر او خرد گرفت: «ای زن! گناه به گردن خودت است، زیرا که در روی زمین فرایض مذهبی خویش را به جای نیاوردی» زن گنهکار در جواب گفت: «چه گفتی! مگر گناه به گردن تو نیست؟ تو هرگز نخواستی مرا در زمینه این فرایض روشن کنی!» و حق به جانب زن بود. به دست عذاب جهنم که سزاپیش بود، سپرده نشد، یگانه کاری که صورت گرفت، این بود که به عوض «سپرده شدن به عذاب جهنم»، به منزل تاریک، در میان ظلمت، برده شد. و در مقابل، شوهر که مردی پرهیزکار بود، باهمه پرهیزکاری اش، هرگز نتوانست، چنان که درخور آن بود، به دنیای نیک بختان برود.<sup>۱</sup>

بدین سان، زن و شوهر می بایست یکدل و یکروی باشند و با وصلت و وحدتی به حقیقت قرین اخلاق زندگی کنند. زنی که مادر چندین فرزند بی باک و دانشمند بود، عزّت و آبرویی دیگر داشت و در همه جا بزرگ و گرامی داشته می شد. شوهرش از کردارهای نیک وی بهره می برد. زن و شوهر می بایست پارسا باشند تا از نعمت «باروری» برخوردار شوند. فرشتگان بلای «نازایی» را بر سرزن و شوهر بی دین و ناسازگار و گرفتار نفاق، فرو می ریختند. «هما» به زنان پارسا بچه های زیبا و نوه ها و نبیره هایی ارزانی خواهد داشت.

### قانون زناشویی

#### (الف) قانون زناشویی در ازدواج کامل

ورود دختر به کانون زناشویی، چه برای او و چه برای پسر، سرآغاز زندگی تازه ای است. آن چه بیش از هر چیز، در این زندگی تازه، درخور شناختن است، وضع شرعی (حقوقی) زن، وضع و موقع او در کانون خانواده و خلاصه، زندگی او به نام زن شوهر داراست.

آغاز این سخن را از زندگی او آغاز می کنیم. در میان ایرانیان وضع زن شوهردار از چه قرار است و پیش از هر چیز، یپوند زناشویی چه تضمین هایی در قبال خود کامگی مرد برای زن فراهم می آورد. نصاری، در این زمینه، بر مزدیستان خرده می گرفتند که آسان عقد ازدواج می بندند و بس آسان تر در صدد گستن عقد ازدواج برمی آیند. اما، چنان که خواهیم دید، سرزنش های آنان هیچ دلیل و برهانی ندارد. یکی آنکه، راجع به عقد ازدواج می دانیم که زرتشتیان تا چه اندازه به این عقد مقدس اهمیت می دهند. دیگر آنکه، راجع به طلاق و گستن پیوند

مقدس خواهیم دید که قانون مزدیسنی تا چه اندازه آشتی پذیری نشان می دهد و تا چه اندازه محافظه کار است. اما در این صورت چگونه می توان پی بردن علت سرزنش ها و خردگیری ها پایه و اساسی دارد یا آنکه زاده افتراء است؟ احتیاج به فرزند ذکور همیشه از دریچه‌ی چشم ایرانیان احتیاجی مبرم بوده است، و حتی می توانیم بگوییم <sup>ازدواج</sup> که این احتیاج دلیل اصلی و موجب اساسی ازدواج آنان هم بوده است. پس مزدیستان نمی توانسته آند مثل نصاری، به وصلتی نازا خرسند باشند، از این رو، طلاق، در نتیجه‌ی این احتیاج حیاتی و سلامت بخش، می توانسته است زن و شوهر را از هم جدا کند.

به خلاف ادعاهای پیروان مسیح، مزدیستان، به هنگامی که عقد ازدواج می بسته آند. بسیار سنگین و حتی بسیار مشکل پسند و سخت گیر هم بوده آند... و محافظه کاری شان درباره طلاق دست کمی از این نداشته است. چنان که می بینیم، چهار مورد طلاق که یادآور شدیم ذره ای جنبه‌ی تفتن ندارد تا چه رسد به این که جنبه‌ی توحش و جور و استبداد داشته باشد. جادوگری کار اهربین است و کسی که به این کار منفور و پلید بپردازد، و بدین گونه از مذهب نیک و راستین جدا شود، دشمن خدا می شود. اگر پیوند زناشویی بسته باشد، پیمان زناشوییش هیچ می شود. ازدواج مزدیسنی، بازن جادوگر، ممنوع است. در اینجا سخن از اعمال هیچ خشونتی بر زن جادوگر وجود ندارد: درصورتی که زن جادوگر همیشه و در همه‌جا دستخوش شکنجه بوده است. مگر قوم نصاری، خودشان، این زنان تیره بخت را در آتش نمی انداختند؟<sup>۱</sup>

۱. ر.ک.: مظاہری، ۱۳۷۳، ۱۱، ص ۷۸، یا تلخیص.

طلاقی هم که زاده خیانت زن است، قابل فهم است اغلب ما مردم متعدد در این زمینه گذشتی بیشتر از دیگران نداریم. مزدیسنان، مثل اکثر ملل دیگر، همیشه از زنا دهشت داشتند. علاقه به حفظ و صیانت پاکی اخلاق همیشه، مشغله‌ی خاطر مقتن بلند پایه (مزدیسنان) و پس از او مشغله‌ی خاطر پیشوایان اجتماع بوده است.

و اما درباره‌ی طلاق، به موجب کتمان حض هم باید بگوییم که اگر اهمیتی را که آیین مزدیسنی به جدا کردن زن در این دوره‌های کوتاه می‌دهد، در نظر بگیریم، این امر قابل فهم است. به موجب اوستا که در این زمینه از رسم کهن آریایی‌ها پیروی کرده است، هر ماه در حجره دورافتاده و جداگانه‌ای در طبقه همکف (آرمیشتگاه armest – gah) یعنی آسایشگاه – محل علیه‌ها، بی حرکتها) که دشتنستان<sup>۱</sup> dastanestan خوانده می‌شود دور نگه داشته می‌شود. و پیش از تطهیر آیینی نمی‌تواند از آن حجره بیرون بیاید، پس مطلق لازم است که زن، چون چنین موقعیتی بیابد، شوهرش را از ناپاکی خویش آگاه کند. اگر پنهان شود و آلودگی و پلیدی را پخش کند، مایه‌ی بزرگ ترین گناهان می‌شود. مرد باید از چنین همسری جدا شود.

درباره‌ی نازایی هم باید بگوییم که:

اگر زن از راه تقدس و شفقت (روان دوستی) rowan- dostih و به طیب خاطر (به خشنودی) رضا به جدایی بدهد، نازایی جز بهانه‌ای برای طلاق نمی‌تواند باشد، زیرا که وصلت نازا به نظر ایرانی ازدواجی ناکام است. با این همه، اگر زن نازا - با وجود پاداش‌های آسمانی و زمینی - به زیر بار فسخ نکاح نرود، شوهر باید وی را خشنود کند (دل زن

۱. دشتن: به معنی ڈون حیف و یا زنی که دوران عادت ماهنه رای می‌گذراند. عقیقی، ۱۳۷۴، ص ۵۱۲.

خوش کند). در چنان صورتی، شوهر نیز باید از گستاخ پیوند زناشویی انصراف بجوید و رضا دهد که پسری را به فرزندی بپذیرد. و ببیند، مذهب زرتشت، در صورت ضرورت، از راه چشم پوشی از گرامی‌ترین و آسمانی‌ترین اصول خود، تا چه حدی همه نیروهایش را به کار می‌برد که علایق مقدس ازدواج را از انحلال رهایی دهد و پیوند آسمانی زناشویی را استوار نگه دارد.<sup>۱</sup>

زنان مزدیسنی از حیث اخلاق و حقوق، از وضع اجتماعی و زناشویی ای برخوردار بودند که از وضع همسایگانشان بسی بیتر بود. بی گمان مسیحیان در خرده گیری بر ایرانیان، به دستاویز به اصطلاح سستی و زودشکنی ازدواج مزدیسنی، در اشتباه بوده اند. درباره‌ی وفای زناشویی، آن وفای بی همتا که بیهوده در میان اکثر ملت‌ها جستجو می کنیم، نمونه های فراوانی در حمامه ملی ایران می توان پیدا کرد. شاهدخت سودابه هاماواران Hamavarān که با رشته مهر آمیز ازدواج به کاوس پهلوان پیوند یافته بود، در برابر قصد آمیخته به خود کامگی پدرش برآشت و این سخنان تند و درشت را به زبان آورد: «نمی خواهم از کاوس جدا شوم، اگرچه در گور نهفته باشد».

علاقة ای که کاوس، در مقابل این علاقه، به سودابه داشت، نا استوار تر از آن نبود: پهلوانی به پدر تاجدارش نامزدش چنین می نگارد: دختری را که دل به من داده است و مرا برگزیده است، به سوی من بفرست، زیرا که انباز دردها و رنج‌های درازم بوده است.

۱. ر.ک.: همان، ص ۸۱، با تأثیف.

زن در میان ایرانیان، کنیز نیست، به عکس، می‌توان گفت که همتای مرد، و همدم و همراه او در این دنیا و آن دنیا است. در کانون زناشویی، نقشی معادل نقش شوهر به عهده دارد. و درست به همان گونه که مرد «سرور» خانه است، بانوی خانه است.

نقشی که زن در خانه به عهده دارد، مقایسه پذیر با نقش شوهر نیست: اختیارها و اقتدارهایشان تضاد و تناقضی با یکدیگر ندارد و یکی مکمل دیگری است. اگر شوهر، خداوندگار راستین خانه است، زن «وزیر» خانه است و در عمل، رسیدگی به همه چیز به عهده او است. زمام تدبیر منزل کم و بیش همیشه در دست زن است. و زن اگر زنی خود رأی باشد، حتی خانه را هم سرتاپ به میل خویش اداره کند.<sup>۱</sup>

### ب) وضع و موقع زناشویی در وصلتی‌های موقّت

حوایج مذهبی، مراقبت‌های مادی و خلاصه عبادت و تقوی ایرانیان را به باز شناختن و پذیرفتن چندین گونه ازدواج و می‌دارد. مثلاً، چون بیوه‌ی چهل و پنجاه ساله‌ای شوهر کند، این ازدواج مجدد به چشم وصلتی کامل عیار نگریسته نمی‌شود. به همین گونه هم چون دوشیزه‌ای که یگانه فرزند خانواده است و پدرش فرزندانی دیگر ندارد، عقد ازدواج بیندده، عقد وی که مقید به شروطی است - مثلاً این دین را به گردن دارد که برای پدرش فرزند ذکور باشد - نمی‌تواند ارزش ازدواج دوشیزه‌ای را داشته باشد که دور از این مانع، مثل شاه زن شوهر کرده است. روایات مزدیسنی که در قرن شانزدهم تألیف یافته است، پنج گونه ازدواج بازشناخته است: یکی، وصلت با دوشیزه‌ای که شاه زن باشد. دوم

ازدواج با دوشیزه‌ای که «یگانه فرزند» (ایوک – evak) خانواده باشد. سوم، ازدواج با دوشیزه‌ای که استقلال داشته باشد و به زبان دیگر خود سالار باشد. چهارم، تجدید فراش با بیوه زنی که «در خدمت» شوهر مرده اش باشد و به زبان دیگر چکر- چاکر cakar باشد و خلاصه، ازدواج پنجم ازدواجی است که باید «ازدواج - فرزند خواندنگی» Lemariage – خوانده شود. (ازدواجی که با دستور sutur و به زبان دیگر با سترزن satarzan صورت می‌گیرد).

این ازدواجها چگونه ازدواجهایی است؟ چگونه انجام می‌گیرد و بویژه آیین‌ها و پیمان‌های گوناگون زناشویی در این ازدواجها چگونه است؟ وصلت با دوشیزه‌ای که مثل «شاه زن» شوهر کرده است، وصلتی است که تاکنون دیده ایم. در این وصلت که حق همه‌ی دختران است، سرداری از سوی پدریا قیم دختر به پدر زن - یا اگر پدر زن نباشد، به خود شوهر «دختر» انتقال می‌یابد. دختر در حین ازدواج باید دست کم برادر یا خواهری داشته باشد که سلاله‌ی پدری را پایدار نگه دارد. چنین دوشیزه‌ای «ملکه» (شاه زن) خوانده می‌شود، زیرا که در نتیجه ازدواج از قید «سیاست» و «پادشاهی»، از طریق طوق پدری به درمی رود. دختر، از این رهگذر، در خانه شوهرش دارای اقتدار عظیم می‌شود و حق احترامی مطلق و سراپا اخلاص پیدا می‌کند، فرزندانی هم که برای شوهرش «می-آورد»، «شاه فرزندانی» هستند: و اینسان «شاه فرزندوار padixsayiha ازدواج می‌کنند و از پدر، ارث می‌برند و جانشین پدر می‌شوند.

ازدواج دختری که یگانه فرزند خانواده ایوکنیه (*evkānīh* یا *evaknīh*) باشد با ازدواج پیشین، این تفاوت را دارد که چنین دختری، یگانه وارث پدر خویش است و در چنین صورتی بدیهی است که نخستین فرزند ذکوری که به دنیا بیاورد، از کیسه‌ی شوهر خواهد رفت و به پدر دختر خواهد رسید. اگر پسری در میان نباشد، «پدر» پر دختری حق خواهد داشت که از صلب شوهر آمده باشد. در چنین وصلتی به هر حال، شوهر، خیری از بچه نمی‌برد. مسلم است که چنین دختری باید، در مقابل، جهاز فراوان داشته باشد، جهازی که بسی بیشتر از جهاز شاه دختر باشد.<sup>۱</sup>

سومین نوع وصلت، وصلتی است که انتقال سرداری، در خلال آن، به تعویق اندخته می‌شود. این ازدواج طبق قرائت‌های گوناگون خود شرای *Xudsalarai*، خود سرای *Xadərai* یا خود سالار *Xadərəi* خوانده می‌شود. در واقع، خود سالار به معنی دختری است که خود سردار خویش است اما در حقیقت، خبری از «سرداری» نیست، زیرا که دختر به خلاف میل و اراده‌ی سردار طبیعی، یعنی پدرش، شوهر کرده است. با این همه، این وصلت، که ایرانیان به چشم وصلتی غیر طبیعی و دهشت بار به آن می‌نگریستند مجاز بود. در عصر ما به موجب قانون مدنی، ازدواج خواه برای مرد، خواه برای زن تا بیست و یک سالگی مستلزم رضای پدر و مادر یا نیاکان دیگر است.

طبق روایات، چهارمین نوع ازدواج، ازدواج بیوه زنی است که در خدمت شوهر مرحوم خویشن است (و به زبان دیگر، چاکر است). زن چکر زنی است که شوهر دارد اما شوهری که مرگ از وی جداش کرده

است. وقتی که از نو شوهرش دهنده باید چنان به دست شوهر تازه اش داده شود که گویی «در خدمت» شوهر قدیم خویش است، و به زبان دیگر باید «به چاکری شوی پیشینش» داده شود که در دنیای دیگر باز هم تعلق به وی خواهد داشت.

کلمه چاکر cakar به معنی «مستخدمه» نیست، بلکه زنی در خدمت شوهر اول خویش است تا بتواند فرزندی برایش پیدا کند. پس چاکری به معنی «بردگی و بندگی» نیست، که به معنی پیشندستی در نیکی و «دل به دست آوری» است. مردی که «چاکر» در دومن وصلت خویش زنش می شود، شوهر حقیقی چاکر نیست، زیرا که تنها در این زندگی شوهر او است.

چاکر نیازی به سردار یا سalar ندارد، زیرا که در صورت ازدواج خانواده اش را تغییر نمی دهد. خلاصه، وضع زنی را که به اسم چاکر شوهر می کند، از این قرار است: نیمی از فرزندانش (که ثمره ازدواج دوم هستند) به شوهر اول تعلق دارند. در این میان سه سهم وجود خواهد داشت: یکی مال شوهر اول، دیگری مال شوهر دوم و سوم مال کسی خواهد بود که پرستاری وی را کرده باشد (کسی که پرورش او کرده باشد). در هر حال، چاکر، به آن معنی که امروز می گوییم، بیوه زن نیست، یعنی در حقیقت زنی نیست که شوهرش مردی باشد. ممکن است دختری که نامزد شده باشد و نامزدش قبل از ازدواج مرده باشد به اسم چاکر شوهر خواهد کرد. چاکر در کانون زناشویی از امتیازهایی که به «شاه دختر» تخصیص دارد، برخوردار نمی شود. در خانواده ای که پایی به آغوشش نهاده است، به فرزندی پذیرفته نمی شود. نه سردار و نه جهازی

راستین دارد. همه فرزندانی را که به دنیا بیاورد، به شوهر زود گذرش نمی دهد. خود و فرزندانش از خانواده ارث نمی برد، زیرا که شاه دختر نیست و فرزندانش هم چاکر (چاکر فرزند) هستند. برای آنکه فرزندانش بتوانند از پدر طبیعی خودشان ارث ببرند نیازمند این هستند که از طرف اوی به فرزندی پذیرفته شوند. مرگ نامزد بر هر دوشیزه اوی به اندازه ای منحوس است که دیگر نمی توان در سراسر زندگی اش، امید برخورداری از آن امتیازها را که به همهی دختران همسالش تحصیص دارد، داشته باشد:

چنین دختری به دو وجه قربانی است؛ قربانی سرنوشت، قربانی قوانین است. در خانواده ای که زندگی کند، «بانوی خانه» نخواهد شد، مهرش ناچیز خواهد بود و هیچ گونه سهمی از دارایی شوهر نخواهد داشت البته، چنانکه می دانیم، پاداش هایی که در زندگی آینده در انتظار اوست، پاداش هایی بسیار بزرگ است.

خلاصه، واپسین نوع وصلتی که سنت پرستان قرن شانزدهم پذیرفته اند «زنashوی - فرزند خواندگی» Le marriage – adoption است. به این ترتیب که: «مرگ مردی که بیشتر از پانزده سال داشته باشد، این تکلیف را بر عهدهی پدر و مادرش می گذارد که به نیابت اوی به دوشیزه ای جهاز دهند و این دوشیزه را به عقد ازدواج مردی دیگر درآورند. تا پسران در دنیای دیگر، از نعمت زن و فرزند برخوردار باشد». زنی که بدین گونه شوهر می کند، ستر، ستر، satar خوانده می شود. پس، «ستر» همسر راستین نیست، زیرا که در دنیای دیگر به شوهر تعلق ندارد. نخستین فرزندی که به دنیا بیاورد به شوهر جاودانی می رسد. اگر پس از آن فرزندان دیگری بزاید، شوهر زمینی درست مثل مرد نیکوکاری که جهاز دختر داده است، سهمی از این بچه دارد. پیش از هر چیز دیگر، این

دختر می بایست به همان دودمان متوفی تعلق داشته باشد. در این گونه موضع، دختری برگزیده می شد که بی چیز و بی جهزیه باشد، زیرا دختران توانگر چندان اهل مراعات و عطوفت نیستند. مهرش ناچیز بود و حتی گاهی هم شوهر به میل و اراده خویش درآمدهای جهاز را در اختیار داشت.

آن گونه که در قرن شانزدهم نیز دیده می شود. ازدواجی به نام «ازدواج قاطع» وجود دارد که زن، به موجب آن «ملکه» خانه است. این ازدواج ازدواجی کامل عیار است، چه در این زندگی و چه در جریان زندگی آینده معتبر است. فرزندانی که ثمره‌ی این وصلت هستند کاملاً از حقوق شاه فرزندی (پادشاهی) برخوردار می شوند، و به آزادی، از ارث بهره می برند و جانشین پدر می شوند. این ازدواج حقیقی ازدواج ایرانی است، و ازدواجی است که همه کس حق برخورداری از آن دارد. برای چنین ازدواجی، رضای پدر و مادر انتقال سرداری هم ضرورت دارد. دوشیزه باید برادر و خواهر داشته باشد. علی الاطلاق، مهری به مبلغ سه هزار درهم نقره باید، به موجب عقد نکاح، برایش پادار شود. و چون شوهر کرد، بانوی خانه می شود و، اگر خواسته باشد، می تواند همه کارهای خانه را اداره کند، به کارهای خانه و زندگی بپردازد، بچه هایش را پرورش دهد و مراقب خدمه باشد. از هر لحاظ، باید شوهرش را یاری دهد و زندگیش را با مقتضیات مقام اجتماعی خودشان هماهنگ و همپا کند. «شاه دختر»، که در خانه به فرزندی پذیرفته می شود و به چشم فرزند

شوهرش نگریسته می‌شود، سهمی معادل سهم «شاه پسر» از میراث می‌برد.<sup>۱</sup>

پس، در زمینه ازدواج معمول و عادی، تقریباً تفاوتی در میان دوره ساسانیان و قرن شانزده وجود ندارد. اما چنین می‌نماید که، اگر توجه داشته باشیم که در قرن ششم و بی‌گمان سال‌ها پیش از خسرو اول کلمه چاکر - چکر - را به زنان شوهر کرده بسیاری اطلاق می‌کرده‌اند. همین که بخواهیم چاکر روایات قرن شانزدهم را با چاکر متونی که بیش و کم یکسره و بی‌واسطه از دوره ساسانیان به دست آمده است، مقایسه کنیم، دیگر نمی‌توانیم سر در بیاوریم و راه خودمان را بیابیم. خلاصه، چکر دوره ساسانی شاید زنی باشد که با وضع اجتماعی پستی که دارد به همسری پاک زاده ای یا بزرگ زاده ای درآمده باشد. پس، پستی پیشگ بس می‌تواند که دوشیزه ای - با همه مال و ثروت و حسن نیت پدرش - چاکری ساده باشد. این امر معلول ازدواجی است که در میان مردی بزرگزاده و زنی از طبقه پست می‌پذیرد.

زنashوی - فرزند خواندگی - marriage-adoption - که در قرن شانزدهم ستری satari خوانده می‌شود، در دوره‌ی ساسانیان نیز وجود داشته است. داد به - ابن المقعّع، در یادداشتی که به عنوان یادداشت مترجم برای نامه تنسر نوشته است، درباره کلمه ابدال abdal (جانشینان) چنین می‌گوید: «هنگامی که مردی درگذشت، اگر زن یا فرزندی به جای نگذاشته باشد، با پولی که به جای گذاشته است، برای نزدیکترین خویشاوندش به خواستگاری دختری می‌رond».<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: مظاہری، ۱۳۷۳، ۱، من، ۹۳، با تاخیض.

۲. هینوی، ۱۳۵۴، ۱، من، ۶۷.

همان طوری که می‌بینید، مشکلات و نقایص بی‌شماری در این نوع ازدواج‌ها مشاهده می‌شود، از جمله در ازدواج از نوع «چاکر زن» و همچنین در ازدواج «خود سالار زن»، چراکه در این نوع وصلت‌ها از حقوقی که پایه‌ی اساسی خانواده را تشکیل می‌دهد و خیر و سعادت، لذت و آرامش و دوام و بقای زندگی داخلی را تأمین می‌کند، هیچ خبری نیست یا همانند ازدواج چاکر زن، رنگ اجبار و تحمیل به خود می‌گیرد، یا اینکه مثل ازدواج خود سالار زلن به دلیل آزادی بیش از اندازه و نا معقول دختر در امر اتفاق همسر، غیر طبیعی و دهشت بار تلقی می‌شود. بنابراین ازدواجی در خور تحسین و ارزشمند است که بر پایه‌ی ابراز عشق و محبت و احترامی متقابل باشد.

### ج) وضع ازدواج بر سبیل کفالت

در کنار این وصلت‌ها که مرد و زن را عنوان شوهر «شود & SO» و همسر «زن - Zan» می‌دهد. وصلت دیگری هم در میان ایرانیان دیده می‌شد که همان ازدواج موقت بر سبیل کفالت باشد. در این ازدواج که «نروزد» (niruzda) (و به زبان اوستا نروزدا) خوانده می‌شد. خبری از انتقال سرداریه نبود. این ازدواج به مفهوم اخص کلمه، نوعی «چکریه» بود که در همان دوره حیات شوهر جاودانی صورت می‌پذیرفت. در ازدواج موسوم به نروزد، شوهر «میرک» (mirak) و زن «زیانک» (zianak) خوانده می‌شد. با این همه، این ازدواج جوهر مذهبی داشت و بیشتر از هر جای دیگر در میان اعضای یک زنه‌ی اجتماع صورت می‌گرفت. در اوستا چنین اندرز داده شده است: به کسی که زن می‌خواهد، زن بدھید هرگاه که یکی از هم‌کیشان، پاک و بی‌گناهانه، زنش

را از دست داده باشد و استطاعت نداشته باشد که برای پروردن و بزرگ کردن فرزندانش، زنی دیگر بگیرد، می تواند از مردی نیکوکار که همسرش فراغت بسیار دارد، خواهش کند که این زن را مدتی در اختیار وی بگذارد.

این یاری که هم کیش به هم کیش می داد و مدتی دوام می یافت، ممکن بود موضوع عقدی باشد که یک نفر مزدایی، به موجب آن، به زنش اجازه دهد که روزگاری، به نام ژیانک در خانه همکیش درمانده و پریشان به سر بیاورد. نروزد به معنی مستمند و پریشان روزگار است. و این همان معنی نروزدای *niruzda* اوستا هم هست. و در واقع، این وصلت موقت که بر سبیل کفالت انجام می پذیرد. جز به اشخاص بدبخت و بسیار پریشان روزگار ارزانی داشته نمی شود. سردار ژیانک همان شوهر (S05) او است و این زن چیزی با خود به نام جهاز به خانه میرک نمی آورد و حتی حقی هم بر مهر ندارد، و این امر، بسیار خوب، نشان می دهد که در این میان هیچ نشانه ای از ازدواج نیست. ژیانک، در آن مدتی که به موجب عقد معین شده است، به فرزندان میرک می پردازد. بی گمان زنی که خود بچه داشته باشد، هرگز نمی تواند کانون زناشویی را رها کند و برای پرستاری اطفال یکی از هم کیشان به خانه او برد. تنها زنان نازا و زنانی که بچه هایشان بسیار بزرگ شده بودند و دیگر، در خانه، احتیاجی به وجود مادر نداشتند، می توانستند به این گونه خدمت ها بپردازنند. بدین گونه، نروزدا، نظام نیکوکارانه ای می نماید که همه کس، از آن خشنود و دلشاد می شده است.

این رسم، پس از سقوط شاهنشاهی و شاید هم در پایان قرن ششم، کم کم از میان رفت. در لهجه دری، میرک و ژیانک به هر مرد و زنی گفته می شود.

نروزد، گاهی برای زن و شوهر بی فرزند سودمند و سلامت بخش بود. زیرا که این امکان وجود داشت که زن از نزدیکی به میرک بچه دار شود. چنین بچه ای به سردار زن، به شوهرش، و نه به میرکش تعلق می یافت. برای مردی که بچه نداشت، پیدا کردن و ارثی به این قیمت خوب، و به زبان دیگر به این ارزانی، صرفه ای بزرگ بود در چنان صورتی، اگر زن می مرد، زن هم از عقد ازدواج «چکری» معاف بود. این قضیه - که بچه از هر پشتی آمده باشد، همیشه متعلق به شوهر قانونی مادرش خواهد بود - به قرار معلوم، منشأ آریایی دارد. متون «هندو» چنین می گوید: زن به منزله مزرعه است. هرچه در آن بروید متعلق به مالک مزرعه است، اگرچه تخمی نیفشاونده باشد. و فرزندانی که از ازدواج بر سبیل کفالت زاده می شدند، به وجه مستقیم، و بی ذره ای اشکال، از جانب، شوهر قانونی، شوی SOS زن، به فرزندی شناخته می شدند.<sup>۱</sup>

اما باید گفت که نروزد جنبه احترام و اکرام و توجه و التفات دارد: آن چه مزداییان را به پذیرفتن این ازدواج موقت بر سبیل کفالت وا می دارد، ضيق و عسرتی است که هم کیشی پس از مرگ زنش گرفتار آن می شود. جدا شدن زن شوهر دار به منظور ازدواج بر سبیل کفالت، از لحاظ اصول اجتماعی و از لحاظ شرع و قانون، جز در طبقه های پایین که اصل یک زنه بودن در میانشان واجب و لازم بود، ممکن نبوده است. برای بزرگ زاده ای که زندگی پر شکوه و جلال دارد و در میان سریه ها و کنیزها زندگی می کند، نروزد هیچ گونه لطف و جذبه ای نداشت. با این

همه، اعیان و نجایی ایران که بیشترشان هرزه و عشت پرست بودند و از هیچ لذتی روی بر نمی تافتند، از این آزادی سوء استفاده کردند و نروزد عمل همگانی، زخم اجتماعی، آفت اجتماعی شد. سوء استفاده ها دو چندان و سه چندان می گشت. همینکه شوهری به زنش می گفت که «من «سرداری» برایت برگزیده ام» زن آزاد بود و می توانست خانه زناشویی را رها کند. زنانی که مدتی بی صاحب می ماندند، به سهولت می توانستند در مقام تغییر شوهر برآیند. با این همه، این چیزها به سعهی صدر و وسعت نظری عجیب و غریب نگریسته می شد.

با مطالعه‌ی این ازدواج‌های گوناگون، باید چنین پنداشت که زندگی- زناشویی ایرانیان دستخوش آشفتگی و هرج و مرج بوده است، چراکه در مرکز این وصلت‌های ناساز و سراپا عیب و نقص، همیشه آن ازدواج حقیقی، کامل، درست، متوازن و جاودانی وجود دارد که با اندک تفاوتی مطابق کمال مطلوب امروز ما در زمینه‌ی ازدواج است. تنها این ازدواج درست و جاودانی است که با روح زرتشتی مطابقت دارد. به نظر می رسد آن وصلت‌های ناساز و زیاده روی‌های دور از انتظاری که در این وصلت‌ها وجود داشت، زاده‌ی الهام مذهبی و سلامت بخش بوده است. دکتر مظاہری معتقدند: «تیت در این جا همیشه خوب و قرین اخلاق بود اما فقدان جامعه شناسی - که عیب مشترک همه‌ی قانون گذاران ایرانی بوده است - مانع از آن بود که این قانون گذاران، عواقب اجتماعی این ازدواج‌های نیم بند را که اغلب نا هماهنگ و دور از توازن و تعادل و بسیار زود گذر بوده است، پیش بینی کنند».<sup>۱</sup>

تبرستان

www.tabarestan.info

بخش سوم

بررسی آزادوایع در  
آثار منظوم ظاری

تبرستان

www.tabarestan.info

با توجه به آن چه که در مورد ازدواج و آیین زناشویی در ایران باستان بیان شد، اینک به بحث و بررسی هر یک از این عناصر و ویژگی‌ها، در چند اثر منظوم فارسی می‌پردازیم. این آثار عبارتند از: خسرو و شیرین، ویس و رامین، گرشاسب نامه، سام نامه، همای و همایون و گل و نوروز.

## فصل اوّل: انگیزه‌های ازدواج

### الف) عشق

مهر، نام یکی از ایزدان آیین مزدیستی است. در اوستا و فارسی باستان این نام به صورت «میتر» و در سانسکریت «میتر»، و در پهلوی «میتر یا میشر» و در فارسی «مهر» گفته می‌شود معنی آن پیمان دوستی محبت و نیز خدای فروغ و روشنایی است.<sup>۱</sup>

عشق، قدرتمندترین عنصری است که در این آثار دیده می شود این عشق گاهی چنان قدرت و نیرویی به سام نیرم نژاد می دهد که تنها با شنیدن خبری از سوی معشوقه اش، به تنها ی لشکری را در هم می کوبد و گاهی نیز چنان در هم شکننده است که فرهاد کوهکن را با شنیدن خبری ناخوش از سوی معشوق به کام مرگ می کشاند. در اینجا عشق شیرگیری است که شیران عاشق را می شکرده هرگاه عشق پا به میدان وجود انسان می گذارد عقل و هوش جا تهی می کند، چون دیگر جایی برای هوشیاری و خرد ورزی نیست و تنها عشق است که فرمان می راند و عاشقی یعنی بیهوشی و بیخردی.

در این میان «همای»، تنها کسی است که باده عشق او را سرگران نمی کند و زمام اختیار به دست عشق نمی سپارد، چرا که سروش همواره او را رهنمون است. او بر عشق راستین خویش نسبت به همایون پایبند است. به همین دلیل است که دست رد بر سینه‌ی «پری» و «شمسه‌ی خاوری» می زند گویی عشق او اصالت زمینی نداشت. که عشقی بود راستین و آسمانی.

می توان گفت زیر ساخت تمامی آثاری که مورد مطالعه قرار گرفت بر پایه‌ی عشق نهاده شده است. عشقی که زمینه‌ی ایجاد آن از راه دیدن و شنیدن صورت می گیرد. با دیدن چهره‌ی زیبای محبوبه‌ها و یا از طریق شنیدن اوصاف آنها از زبان شخص دیگری، چه آنجایی که «شاه موبد» عاشق بانوی ماه آباد یعنی شهر و می شود و چه آنجایی که رامین با یک نگاه از پس پرده‌ی محمل، عاشق ویس می شود و آن همه حکایات پرشور و سوزناک را می آفریند.

دل رامین شد از دیدنش برده  
به یک دیدار جان از تن ربودش  
تو گفتی خورد بر دل تیر ناگاه  
چو برگی کز درختش بفکند باد  
هم ازتن دل رمیده هم زسر هوش  
از آن بستد به یک دیدار از او دل  
ولیکن گشت روشن دیدگانش<sup>۱</sup>  
ویس از بام گلشن چشم بر سوراخ روزن می نهد تا رامین را ببیند و  
همین نگاه، سبب می شود تا آن دل سرخست او نسبت به رامین نرم شود:  
تو گفتی جان شیرین را همی دید  
وفا و عهد ویرو را تبه کرد  
چه بودی گرشدی رامین مرا جفت  
بلاتا کی کشم نه آهنینم  
سر از پیمان و فرمانش نتابم<sup>۲</sup>  
در داستان خسرو و شیرین، پرویز با شنیدن اوصاف شیرین، از زبان  
شاپور دلداده او می شود. شیرین نیز با دیدن تصویر خسرو که شاپور آن  
را نقاشی کرده بود، عاشق خسرو می شود. این تصویر به نظر شیرین،  
تمنایی روحانی بود. او در پیش این صورت، زمین را بوسه باران کرد.  
همچنین در داستان گل و نوروز، وقتی نوروز وصف جمال و احوال «گل»  
را از زبان جهان افروز کشمیری می شنود «برفت از دل به یکره صبر و  
هوشش»

۱. فخرالدین اسعدگرانی، ۱۳۸۱، ص. ۸۲.

۲. همان، ص. ۱۲۲.

هوای گل زد آتش در درونش<sup>۱</sup>      به جوش آمد بسان لاله خونش  
 همچنین در ماجراهی «مهر و مهریان» و «بهزاد و پریزاد» در  
 منظومه‌ی گل و نوروز، اینان نیز با شنیدن اوصاف و احوال معشوقه  
 هایشان جگرshan در تب و تاب می‌افتد.

در واقع، تمامی داستان ویس و رامین، ماجراهی عشق ویس و رامین  
 هست و این کتاب سراسر، شرح سوز و گداز و سرشار از ناله‌های عاشقانه  
 و درد اشتیاق آن دوست. و علت آن، وجود شخص مقتدری چون شاه  
 موبد است به عنوان همسر ویس، که همواره مانعی بر سر راه ویس می‌  
 باشد، چاره‌ی این عشق سوزناک صبر و شکیباتی بود که سرانجام نتیجه  
 ای شیرین به بار آورد.

از خصوصیات قابل توجه "عشق"، در این منظومه‌ها اینست که  
 عشق آنها، قبل از ازدواج بوده که اغلب با هجران و درد و سوز و گدازهای  
 عاشقانه و با گونه‌های زرد و چشمان سیل‌بار عاشق همراه بوده است.  
 اغلب حکایت از صبوری و شکایت از دوری است که بعد از نوشیدن شهد  
 وصال، دیگر خبر از آن همه حکایات و شکایات نیست. گویی؛ بعد از  
 ازدواج، عشق کم رنگ تر می‌شود. تنها در منظومه‌ی ویس و رامین است  
 که این دو همچون گذشته با شور و اشتیاق به هم عشق می‌ورزند تا آنجا  
 که پس از مرگ ویس، رامین در سوگ او و غم جان گاه از دست دادن  
 محبوش، گاه در آتشگاه، مجاور و مقیم می‌شود و گاهی نیز در دخمه  
 ای که ویس در آنجا مدفون بود به سرمی برد. او پس از مدتی همه‌ی

کشورش را به پرسش «خورشید» می‌سپارد و در دخمه‌ی ویس می‌ماند تا جان به خدای دلدادگان می‌سپارد.

بریداز تخت و تاج و شاهی او مید  
به دخمه شدبه تخت آن جهانی  
شبانروزی به درد دل گرستی  
گناه کرده رانیمار خوردی  
سه سال از گریه و زاری نیاسود  
کچ هم رنگ ریشه زعفران شد  
گه شبگیر یزدان پیش خواندش<sup>۱</sup>

چوداداونگزرن را به خورشید  
فرودادآمد زتخت خسروانی  
گهی در دخمه دلببر نشستی  
گهی در پیش یزدان لابه کردی  
بدان پیری و فرتوتی که او بود  
به سه سال آن تن نازک چنان شد  
چو اندر تن توانایی نماندش

چهره‌ی عاشقان در این منظومه‌ها پیوسته غمبار و زرد گونه است عاشق همیشه نالان و پیجان است کار عاشق خلوت گزینی و بی خوابی و رمیدگی از مردم و ناشکیبی است. عشق، کاملاً دو طرفه است مگر در ماجرای شیرین و فرهاد که عشق فرهاد نسبت به شیرین کاملاً یکطرفه است. در منظومه‌ی خسرو و شیرین سخنی نیامده که دال بر عشق شیرین نسبت به فرهاد باشد اما عشق فرهاد نسبت به شیرین، عشقی است یکسویه ولی مقدس و قابل ستایش، حرارت بخش و خانمان سوز. شاید نحوه‌ی تربیت و غرور هنرمندانه، مانع از آن بود می‌شد که اظهاری کند و اصراری، چراکه می‌داند زن مورد علاقه‌اش، دل در گرو عشق دیگری دارد. در ملاقات‌های متعددی که فرهاد با کارفرمای نازنین خود، شیرین، دارد سخنی از دل شوریده و عشق خانه سوز خویش بر زبان نمی‌آورد، اما شیرین که از علاقه‌ی فرهاد نسبت به خودآگاه است با نیروی

شخصیت و غرور عفت خود، بی هیچ پاسخی به عشق بر زبان نیامده‌ی مهندس فرهاد، او را به خدمت می‌گیرد.

در این منظومه‌ها، همه جا عشق به ازدواج می‌انجامد، و ازدواج‌ها معمولاً با رضایت پدر و مادر همراه است، جز در ماجرای ازدواج شاه موبد و ویس که شاه موبد با توصل به قدرت خویش ویس رامی ریاید. ریودن عروس از رسوم کهن ایران باستان است که در منظومه‌ی ویس و رامین دیده می‌شود.

در منظومه‌ی خسرو و شیرین، خسرو پرویز، برای رسیدن به زن مورد علاقه اش به زور شمشیر متول نمی‌شود چرا که یقین دارد این حریبه، بی اثر است. عشق شیرین، آنگونه در دل پرویز ریشه دوانده که وقتی شیرین، در قلعه را به روی او می‌بندد و عجز و التماس‌های این شاهزاده‌ی قدرتمند عاشق را نشینیده می‌گیرد، پس ازمناظره‌ای با او ملزم به بازگشت می‌شود بی آنکه لحظه‌ای تصور کند که به زور متول شود، با آنکه او شاهی است که از غرور سلطنت سرمست است. شیرین همواره با زبانی گزنده با خسرو، سخن می‌گوید و با اعتماد به غرور زنانه اش با شدت و صداقی تمام، در پاسخ پیغام پرویز با شاپور سخن می‌گوید بدون اینکه از خشم شهریار، کم ترین پرواپی داشته باشد. شاه قدرتمند این ملامت‌ها را می‌شنود بی آنکه شمشیر بکشد و این از تأثیر نیروی عشق است که شیرین را چنین گستاخ و خسرو پرویز را شکیبا و صبور ساخته است.

آن‌چه، گیرایی و جذابت این داستان‌های عاشقانه را دو چندان کرده است، مسأله‌ی دیریاب بودن عشاق برای همدیگر است، چراکه هیچ

عاشقی، به آسانی به معشوق خویش نمی‌رسد، بلکه این امر مستلزم تحمل مشقات و رنج‌ها و مخاطرات بسیاری است. این مسأله خصوصاً در دو منظومه‌ی ویس و رامین و خسرو و شیرین، قابل توجه است. چرا که در قصه‌ی ویس و رامین وجود موبد شاه به تعذر ملاقات ویس و رامین دامن می‌زند و این دو پس از تحمل مشقات و مشکلات زیادی به وصال هم می‌رسند. در خسرو و شیرین، نظامی، با چرب دستی بی‌نظیری مسأله ملاقات خسرو و شیرین را به درازا می‌کشاند. به این ترتیب که: درست در همان زمانی که شیرین برای یافتن خسرو پرویز از سرزمین ارمن فرار می‌کند دقیقاً در همان زمان خسرو که مورد بدگمانی پدر قرار گرفته است به بهانه‌ی شکار از شهر فرار می‌کند و به هوای دیدار معشوقه اش راهی ارمنستان می‌شود، شاپور به امر خسرو مأمور بازگرداندن شیرین می‌شود، و به همین خاطر به سمت تیسفون می‌رود و به همراه شیرین رهسپار ارمنستان می‌شوند. پرویز که بی‌صبرانه مشتاق رسیدن آنهاست ناگهان، خبر مگر پدرش، هرمز، را می‌شنود و ناگزیر به ترک ارمنستان می‌شود. شاپور و شیرین زمانی به ارمنستان می‌رسند که خسرو آنجا را به قصد تیسفون ترک کرده و بر تخت شاهی می‌نشیند. بنابراین شرایط ملاقات خسرو و شیرین دشوارتر می‌شود تا این که سرانجام پس از شورش بهرام چوبین که به تبع آن خسرو پرویز ناگزیر می‌شود به سوی آذربایجان فرار کند، قضا را به مرکب شیرین بر می‌خورد. زیبای ارمن، با یاران خویش به شکار آمده بود و سرانجام در همان جا همدیگر را ملاقات می‌کنند.

این ماجراها همه ناشی از زیرکی و چیره دستی شاعر این داستان است تا با این کشش‌ها و رانش‌ها بهانه‌ای بدست آورد که هم، داستان را به درازا بکشاند و هم بر زیبایی و جذابیت آن بیفزاید.

## ب) خواب و الهامات غیبی

از دیدگاه دین، روح در مورد خواب از جسم جدا می شود و چیزهایی را تجربه می کند که به آن رویا گویند. در هنگام خواب، روح جسم را ترک کرده و به خارج از بعد مکان به گشت و گزار می پردازد. به عقیده‌ی روان شناسان تمامی انسان‌ها در هنگام خواب، رویا می بینند. اما بعضی از آنها رویاهایی را که دیده اند، بعد از بیدار شدن، به خاطر نمی آورند. در قرآن بیشترین سخن از رویا در سوره‌ی یوسف آمده است. این نوع رویاها را بیشتر پیامبران می دیدند، اما بندگان عادی خداوند نیز می توانند این گونه رویاها را بینند. این رویاها، گاهی، نوید دهنده‌ی یک واقعیت اند و یک حاثه وحشتناک یا خیلی خوب را خبر می دهند.

در سام نامه ماجرای عشق سام به «پریدخت» از اینجا آغاز می شود که وقتی سام به ایوان عالم افروز پری می رسید و با او سرگرم تماشای کاخش می شود ناگهان پیکر زرنگار پریدخت (دختر خاقان چین) را می بیند و «هم از عشق، پایش فروشد به گل»:

چنان ازمی عشق سرمست شد  
که از پای افتاد و از دست شد  
سهی سروش از پا درآمد چو باد  
چو خورشید بر خاک ره افتاد<sup>۱</sup>  
سام، از نقش پریدخت بر ایوان کاخ صوت و تصویری را دریافت که روی از مه و مهر بر تافت گویی الهامی غیبی، به سام می گفت که این همان کسی است که تو باید پی او بروی و او را به دست بیاوری. سام تنها

با دیدن خوابی، از ملک و فرماندهی و تخت شاهی ملول می‌شود و در حالی که تخت شاهی را ترک کرده راهی سرزمین چین می‌شود. در ماجراهی همایون نیز، عشق همای به همایون از طریق الهامات غیبی و از طریق خواب و خیال بر او وارد می‌شود. وجود چنین واسطه‌هایی، بیان گر عشقی است متفاوت و مقدس، چرا که پای سروش<sup>۱</sup> و الهامات غیبی به میان می‌آید چه در واقعیت و چه در خواب و رؤیا. عشقی که آنها را درگیر خویش کرده عشقی است اصیل، ریشه دار و غیر قابل انقطاع حتی اگر خون پدری بر زمین ریخته شود دخترش، هرگز دست از عشق و علاقه‌ی خویش بر نخواهد داشت تا به سرمنزل مقصود برسد.

خسرو پرویز نیای خویش انوشیروان را در خواب می‌بیند و انوشیروان به او نوید می‌دهد که به زودی از شیرین برخوردار خواهد شد. دلا را می‌تو را در بر نشیند کزو شیرین تری دوران نبیند<sup>۲</sup>. آنها اهمیت زیادی برای خواب‌ها و رؤیاها یاشان قایل بودند و خود را به انجام اوامری که در خواب به آنها امر شده موظف می‌دانستند. در منظومه‌ی گل و نوروز، نوروز دو مرغ سبز رنگ را در خواب می‌بینند که بر شاخی نشسته‌اند و با هم در مورد نوروز سخن می‌گویند که:

۱. سروش: درباره پیگاه ویژه ایزد "سروش" در میان میتوان، سخن بسیار می‌توان گفت گاه یکی از هفت امشاب است.

شمرده می‌شود او «سالار آفریدگان اهورا مزدا» است. ر.ک، کویاچ، ۱۳۶۲، من ۱۲۱ سروش نام یکی از مهمترین ایزدان آیین مزدیسنی است. این نام در اوستا به صورت سراوش و به معنی اطاعت و فرمبلنگاری است صفاتی که برای او آمده‌است، پاک و پرهیزگار، دلیر و پیروزمند، خوش اندام و تن فرمان است. خروس که مرغ ایزدی دانسته شده گمارده است و مرغ ایزدی را بیدار می‌کند تا بانگ برآورد. تا مردم برای نیایش از خواب بیدار شوند. ر.ک، رحیم عقیقی، ۱۳۷۴، من ۹۵۵.

۲. نظری، (بی‌تا)، من ۲۴۷.

«این نوروز، شاهزاده ای از نسل کیقباد است و در سرشن سودای عشق گل است. دلش بر قصر قیصر آشیان کرده، او در راه عشقش جفاهای بی شمار از روزگار خواهد دید.».

گل صد برگ از خارش برآید  
ولیکن عاقبت کارش برآید

گل نوروز گیرد رنگ و بویی  
بهار از ابر<sup>و میان</sup> آب رویی<sup>۱</sup>

در همین منظومه، پس از آن که «طوفان جادو»، «گل» را می‌رباید و به سرزمین ارمن می‌برد، شاهزاده نوروز دو بلبل را در خواب می‌بیند که باسخنان خود نوروز را به جایگاه طوفان جادو رهنمون می‌شوند. در همین ماجرا، نوروز که برای یافتن «گل» رهسپار می‌شود، شب هنگام، در خلوت گاهی کشیش سالخورده ای را می‌بیند که در واقع، پیری غیبی بوده که به صورت کشیش ظاهر شده بود، او نشان قصر شاپور که مقام طوفان جادو آنجا بود، به نوروز می‌دهد و او را به سمت جایگاه گل راهنمایی می‌کند.

همان طور که مشخص شد این الهامات غیبی از طریق واسطه‌های گوناگونی صورت می‌گرفت گاهی توسط سروش، گاهی توسط انسان‌ها و گاهی توسط پرندگان. قهرمانان این داستان‌ها به این واسطه‌های غیبی اعتقاد و ایمان راسخ داشتند و رهنمودهای ایشان را به جان می‌خریدند گویی قضای الهی، نقش عشق و وصال آنها را مدت‌ها پیش در جریده‌ی

عالم نگاشته بود چرا که واسطه هایی اینچنین را برای وصال آنها در کار کرده بود.

وقتی شهزاده همای، در باغ پریان تفرّج کنان مشغول تماشای کاخ می شود ناگهان تصویر «همایون» را می بینید و دل و دین و هوش را به آن تصویر می بازد در این حال سروش خطاب به همای اینگونه ندا می دهد:

روان گشت با آن پری چهره ماه تفرّج کنان اندر آن بارگاه زناگه به کاخی رسید از قضا چو بستان جنت خوش و دلگشا یکی نیلگون دیبه زرنگار کشیده برو پیکری چون نگار ز بالای آن نیلگون پرنیان نبشه که ای شاه روشن روان دراین کاخ فرخنده چون بگنوی نظر کن در این پیکر مانوی که نقشی براین گونه از کفرو دین دراین صورت از راه معنی ببین نبینی مگر دخت فغفور چین فرو مانده صورت پرستان چین ولی نقش را عین نقاش دان دراین نقش بین تاچه معنی در اوست بران صورت از دیده گوهر فشاند همای اندر آن نقش حیران بماند به گوشش فرو گفت فرخ س روش که از دست دادی دل و دین و هوش گذر کن ز دل تابه دلبر رسی ز سردر گذر تا به سردرسی وزین پس سر خویش را پیش نه به منزلگه بی خودی بر گذر<sup>۱</sup> اگر مردراهی ز خود در گذر وقتی همای، بعد از رهایی از بند به قصر همایون می رود، سروش، همایون را از آمدن همای به قصر، آگه می کند.

سروش فرو گفت در گوش دل  
برآ همچو خورشید رخسان به برج  
بر آمد ز شرق، آفتاب سهی  
مهش مهربان گشته مهرش غلام  
فکنده شبش سایه بر آفتاب<sup>۱</sup>

همایون دلبر، بت دلگسل  
که چون لعل کانی برون آزدَرَج  
که سربر زدَاز کوه ماه مهی  
مه مهر پرور بر آمد به بام  
ز شب بسته پیرایه بر آفتاب

زمانی که شاهزاده نوروز، به دیری که پرستشگاه اهل روم بود وارد  
می شود کشیشی را در آن دیر می بیند که به نوروز می گوید خوش باش  
که:

توراهم در کمند افتاد شکاری  
چرا ترسی زبهر مهره از مار  
ز اقبالت گل دولت بر آید  
نبات باغ دولت جز کرم نیست<sup>۲</sup>

برآوردي ز راه لطف کاري  
چرا بدل نهی از بهرگل بار  
مخورغم کzungمت شادي فزايد  
بهای ملک شادی جز درم نیست

### (ج) فرزند طلبی در ایران باستان

نژاد ایرانی به دست اهورامزدا ساخته شده است؛ پس باید جلوی  
خاموش شدنش را گرفت و تا پایان روزگار پاینده و جاودانش کرد. بدین  
گونه همهی ایرانیان باید در کامکاری و کامیاری روز افزون اورمزد سهم و  
مشارکتی داشته باشند و وسیله‌ی پیروزی نزدیک او را بر اهربین فراهم

۱. همان، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۵۹۹.

آورند. پس مهم این است که هر یک از آنها به هنگام مرگ وارثی بر جای بگذارند.

ایرانی ای، که این دنیا را واگذارد و بیوارث برود، راهی به بهشت ندارد. به هنگام رسیدن به پل چینوود<sup>۱</sup> - Āinvat - pul - پل صراط - که بدان را از نیکوکاران جدا می‌کند، میتوان به دستیاری نیمه خدایان (یزدان) دیگر، به او نزدیک می‌شود و از نام و نشانش جویا می‌شود. چون سؤال «جانشینت را پیش بینی کردی» به زبان بیاید و مرد تیره بخت به این سؤال جواب منفی بدهد، پل بر هم می‌آید، فشرده تر می‌شود و دم به دم نازک تر و باریک تر می‌شود و باریک تراز مو می‌گردد راه بسته می‌شودا اگر کسی از میان خویشان و بستگانش چندان نیکوکار (روان دوست) نباشد که برای او جانشینی بگمارند مرد بیچاره، نزدیک پل صراط با دلی انباشته از درد و غم به انتظار می‌ماند. اوستا می‌گوید: «باید پسری ارزانیش داشت، تا این پسر روح وی را به آن دست پل ببرد».<sup>۲</sup>

حال اگر مردی، سال‌ها پس از ازدواج امید پدر شدن را از دست بدهد چه باید بکند؟ باید پسری برای خویش پیدا کند به عنوان فرزند خوانده، ولی حق ندارد هر بچه ای را به خانه اش ببرد اگر برادر زاده ای داشته باشد، باید در مقام انتخاب وی برآید و گرنم ارجح است که در آغوش خانواده اش، بچه ای که در دسترس هست به فرزندی بپذیرد. اگر

۱. چینوود پل، نام پلی است که روان در گذشتگان از آن گذشته و به جهان دیگر می‌روند. در سر این پل است که ایزدان رشن و آشناز امیاد، کردار مردمان را می‌ستجنند. اگر نیکوکارند، به بهشت، اگر بدکارند، سرازیر دوزخ می‌شوند. عقیقی.

.۴۹۵ ص ۱۳۷۴

.۲۰۴ ص ۱۳۷۰

.۲ جازی، ۱۳۷۰

از فرزندان اعمام کسی نباشد، باید در میان خویشاوندان به جستجوی جانشین خود برود که نیاکانش همان نیاکان او بوده اند.

فرزندزایی از زمره‌ی فضیلت‌هایی است که در کیش زرتشت به آن توجهی خاصی شده است و یکی بودن فرشته توانگری و باروری، مبین تنگاتنگی فرزند زایی با ثروت و نعمت است و چنین است که عقیم بودن، بی برکت بودن و بی حاصل بودن است و سقط جنین از بین برندۀی ثروت و دارایی است. هر گونه بی بند و باری حاکم بر جریان تولید مثل، آن چنان است که گویی بنیان آرامش و شادمانی و شکوه نعمت و خوشی‌های دنیایی را متزلزل می‌کند. «اشی» از فریب دختران چندان دلگیر نیست، که از عدم ازدواج با آنان، چرا که ازدواج و جریان و روای صحیح تولید مثل و تحکیم بنیان اجتماع را، ارج می‌نهد و در نتیجه از خیانت زنان، حمایت نمی‌کند و از شرم به زمین می‌رود. هر چند که حاصل این ارتباط نیز به تولید مثل منتهی شده باشد، لذا فرشته اشی، حامی تحکیم قدرت مرد و خانواده، خیانت‌های مرد را، در صورت تشکیل خانواده، می‌بخشد.<sup>۱</sup>

میل به فرزند پسریا دختر، در ابتدا مسئله‌ای شخصی بوده و برای پدر و مادر در شرایط عادی چنستیت فرزند چندان تفاوتی نمی‌کرده است:

**چو فرزند را باشد آیین و فر گرامی بدل بر چه ماده چه نو<sup>۲</sup>**

۱. ر.ک: همان، من ۵۰۵.

۲. فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۱، من ۹۰.

ولی زمانی که به نیروی بازوی سلحشوران نیاز بوده است، میل به فرزند پسر، به علت کسب افتخارات و افزودن به نیروی مقاومت در برابر دشمن و یا کشورگشایی و فتح سایر سرزمین‌ها، افزایش می‌یافته است و برعکس از آنجا که در جنگ امکان شکست نیز وجود دارد و دختران و زنان با به اسارت در آمدن، باعث ضربه زدن به روحیه سلحشوری و غیرت مردان می‌شوند و با به دنیا آوردن فرزند برای خصم، به نیروی جنگی دشمن کمک می‌نمودند، و جزء قبیله و عشیمه‌ی فاتح در می‌آمده‌اند، باعث می‌شده که فردوسی از زبان سرو، شاه یمن بسراید:

به اخترکسی دان که دخترش نیست      چو دختر بود روشن اخترش نیست<sup>۱</sup>  
در اهمیت این مسأله به نمونه‌هایی از رهنمودهای کهن در این زمینه اشاره می‌کنیم:

«مردی که همسر دارد برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید نمی‌آورد».<sup>۲</sup>  
«زنی که در گیتی کودک خویش را مردار و تباہ کند و آن را بیندازد، دچار عذابی بسیار دردناک و سخت خواهد شد». <sup>۳</sup> اما به نظر ایرانیان، ازدواج، هدف و غایتی گرانمایه‌تر از «تولید مثل» مطلق داشت. آن چه منظور ایرانیان بود، کمال معنوی و روحانی انسانها بود. به عقیده‌ی ایرانیان، این کمال پارسایانه، به روز رستاخیز که اهورامزدا بر اهريمن پیروز شود و روح انسان به منتهای درجه‌ی پاکی اش

۱. همان، ص ۸۹.

۲. دوستخواه، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۹۹.

۳. زینیو، ۱۳۸۲، ص ۷۶.

برسد، تحقق می پذیرد. ازدواج ایرانیان، به رغم برخی عیب‌ها و نقیصه‌هایی که بیش و کم با اصول مزدایی که در آن پیدا کرده ایم، مطابقت دارد، پیوندی آزاد و محکم و جاودانی و مقدس می نماید، وصلت دو موجودی می نماید که برای دریافت زبان یکدیگر، یازی دادن یکدیگر، دوست داشتن یکدیگر، و خوشبخت کردن یکدیگر ساخته شده اند، و برای آن آفریده شده اند که، جدایی ناپذیر و جاودانه، دل به هم بینند. زندگی زناشویی، به نظرشان بسی برتر از وصلت دو موجود بود، وصلت دو روحی بود که از این پس با رشته سرنوشتی مشترک به هم پیوسته اند. ایرانیان، ازدواج را بلند پایه ترین و گرانمایه ترین و زیبا ترین شکل دلبستگی انسان می دانستند.

## آیین تولد

به دنیا آوردن بچه بزرگترین شادمانی را در خانواده به بار می آورد. هنگامی که زنی در آستانه مادر شدن باشد، خود و شوهرش از این بابت بسیار خوشحال هستند. اما در ازای این مسرت و سعادت، تکالیفی بر گردنشان گذاشته می شود و آن هم به نفع خود بچه ای که چندی دیگر مایهی اثبات و تحقق خوشی به جا و درستشان خواهد بود از این رو، برای آسان‌تر شدن کار اورمzed، تدبیری به کار بسته می شود و پیش از تولد بچه، رسم‌هایی به جای آورده می شود.

چنین پنداشته می شود که چون چهار ماه و ده روز از انعقاد نطفه بگذرد، بچه شکل می گیرد و روح به جسم پیوند می یابد، و برای آنکه بچه زخمی نشود پدرش کاملاً مراقب وضعیت همسر خود است. در غیر

این صورت مرتکب «بچه کشی» خواهد بود. جرمی که سخت کیفر دارد. (برای اطلاع دقیق از این حکم به وینداد فرگرد پانزدهم مراجعه فرمایید). به پدر و مادر فرمان داده شده است که از هر کاری که امکان دارد صدمه ای به بچه بزند، احتزار داشته باشند. همین که خبر آبستنی پخش شود، خانواده برای ابراز شادمانی خود، هدایای زیبا به مادر آیینده می دهند و بدین گونه، در ماه پنجم آبستنی، مادر شوهرش پیراهن نوی به وی می دهد که همان دم به تنش می کند و به خانه‌ی پدر و مادرش می رود و اینان نیز خوشی و شادمانی شان دست کمی از شادمانی خانواده‌ی دامادشان ندارد، پیراهنی، به علامت وجود و سرور، به او می دهند وقتی موعد وضع حمل نزدیک شد، زن جوان در اتاقی آماده شده که در طبقه همکف جای دارد سکنی می گزیند. زنانی که پیرامنش را گرفته اند، در هفت‌ن روی تختخواب آهنه‌ی یاری اش می دهند. (انتخاب تختخواب آهنه برای آن بود که ناپاکی و آلودگی اش آسان تر شسته می شد).

زنانی، در اتاق زائو گرد می آیند و وظیفه‌ی آنها آماده کردن چیزهایی است که مورد احتیاج زائو و نوزاد است. پنج تن از زنان در پیرامون مادر آینده گرد می آیند: یکی شانه‌ی چپ و دیگری شانه‌ی راستش را می گیرد. سومی و چهارمی دستشان را بر پشتش می گذارند، در صورتی که ماما نوزاد را می گیردو همان دم نافش را می برد. سپس نوزاد را در قنداقی که گرمش کرده اند، می پیچند. ماما آتشی روشن می کند که کنار نوزاد می گذارند. مدت سه روز و سه شب، هیچ کس نباید از میان آتش و نوزاد بگذرد.<sup>۱</sup>

«زنی که زاید، ده زن برای یاوری کردن به او باید حضور یابند: پنج زن را در مورد گاهواره باید کافر فرمود و یک زن پذیره‌ی شانه‌ی چپ و یک زن پذیره‌ی شانه‌ی راست کردن، و یک زن دست بر گردن او افکندن و یک زن میان او را گرفتن، و یک زن، چون کودک زاده شود، او را برداشتن و ناف بریدن و به هنگام تولد آتش را باید بلند کرد سه روز و سه شب، میان آتش و کودک کس نباید بگذرد و کودک را به مرد و زن گناهکار نباید نشان داد. اندگی گوگرد را باید سایید و در آب نباتی بر کودک اندود. نخستین خوردنی را به وی پراهوم<sup>۱</sup> و شربت باید داد».<sup>۲</sup> این رسوم و آداب، یادگار دورترین دوره‌ی باستانی است. در مورد نام بچه، اگر بچه به سلامت از چنگ اهریمن و دار و دسته‌ی اهریمنی اش، نجات پیدا می‌کرد و نشان می‌داد که از صحت و سلامت برخوردار است، خویشان و نزدیکانش به فکر نام‌گذاری اش می‌افتادند و این آیین، آیینی است که به موجب عرف و عادت نظم و ترتیبی دقیق دارد.

طبق رسمی بسیار کهن، نامی که باید به بچه داده شود، نام یکی از نیاکان است که از راه قرعه برگزیده می‌شود. همینکه به بچه آماده شد، در آغوش مادر نگه داشته می‌شود، و در آن هنگام، زنی که دوان دوان در پیرامون گروه، به راه افتاده است نام همه‌ی نیاکان نوزاد را، یکایک به بانگ بلند صدا می‌داد، نامی که درست در همان لحظه‌ای به زبان آید که بچه پستان به دهان بگیرد نام وی خواهد بود. بدین گونه اتفاق می-

۱. پراهوم به آمیخته‌ای از آب «بیشنه» یعنی دعا خوانده و نقدس شده با شیره‌ی گیاه هوم است، که جویت تبرک می‌نوشیدند.

۲. مزدپور، ۱۳۴۲، ص ۱۴۶.

افتاد که چندین عضو یک خانواده دارای یک نام باشند، ایرانیان نیز همین رسم را به جای می‌آورده‌اند، چرا که شجره نامه هایشان چنین نشان می‌دهد که دارای نام یکی از پدران یا نیاکان خودشان بوده‌اند مثلاً: واخت *Vaybuxt* پسر باهک *Bahak*<sup>۱</sup>، به همان نام پدر بزرگش خوانده شده است، یا ماکان پسر ماکان، ولخش پسر ولخش به نام پدرانشان خوانده می‌شدن.<sup>۲</sup>

## فصل دوم: معیارها و ملک‌های ازدواج

معیار زن خوب و صفت برجسته اش از نظر مردم ایران چه بوده است؟

اولین و بزرگ‌ترین آرزوی هر مرد، داشتن همسری بوده است که از او فرزندی برومند به وجود آید و هر پسر و دختر و زن و مرد ایرانی همیشه از خداوند آرزو می‌کرد که فرزندی مهریان به او عطا کند و رسم تعدد زوجات در میان ایران قدیم هم یکی از دلایل مهم آن، داشتن فرزندان بسیار بوده است. و هر دختر آرزو می‌کرد با جوانی نیرومند همسری کند تا فرزندان قوی بیاورد همان گونه که تهمینه، یکی از دلایل علاقه او به ازدواج با رستم، داشتن پسری نیرومند چون رستم بوده است.

ز پشت هژیر و پلنگان منم	یکی دخت شاه سمنگان منم
چو من زیر چرخ کبود اندکیست	به گیتی زخوبیان مرا جفت نیست
نبینند جز این مرغ و ماهی مرا	ترا ام کنون گر بخواهی مرا
خرد راز بهر هوا کشته ام	یکی آنکه بر تو چنین گشته ام
نشاند یکی پورم اندر کنار	و دیگر که از تو مگر کردگار

مگر چون تو باشد بمردی و زو سپهرش دهد بهره کیوان و هور<sup>۱</sup>

در یشت‌ها آمده است: «از فروغ و فرآنان است که زنان از فرزندان پسر حمل گیرند»<sup>۲</sup> بنابراین داشتن فرزندان پسر را نیز از معیارهای ازدواج خود می‌دانستند. در کتاب «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری» آدام متز، خصوصیات زنان برخی از کشورها را برمی‌شمارد و از جمله؛ زنانی هستند که اندام و شرایط جسمانی مناسبی برای به دنیا آوردن فرزندان دارند. چنان که بعد از زایمان بسیار شکسته نمی‌شوند و به اصطلاح «خوش زا» هستند. جالب توجه اینجاست که در ایام قدیم باور همگان بر این بوده که زنان عامل تعیین جنسیت نوزادان هستند و مرد بعد از این که زنش، مرتب فرزندان دختر به دنیا می‌آورد، او را طلاق می‌داد یا گاهی، زن دیگر اختیاری می‌کرد تا برایش فرزندان پسر به دنیا می‌آورد درحالی که امروزه در علم ژنتیک ثابت شده است که جنسیت نوزاد توسط مرد تعیین می‌شود نه زن.

دربارهی صفات ممتاز زن و همسر خوب، شاخص‌های زیادی داشتند از جمله در یشت‌ها آمده است: ازبرای او خورش از روغن زرمیه<sup>۳</sup> zoremaya آوردند این چنین است خورش حوانمرد نیک پندار گفتارنیک کردار و نیک دین پس از مرگ و برای زن هم خصوصیات نیک پندار بسیار نیک گفتار بسیار نیک کردار خوب تعلیم یافته مطیع بزرگ

۱. فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲، من ۱۷۵.

۲. دوستخواه، ۱۳۷۹، من ۷، ۴۰۷.

۳. کره‌ای که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند.

خویش (شوهر خویش) و مقدسه وزنان نیک بخت، خوب نژاد، نجیب و خوب بالا.

فردوسی در شاهنامه در این باره چه نیکو سروده است:

به سه چیز باشد زنان را مهی که باشند زیبای تخت مسی  
یکی آنکه باشند و با خواسته است که حفتش بدو خانه آراسته است  
دگر آن که فرخ پسر زاید اوی ز شوی خجسته بیفزاید اوی  
سدیگر که بالا و رویش بود به پوشیدگی نیز ممیوش بود

دوشیزگان نیز از خداوند درخواست شوهری می کردند که نیرومند و قهرمان باشد و بتواند معیشت آنها را تأمین کرده و دارای فرزندان بشوند.  
در نامه های خسرو پرویز وصفی در مورد زن تمام عیار آمده: وی می گوید: «بهترین زن آن است که پیوسته، در اندیشه‌ی عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیأت، نیکوترین زنان کسی است که بالایی میانه و سینه‌ی فراخ، سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد و کمری باریک و کف پایی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. ناخن‌ش چون برف سفید و رنگش سرخ، چون انار و چشمانش بادامی و نرم، مانند کرک بره و ابروانش چون کمان و مرواریدهایش (دندانهایش) سفید و ظریف و گیسوانش دراز و سیاه مایل به سرخی باشد و هرگز گستاخ سخن نراند».<sup>۱</sup>

### الف) زیبایی

روح زیبا پسند مرد باستانی برخاسته از معیارهای آدمیزad و تقویت شده با مذهبی که خود متمایل و تحسین گر زیبایی ها بوده، طبیعتاً او را

به سمت انتخاب همسر زیبا و معشوق زیبا و کنیز و نوازنده‌ی زیبا هدایت می‌کرده است و مرد هخامنشی، به زیبایی زن خود مغدور بوده و به آن می‌بالیده است «خشایار شاه به خواجه سرایان دستور داد تا ملکه وشتی را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه درآوردند، تا زیبایی او را به مردم و سروران نشان دهد، زیرا ملکه نیکو منظر بود. خشایار شاه بعد از تمرب وشتی، فرمان صادر کرد که در اطراف و اکناف مملکت دختری بیابند که در زیبایی سرآمد دختران مملکت باشد».<sup>۱</sup>

زیبایی مردان و زنان که مکرراً روی آنها تأکید شده، به قرار زیر

است:

مردانی بلند بالا و کشیده قامت، چهار شانه و گشاده سینه، کمر باریک، سوار کار، زیبا و دلاور صاحب فر و شکوه، با گوهر و نژادی والا، دست و ساعدی به زورمندی پنجه‌ی شیر، چنگ کیانی و مرد افکن داشتن و فر و جمال را توأمان داشتن، صفات پهلوانی، شجاعت و مردانگی داشتن.

دخترانی که رویشان از خورشید درخششیده تر، تنشان چون عاج سفید، رخ از دیبا، سیمین بوی و سیمین بر، لب از یاقوت ناب، دندان دَر خوشاب با لبهای عنایی. سهی قد و قدی چون ساج و سر و داشتن، گیسوانی مشکین و پیچان همچون کمند، ابروانی کمانی، عارض از نسرین و رخ از لاله، چشمانی سیاه تر از پر کلاح و انگشتانی چون سیمین قلم باریک، گوش را زهره گوشواره و ده انگشت چون ده ماسوره‌ی عاج، بنفسه زلف و دیده چون گوزن روبدباری.

موارد بالا، خصوصیات و ویژگی های ظاهری مردان و زنان است که البته همواره در کنار مسایلی چون اصل و نسب، عفت و پاکدامنی و داشتن خرد و هوش معنا و مفهوم واقعی خودش را پیدا می کرد. به این معنا که تنها داشتن زیبایی ظاهری کافی نبود، بلکه برای پهلوانان و مردان عفاف و نجابت معاشقه هایشان بسیار مهم تر بوده است پس صرف داشتن زیبایی هیچگاه ملاک و معیار ازدواج نبود، چراکه مقام والای شهزادگان و شاهان اقتضا می کرد که همسری از خانواده ای والا و نژادی اصیل برگزینند نه هر زیبای بی اصل و نسبی را.

در اوستا به زیبایی و تناسب اندام اهمیت فوق العاده ای داده شده، هرچند بیشترین تعریف از فضایل اخلاقی و معنوی به عمل آمده است. رشت صورتان و گوژ اندامان و عقیمان، جزو کسانی هستند که اهورامزدا، آنان را دوست نداشته و یا به دلایلی ایشان را چنین عقوبت داده است. اما اهمیت بسیار زیاد کیش اهورایی به فضایل اخلاقی، انسان های عاری از زیبایی و تناسب را که به دلایل ژنتیکی و توارثی، با معلومات ها و عیوب ظاهری و نداشتن ظاهر زیبا به جهان هستی پای می نهاده اند، دلخوش می ساخته و سیرت نیکوی آنان، جای واقعی آنان را در جامعه، باز کرده و می گشوده است.

### ب) نجابت و پاکدامنی

در خسرو شیرین آنجا که شاپور، وصف جمال شیرین را برای خسرو بازگو می کند در ذکر نجابت شیرین این گونه می گوید:

هزار آغوش را پرکرده از خار	یک آغوش از گلش ناچیده دیار
شیبی صد کس فزون ببیند به خوابش <sup>۱</sup>	نبیند کس شبی چون آفتباش

نظمی در منظومه‌ی خسرو و شیرین، نجابت و نظر پاک داشتن را برای خسرو پرویز نیز بیان می‌کند. هنگامی که شیرین در چشمه‌ای مشغول شست و شوی خود بوده، پرویز به حکم جوانمردی نظرش را از شیرین برمی‌گرداند و به خلاف هوای دل، به راه خودش ادامه می‌دهد؛ زبون‌گیری نکرد آن شیر نخچیر که تبودشیر صید افکن زبون گیر جوانمردی خوش‌آمدرا ادب کرد نظرگاهش دگرچایی طلب کرد زشم چشم او در چشمۀ آب همی‌لرزید چون در چشمۀ مهتاب جزاين چاره‌ندید آن چشمۀ قند که گيسو راچوشب بر مه پراکند<sup>۱</sup> شیرین برای نشان دادن پاکدامنی اش، خود را، «عروسوی پارسایی» معرفی می‌کند در همین منظومه، زمانی که خسرو در تمنای «شکر» به اصفهان می‌رود از «شکر» در مورد پاکدامنی اش می‌پرسد و شکر نیز از پاکدامنی و پارسایی خویش سخن می‌گوید، خسرو برای اطمینان بیشتر در اصفهان، در مورد کار و رفتار شکر به تحقیق و تفحص می‌پردازند و از این که بزرگان اصفهان همه به پاکدامنی شکر گواهی دادند خشنود می‌شود و شکر را به همسری خود برمی‌گزیند.

مسئله عفاف و پارسایی زنان، علاوه بر آن که از دلایل آن، ترس از ایزد یکتا بوده دلیل دیگری هم داشت و آن ترس از بد نام گشتن بود که عرصه‌ی زندگی را بر مردم تنگ می‌کرده است. در مبحث رفتان خسرو پرویز سوی قصر شیرین زمانی که خسرو از لشکرگاهش برای دیدار شیرین به سوی منزلگاه او می‌رود شیرین با خود می‌گوید:

که گر نگذارم اکنون از وثاقش ندارم طاقت زخم فراقش

و گرلختی زتندی زام گردم<sup>۱</sup> چون ویسه در جهان بدنام گردم  
در ویس و رامین، از زبان شاه موبید این گونه آمده است:  
کنون کان ماهر ایزدان به من داد نخواهم کاو بود در ماه آباد  
که آنجا پیرو برناشد خوارند همه کنفالگی<sup>۲</sup> را جان سپارند  
جوانان بیشتر زن باره باشند در آن زن بارگی پرچاره باشند  
میجاد آن زن که بیندروی ایشان<sup>۳</sup> که گیرد ناستوده خوی ایشان<sup>۴</sup>  
ایبات فوق علاوه بر اینکه غیرت شاه موبید را نسبت به معشوقيش  
نشان می دهد، می خواهد اين نكته را هم بیان کند که شاه خواستار  
دخلخريست پاک و نجیب و دور از هر گونه آلايش و ناستوده خوی.

### ج) توجه به اصل و نسب

نگاهداشت سلسله ای انساب و اثبات شرف نسبی، در میان ايرانيان  
اهمیت زیادي داشته است و خصوصاً توجه به آداب و رسوم و حفظ  
اصالت نژادی برای پادشاهان ضروری بود.<sup>۵</sup>  
در سام نامه بعد از اين که سام فرخ نژاد، عالم افروز را در گوشه  
بارگاه می بیند نخستین بار از نژاد او می پرسد:

که باشی در این گلشن ای دلگشاپی<sup>۶</sup> نژادت که باشد ایا دلربای؟  
در نامه ای که همای، به فغفور چین می نویسد و در آن نامه به  
نوعی همایون را از او خواستگاری می کند، ابتدا شرح دلدادگی ها و

۱. همان، من ۲۰۰.

۲. روسبی گری، کنفال یعنی غلام پاره. دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۱۸۶۴۱.

۳. فخرالدین اسعد گرانی، ۱۳۸۱، من ۵۵.

۴. صغا، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۲.

۵. خواجه، ۱۳۷۰، من ۵۵.



علاقه‌ی خود را نسبت به همایون ابراز می‌کند و بعد از آن خودش را  
معرفی می‌کند و از اصل و نسب خویش می‌گوید؛  
همای منوشنگ شامی منم ز گوهر به هر نامه نامی منم  
همایون همایی به برج آمدت گرانمایه لعلی به درج آمدت  
مشو منکر می‌پرستان عشق<sup>۱</sup> مزن سنگ بر جام سرستان عشق<sup>۱</sup>  
در نخستین دیدار جمشید با دختر کورنگ شاه در زابلستان،  
جمشید، از این پری چهره از گوهر و نژاد او می‌پرسد و دختر کورنگ شاه  
در پاسخ به جمشید می‌گوید که از تخمه‌ی شهریار است. البته غیر از  
مواردی که ذکر شد شجاعت، خلق و خوب و خرد ورزی از جمله  
مسایل دیگری بود که برای مردان در انتخاب همسر بسیار حائز اهمیت  
بوده است.

## فصل سوم: انواع ازدواج

### تناسب سن

برای وارد شدن در این مبحث ابتدا چند سؤال مطرح می کنیم. جوانان باید در چه سنی ا Jacqu خانوادگی شان را بنیاد نهند. آیا برای این کار سن معینی داشته باشند یا اینکه در انتخاب تاریخ ازدواج خودشان طبق احتیاج و ضرورت و به حسب اوضاع و احوال آزادی دارند؟ آیا دوشیزگان باید همسال جوانان باشند یا اینکه باید در میان دو جنس اختلاف سنی وجود داشته باشد؟ و اکنون کوشش داریم تا به این سؤال ها جواب دهیم.

پیش از هرچیز، مشاهده اختلاف ها و تفاوت های بسیار، در میان رسم و آداب امروز مزدایی ها، در زمینه سوال اول، مایه‌ی تعجب می شود. در قرن هفدهم، مهاجرهای پارسی در این زمینه راه و رسم بومیان را پیروی می کردند. پارسیان، مثل میزبانان خودشان، هندوها، گاهی فرزندانشان، حتی پیش از رسیدن به سن عادی بلوغ هم نامزد می شدند. در میانشان ازدواج هایی دیده می شود که در سه سالگی و حتی در دو سالگی هم صورت گرفته است. پارسیان، مثل میزبانان بی قید و بی اعتنای خویش، گاهی افراط و خود خواهی را حتی به جایی می رسانند که درباره ازدواج فرزندانی هم که هنوز از شکم مادرانشان بیرون نیامده اند (مثل قراری که مادر ویس با موبد شاه می گذارد)، به گفتگو می پردازند و قرار و مدار می گذارند فقط آن عده از مزداییان که راه دیار غربت در پیش نگرفتند، آداب گوناگون خودشان را نگه داشتند. البته این رسوم و آداب به حسب مناطق همیشه یکسان نیست.

اما سنین زرتشتی، از بیخ و بن، با همه این رسوم و آداب اختلاف دارد. مجموعه روایت‌ها و حدیث‌هایی که در قرن شانزدهم تدوین یافته است، از کامه بهره kamah Bahrah چنین نقل می‌کند: «دختر را

نباید پیش از آنکه دوازده سالگی اش به سر آمده باشد شوهر داد».<sup>۱</sup>

اگرپیش از سن مقرر شوهر داده شود، به منزله ارتکاب گناهی بزرگ خواهد بود. بی شک و شباهه، نظر کامه، دو اینجا، متوجهی پارسیان هند است، زیرا که در همه روایت‌های ایرانی حتی به عیوان نمونه هم، نمی‌توان ازدواجی پیدا کرد که پیش از اشتراک در رموز و اسرار مذهب، و به زبان دیگر، پیش از شرکت در ایمان صورت گرفته باشد، و به حصر کلام، آیین این اشتراک و شرکت پیش از سیزده سالگی صورت پذیر نیست.

در واقع، مزدایی، صرف نظر از جنس خود، مجاز به عقد ازدواج نیست مگر آنکه پیران (سدره) به تن کرده باشد و کمربند مقدس به کمر بسته باشد.

از لحاظ یسنا و از لحاظ ویدیودات (videvdat) {یاکتاب وندیداد} سن عادی بلوغ در هر دو جنس زن و مرد، پانزده سالگی است. در این سن است که سدره و کمربند مقدس ارزانی داشته می‌شود و پسر و دختر پای در اجتماع communaute می‌گذارند و بالغ و رشید می‌شوند. اما این سن هنوز هم ابتدای سن بلوغ و رشد است. صغیر، پیش از آیین سدره پوشی و کمربند بستن، نمی‌تواند عقد بند و حق ازدواج ندارد.

۱. مظاہری، ۱۳۷۳، ص ۵۰.

پس به موجب اوستا، ازدواج تا پایان پانزده سالگی ممکن نیست. اما گفتن این که ازدواج در سنی معین ممکن است، بی شک و شباهه به معنی توصیف این امر در این سن نیست، حتی دستوراتی هم که احکام و فرامین کتاب مقدس را مو به مو پیروی می کنند. به نامزدان و خواستاران زناشویی اندرز می دهند که پس از سن بلوغ، دو سه سال دیگر هم صبر داشته باشند. خود زرتشت بار اول که به فکر ازدواج افتاد، در حدود بیست سال داشت. زندگی نامه‌ی مفصل وی که نویسنده‌گان دینکرد با احترام و اخلاص ایمانی نگه داشته اند، به تواتر این مسأله را شرح و بسط می دهد. نویسنده‌گان این زندگینامه می گویند که پیغمبر ایران، در آن دوره، چندان موقر و عاقل بود که خود بتواند با پدر و مادرش به گفتگو بپردازد و مسأله را با ایشان بررسی کند. پس، ایرانیان دوره ساسانیان کاری جز پیروی روش پیغمبر نداشتند. وانگهی، می توانیم درباره قاطبه ایرانیان، از یک چیز مطمین باشیم: بی چیزترین افراد، و بویژه آن عده ای که زور بازویشان منبع و منشاء هر ثروتی بود، نمی توانستند مثل توانگران، از پی پراهن به تن کردن (سدره پوشی) و کمربند مقدس به کمریستن، بی درنگ در صدد ازدواج برآیند. می بایست سه چهار سالی کار کنند تا آن مختصر مبلغی را که برای سرو سامان دادن به زندگی شان ضرورت داشت، به دست آورند و آن گاه بتوانند از حلاوت زندگی زناشویی برخوردار شوند، و این امر، ناگزیر آنان را به بیست سالگی، یا حتی به آستانه سی سالگی هم سوق می داد.

شاهزادگان هم، نظر به تنوع و مدت آموزشی که به ایشان داده می شد، می بایست تا سه چهار سال پس از بلوغ صبر کنند. اردشیر جوان، پیش از رودن دختر اردون پنجم، شاهدختی که به عقد ازدواج خود درآورد، پسری بسیار مجرّب شمرده می شود. گرفتاری ها و دردرسها یا

با اردوان، و کمی پس از این بدختی ها، از چشم افتادن و اسیر پادشاه اشکانی (Arsacide) ماندن، اندکی او را به تفکر و تأمل و داشت. با این همه این حرفها از لحاظ دوشیزگان مناط اعتبار نیست. زیرا که دختران هیچ شغل و حرفه ای ندارند و هیچ دلیلی وجود ندارد که مدتی بسیار دراز به صبر و انتظار وا داشته شوند. به حسب معمول در فاصله‌ی پانزده، بیست سالگی راه ازدواج را پیدا می کنند. پدر و مادر این تکلیف را به گردن دارند که دخترانشان را مدتی بسیار دراز در انتظار نگذارند. برخی دختران که صبر و حوصله از کف داده اند، حتی بر طرح ها و نقشه های پدر و مادر پیشی می گیرند. برای پسران هم، مثل دختران، «طرف» دلخواه، بی درنگ، در موقع مطلوب پیدا نمی شود. اغلب دو دلی ها و تردیدهایی هست و مذاکره هایی پیش می آید که یکی دو سال به طول می انجامد. از این گذشته، مدتی دیگر هم ضرورت دارد که مجموع آراء لازمه برای انعقاد پیمان زناشویی گرد آورده شود. چندان که، می توانیم بگوییم که ازدواج ایرانی، علی الاطلاق در بیست سالگی صورت می گیرد و بس.

ارسطو خواهان آن است که شهروندان در دوره ای که سنین عمر از پنجاه و چهار گذشت، از تکلیف زناشویی چشم بپوشند. بی گمان، فیلسوف یونانی آرزومند است که بدین گونه شهرهای تنگ و ترش یونانی مجمع الجزایر را از خطرهای کثرت جمعیت در امان نگه بدارد. ایرانیان ذره ای به این جزیيات نمی پردازند. هر مزدایی تا زمانی که امید داشته باشد که بتواند سرانجام وارثی برای خود بیاورد، می تواند زن بگیرد. حتی تجدید فراش هایی هم پس از آن حد پنجاه و چهار سالگی که ارسطو

می‌گوید، صورت می‌گیرد. زن و شوهر ایرانی که سال‌های درازی ببهوده در انتظار تولد وارثی مانده‌اند، باید موقتاً از هم جدا شوند و بخت خودشان را با «همدم»‌های دیگری که شاید بختشان خوش‌تر و بلندتر باشد، بیازمایند، بیوگی امری است که مطلوب و مقرن به مصلحت دانسته نشده است. علی‌الخصوص که مرد یا زن بیوہ پچه نداشته باشد.<sup>۱</sup>

در اغلب داستان‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفت، در هنگام انتخاب همسر و ازدواج، سعی بر رعایت تناسب سن بین پسر و دختر می‌شده است. گاهی نیز قبل از به دنیا آمدن دختر؛ برای او شخصی را به عنوان همسر انتخاب می‌کردند هرچند از نظر سنی به مرز پیری رسیده باشد. در ویس و رامین آمده است که «شاه موبد» پس از آنکه «شهرو» - به علت کهولت سن - تقاضای ازدواج اورا رد می‌کند از شهرو تقاضا می‌کند که:

زتخم خویش یک دختریه من ده  
به کام دل صنوبر با سمن به

ز دامادیت بهتر چیست ما را

کنون روشن شدی کارم ز اختر

اگر زایم تویی داماد من بس

بدین پیمان دل شه گشت خرسند

که شهر و گریکی دختر بزاید<sup>۲</sup>

این در حالی است که، شاه موبد در سن پیری به سر می‌برد و به همین دلیل ویس که دل در گرو عشق برادر دارد به این ازدواج راضی نیست می‌گوید:

نباشد سوی مروم هیچ دستان

مرا تاهست ویرو در شبستان

۱. ر.ک.، مظاہری، ۱۳۷۳، من ۴۰.

۲. فخر الدین اسعد گرانی، ۱۳۸۱، من ۴۶.

چو دارم سرو گوهر بار در بر<sup>۱</sup>      چرا جویم چنان خشک و بی بر  
 و بعدها می بینیم که «رامین» - برادر شاه موبد - او را از انجام این  
 ازدواج، بر حذر کرده و پندی می دهد که مبین مذموم بودن ازدواج  
 نامتناسب از نظر سن است:      که توپیری و آن دلبر جوان است  
 بتر کاری تورا با ویس آن است      اگر جفتی همی گیری جز او گیر<sup>۲</sup>  
 جوان را هم جوان و پیر را پیر<sup>۳</sup>

ولی ویس و رامین، تقریباً همسال بودند چرا که هر دوی آنها در  
 شهر خوزان به دست دایگان سپرده شده بودند و با هم بزرگ شدند.  
 در منظومه‌ی ویس و رامین در مورد ناخشنودی ویس از ازدواج با  
 شاه موبد این گونه آمده است:  
 بهزاری روزوشب چون ابرگریان      همه‌دل‌ها به دردش گشته بربان  
 گهی خاموش خون از دیده‌راندی      گهی چون بیدلان فریاد خواندی  
 هر آنگاهی که موبد را بدیدی      به جای جامه تن را بر دیریدی  
 نه گفتاری که او گفتی شنودی      نه روی خوب خود او را نمودی  
 نگارین روی رادر دیوار کردی      به رخ بر دیده را خونبار کردی  
 چنین بودا و چه درمرو و چه در راه      از او خرم نشد روزی شهنشاه<sup>۴</sup>  
 بنابراین عدم تناسب سن بین مرد و زن در امر ازدواج، مذموم و  
 ناپسند شمرده می شد و اغلب پایانی جز ناکامی و رسوایی نداشت همانند

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. فخرالدین اسعد گرانی، ۱۳۸۱، ص ۸۵.

داستان ویس و شاه موبد که عاقبت این ازدواج ناساز و نامتناسب جز حرمان و ناکامی شاه موبد نبود. و یا همانند آن پیرمرد حکایت سعدی که؛ زنی جوان ستانده بود و دیده و دل در او بسته. شب های دراز نمی خفت و بذله ها و لطیفه ها برایش می گفت، باشد که مؤانست پذیرد تا این که روزی دختر جوان در حالی که نفس سرد از درون پر درد بر می آورد، به او می گوید: «زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند، به که پیری».<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که هم اکنون از نظر روان شناسی ثابت شده است که زنانی که در سنین پایین ازدواج نموده اند، از توانایی های فکری و ذانی خود در امور تحصیلی کمتر استفاده کرده اند. ازدواج دختران در سنین پایین احتمالاً بیشتر نتیجه‌ی عدم خشنودی آنان از زندگی خانوادگی است تا علاقه به زندگی زناشویی، که اغلب آن ها متعلق به خانواده های کم درآمد و پر اولادند. افرادی که دیرتر یا در سنین بالا ازدواج می کنند، نسبت به کسانی که زودتر از حد معمول ازدواج می کنند، از تحصیلات و دانش کمتری برخوردارند. نتایج تحقیقات نشان داد مادرانی که خیلی زود ازدواج کرده اند، بیش از دیگران در معرض طلاق قرار گرفته اند.

بررسی ها نشان داده جوانان در «سنین ۲۳ به بالا برای دختران و ۲۶ به بالا برای پسران» هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری به رشد لازم دست یافته و می توانند با فکری روشن تر و منطقی والاتر، مسائل و اهداف زندگی خود را تجزیه و تحلیل و بررسی نموده و در هر مورد تصمیم اتخاذ نمایند.<sup>۲</sup>

۱. سعدی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵.

۲. ر.ک: مهبلادی راد، ۱۳۷۲، ص ۲۰.



## انتخاب

جوان نامزدش را چگونه بر می گزیند؟ در انتخاب خود آزاد است، یا اینکه به اجازه پدر و مادرش نیاز دارد؟ مداخله پدر در انتخاب دخترش تا چه میزانی است؟ پسر و دختر در اندیشه ازدواج هستند، در انتخاب خودشان از آزادی جزیی برخوردارند یا لینکه کاملاً آزاد هستند؟

پیش از اختیار شخصی و مداخله پدری، قوانینی هست که «حق انتخاب» جوانان را محدود می کند. پیش از هر چیز، ازدواج با اهل کفر ممنوع است: قانون، ایرانی را از این انحطاط نگه می دارد. ازدواج با کسی هم که از حیث صحت و سلامت جسم و روح، از تعادل کامل برخوردار نباشد، ممنوع است. در وندیداد به منع ضمنی عقد ازدواج با مستمند و عنین<sup>۱</sup> و ابرص، و دمدمی مزاج و هوسباز و... و... سفارش شده است. انتخاب باید متوجهی عنصری مزدایی باشد که از صحت و سلامت جسم و روح برخوردار است. از سوی دیگر، قوانین اجتماعی آزادی ایرانیان را محدود نمی کند. انتخاب باید در چارچوب طبقه اجتماعی، (پیشگ pesag) صورت بگیرد.<sup>۲</sup>

ازدواج در داخل پیشگ - وصلت با افراد پیشگ - قاعده و قانون بود. برای آنکه شاهزاده ای بتواند دختر چوپانی را به زنی بگیرد یا بی حسب و نسبی که ثروت به دست آورده بود، بتواند در سایه زر و زیورش دختر خانواده ای پاک نژاد - خاندان اصیل و نجیب - را به عقد ازدواج خویش درآورد. احتیاج به آن بود که سانحه و مصیبتی اجتماعی رخ بدهد.

۱. نادر، یا آنکه ڈواہش زنان ندارد. دهدزا، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۶۴۲۱.

۲. ر.ک: دوستخواه، ۱۳۷۹، ص ۶۷۱.

این هرج و مر ج اجتماعی چندین قرن دوام داشت تا آنکه بنیاد گذار سلسله ساسانیان، اردشیر، آن نظام مقدس را از تو زنده کرد. وصلت با طبقه های پست را براعضای طبقه های برتر منوع شناخت و سزای متخلّف را تنزل مقام اجتماعی دانست و در مقابل، اعضای طبقه های پست را هم از ازدواج با دختران پاک نژاد و به زبان دیگر، دختران بزرگ زاده بازداشت. بدین سان، هر کسی ناگزیر شد که همسرش را در میان دختران پیشگ خود بجوید. پس از فتنه مزدک، تنها ازدواج زنانی که مقام اجتماعی شان با مقام اجتماعی ربایندگانشان مطابقت داشت، قانونی شناخته شد و وصلت های تازه‌ی آنان به موجب فرمان شاهنشاهی در زمینه اطفاء فتنه واسترداد «زنان» به تصدیق و تصویب رسید. شاه بزرگ، دختران را به مردان طبقه خودشان داد. با این همه، خلاف ها و جرم هایی بزرگ صورت گرفته بود: «خون پاک» درآمیخته بودند... تودهی مردم به زنان پاک نژاد و بزرگ تبار دست یافته بودند، در صورتی که، در زمان گذشته، این‌گونه مردم، اگر در کوی و بربزنه به آنان برمی‌خوردند، حتی جرأت پیدا نمی کردند که به رویشان هم بنگرنند. بدین گونه، نظام واجب اجتماع مستلزم این بود که اصل وصلت در داخل پیشگ، اوردو Ordo و شدت به کار بسته شود، و موبدی با غم و غصه و اضطراب، نزدیک بودن پایان دنیا را پیش بینی می کرد و بلایا و مصایبی را که از پی این حادثه خواهد آمد، برمی شمرد، و چنین در مقام شکوه و ناله و زاری برمی آید:

«طبقه های پست، {در آن زمان}، دختران طبقه نجباء و بزرگان و موبدان را به زنی خواهند گرفت از این رو، در زمان ساسانیان، جوان می بایست نامزدش را درخانواده ای بجوید که هم پیشه و هم حرفه او باشد، در صورتی که پدر دختری که دیگران چندان زمانی به موقع

ازدواجش نمانده بود، دامادش را در میان همکاران جوانش پیدا می کرد. با این همه، این قاعده و قانون به اندازه قانون منو Manou که وصلت در داخل هر طبقه ای را در منتهای شدت مقرر می داشت، سخت گیر و دقیق و شدید نبود. شاهزاده ای که دختر چوپانی را به زنی می گرفت، تنها از حق خویش بر میراث پدری محروم می ماند، و بی آنکه به مفهوم هندی کلمه از میان طبقه و فرقه خود رانده شود، به مرتبه ای پایین تر تنزل می یافت. با این همه، ازدواج های شاهزادگان با زنان پست کم شمار نیست، و در چنین صورتی، زن به حالت سریه می ماند و این امر، به زبان وی، مانع از تنزل مقام شوهر می شود. با این همه، عکس این امر صورت نمی پذیرفت. «پست نژاد» توانگری که جرأت اغوای دختری پاک نژاد را پیدا کند، می توانیم گمان ببریم که باید در انتظار کیفری عبرت آموز – و شاید مرگ – باشد. آیا جوان ایرانی کاملاً در انتخاب همسر از میان دوشیزگان طبقه خود آزاد است؟ آزاد است، و در این گونه موضع، می تواند پی تمنای دل خود برود و چشمهاش به دوشیزه‌ی برگزیده و دلخواهش باشد. با این همه، پدر و مادرش می توانند Adurbad-i-Maraspandan رهنمونش بشوند. آذرباد مارسپندان این اندرزها را به پسر خویش می دهد: «همیشه زن پرهیزکار و شرمگین را دوست بدار، و جز با چنین زنی ازدواج مکن». به نظر جوان ایرانی، دوشیزه دلخواه کدام است؟ کدام دوشیزه است که همسر نمونه می شود؟ عنصر ایرانی، بیشتر از هر چیز دیگر، به تعلیم و

۱. کنیزی که برای تمتع باشد، دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۳۶۴۳.

۲. مظاہری، ۱۳۷۳، ص ۳۵۴.

تریبیت همسر آینده اش علاقه دارد. بیش از هر چیز، زن باید از تعلیم و تربیتی خوب و شایسته (و به زبان اوستایی هش هم شایسته *hus.ham.sasta*) برخوردار باشد. چنان که گفته شده است، «ما زن پارسا و یکدل و یک زبان و یک رو را که از حیث تعلیم و تربیت بسیار نیکویش درخور احترام باشد، فرمان بردار شوهر باشید، عفت و عصمت داشته باشد، بزرگ و گرامی می داریم». کتاب مقدس می گوید که «روح چنین زنی مجدوب پرهیزکاری و پارسایی خواهد بود و کردارهایش به سوی پرهیزکاری و پارسایی رهنمونش خواهد شد» و خصایل او چه باید باشد؟ باید بتواند شوهرش را برای دهد. مینوی خرد *Menog-i-xrad* به ایرانیان اندرز می دهد: «زنی را به همسری برگزینید که استعدادهایش شایسته دارد، زیرا که چنین زنی برکت و رحمت است: و (نزد همه) گرامی و ارجمند است».<sup>۱</sup>

این گوهر (*gohrs*)، این استعدادهای شایسته ای که زن باید داشته باشد. عبارت از چیست؟ آیا این استعدادها در دختران طبقه های گوناگون باید یکسان و همانند باشند؟ نه... این استعدادها به حسب پیشگ شوهر تفاوت پیدا می کند: در روستا، مراقبت و پرستاری دام ها، کارهای مزرعه باید بزرگ ترین دانش عملی زن باشد در صورتی که در طبقه «علمای دین» دوشیزگان باید راه رشتن و بافتون و راه درست کردن و دوختن کمربند و سدرهی مقدس را بدانند. خلاصهی کلام آنکه دوشیزگان ایرانی باید در سایهی تعلیم و تربیت شایسته شان، وسیلهی تزیین منزل زناشویی را فراهم آورند.

درباره‌ی آزادی خود دختر در انتخاب شوهر نیز بحث‌های بسیاری صورت گرفته است. کریستن سن، در کتاب شاهنشاهی ساسانی، عقیده دارد که دختر در انتخاب مرد دلخواهش هیچ آزادی ندارد و اما نظر منان Menant – آنچه که اظهار می‌دارد که «دختر ایرانی بندرت در این زمینه به تنها‌یی تصمیم می‌گیرد»، به واقعیت نزدیکتر است. برای روشن کردن مسأله آزادی و اختیار زن در دوره ساسانیان مدارک و اسناد زیادی موجود است. نوشته‌های فرخ، دست نشته قرن هفدهم مادیکان هزار دادستان (گزارش هزار داوری) که در قرن ششم تصنیف و تدوین یافته است به تفصیل این مسأله را بررسی می‌کند. درباره‌ی اختیار و آزادی دختر، علمای حقوق ساسانی هم، همیشه هم عقیده نبوده‌اند. درصورتی که مکتب سنت پرست، به ضرب اخبار و احادیشی که در کتاب‌ها آمده است، از اقتدار باستانی پدر خانواده و تسلط وی بر دخترش هواداری و پشتیبانی می‌کرد. فقهای آزادی خواه مانند Zurvandad-i-yuvan – زروانداد جوان جم – survandad-i-yam، از تکامل جاری اجتماع الهام می‌گرفتند و این حق را که دیری بود اعتبار ازدست داده بود، بی شرط و بی استثناء مردود می‌دانستند. با این همه این آزادی و اختیار به نزدیک همگان پذیرفته نشده بود و پدر و مادر، همچنان، بر اوضاع تسلط داشتند. دامادی را که دل خواهشان بود، برای آشنایی به دخترشان نشان می‌دادند، اما دختر حق داشت دست رد بر سینه او بزند. قوانین دوره‌ی ساسانیان ازدواجی را که به زور صورت می‌گرفت، به منزله‌ی جرم و خیانت می‌شمرد. و این امر، از پیشرفت‌های بزرگ حقوق ساسانی بود. در سرزمین‌های هم مرز ایران، دختر هنوز از

این آزادی خبر نداشت. در بابل، می باشد مردی را که پدرش برای وی در نظر گرفته بود، بپذیرد، در صورتی که، در سمت دیگر فلات ایران، دختر هندو، بی شرط و استثناء، مثل متاع (اسوره ویونهه asura-vivanha) به آن که بیشتر می پرداخت، فروخته می شد. و چون، در هند، پدر و مادر از قبول درخواست دخترشان سوابز می زندند، وضع دردنگ می شد: چه زیبا موضوعی برای تراژدیهای مذهبی!<sup>۱</sup> دختر ایرانی، آزادتر از همه دختران مشرق زمین بود و امتیازهایی که داشت بیشتر از امتیازهای همه دختران مشرق زمین بود. دوشیزه‌ی مزدایی، در عمل، یار و همدم زندگی اش را به میل و اراده‌ی خویش برمی گزیند.

در منظومه هایی که مورد بررسی قرار گرفت و سراسر شاهنامه صحنه هایی از قبیل پیش قدم شدن زنان در مهرورزی و اظهار و تمایلات عاشقانه به طرف مقابل وجود داشته و در جامعه بدون کمترین توبیخ و سرزنشی با آن ها برخورد می شده است. از این گونه آزاده خویان در گرشاسب نامه اسدی طوسی نیز دیده می شود. «سمن ناز» - دختر شاه زابلستان - پس از اطلاع از حضور جمشید بر در باغ (بدون اطلاع از مقام جمشید) او را به داخل باغ دعوت می کند، می گوید:

از این در بدین باغ خرم درآی

بیا گر بیاده دلت کرده را

بر جوی منشین و جای چنین

بدین باغ نفرز اندرآی و ببین

اگر رای داری می و میگسار<sup>۲</sup>

همت می بود، هم بت غمگشار

با وجود این، همه دوشیزگان در آرزوی این آزادی بال و پر نمی

زنند، و همچنان به حسن انتخاب پدران و مادرانشان اعتماد نشان می

۱. رک: مظاہری، ۱۳۷۳، من ۵، بالغیه.

۲. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، من ۲۵.

دهند. برای آنکه ازدواج کاملاً قانونی باشد، لازم است که پدر، برادر، عمو یا قیم دختر قبله عقد را امضاء کند.

اما آن چه دختر از ایشان خواستار است، بیشتر از آن که میل و اراده ایشان باشد، رضای ایشان است، حقوق ساسانی حتی این حق را هم برای دختر شناخته است که اجازه‌ی سردار خویش، سرپرست خویش، را ندیده بگیرد. و به قرار معلوم، چنین دوشیزه‌ای خودسردار xad-sardar یا برخوردار از استقلال - (خود سالار زن - زنی که اختیار خویش را در دست دارد) خوانده می‌شود. با این همه، به دوشیزگان ایرانی توصیه شده است که با پدران و مادرانشان به مخالفت بر نخیزند و از این راه برایشان مایه‌ی دلخوری نشوند، و به پدران و مادران اندرز داده شده است که به آرزوها و تمثاهای دخترانشان توجه داشته باشند.

دختر مزدایی کدام مرد را باید به همسری برگزیند؟ اخلاق و خصایل نامزد چه باید باشد و نامزد چه محاسنی باید داشته باشد؟ باز هم در برابر حسن واقع بینی مزداییان متختیر می‌مانیم. جوان نباید پسرخانواده‌ای توانگر و ممتاز، یا شاهزاده دلفریب و افسونگر باشد. که باید مردی با هوش و درس خوانده و خوش خلق، و به ویژه در حرفه‌ی خود کار آزموده باشد. ادوریاد Adurbad می‌گوید که:

«اگر جوان چنین باشد، بپذیریدش... و نگران بی چیزیش مباشد». با این همه، دختران ایرانی، برای خودشان کمال مطلوبی دارند و سرسختانه پایبند افکار بورژوازی منشانه نیستند. و به هر باری که به نماز برخیزند و دست دعا به درگاه خدا بردارند، چنین شوهری از خدای خودشان می‌خواهند: «ای ایزد وای vai، این خیر و رحمت بر ما ارزانی

بدار. ای کاش بتوانیم شوهری جوان و خوش‌اندام داشته باشیم که هدایای زیبا به ما بدهد. عمر دراز داشته باشد و برای ما بچه‌ها به بار بیاورد. شوهری که خوب و مهربان و دانا و شیرین زبان باشد، {زیرا که} تیره بخت دوشیزه زیبایی است که بی بچه بماند و شوهر ندشته باشد.. «<sup>۱</sup>

### پیش قدم شدن زنان

به نظر می‌رسد که دختران روزگار باستان، در رو در رویی با مردان بی‌باک بوده و در اظهار عشق و تمایل تا حد خواستگاری نیز پیش می‌رفته‌اند. دختران و زنان درباری، در قید و بند تشریفات بیشتری از سایر طبقات بوده‌اند. این جداسازی به حدی پسندیده بود که شیرین، در چند جا، با غرور از آن یاد می‌کند و به پاکدامنی و عفت خود می‌نازد. با این حال پوشیده رویان، به راحتی درباره‌ی تمایلات خود درباره‌ی همسر، با کمال صراحت و سادگی، بیان می‌کنند.

در منظومه‌ی خسرو و شرین، شیرین بعد از دیدن تصویر خسرو، برای یافتن او از ارمنستان به سوی مداین می‌تازد زن مغدور عزت طلب، دست از مسند حکومت ارمنستان می‌کشد و با پای خود برای دیدار معشوق رهسپار می‌شود.

در سام نامه نیز وقتی سام به ایوان عالم افروز می‌رسد، این عالم افروز است که به سوی سام می‌شتابد و بعد از اینکه از سام دعوت می‌کند که به عزم تماسا در آن بارگاه به تفرّج بپردازد، به او می‌گوید:

شبوروز اندوه بَدحاصلم	به دام توافتاد مرغ دلم
تو را دور کردم زمردان کار <sup>۲</sup>	چنین تا رسیدی به دشت‌شکار

۱. همان، ص ۴۵.

۲. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۵۵.

همچنین شمسه‌ی خاوری که او نیز عاشق سام می‌شود، در ابراز عشق خویش نسبت به سام بی‌پروا است و بدون اینکه هیچ شرمی داشته باشد، در مطرح کردن عشق خود و خواستگاری از سام پیش قدم می‌شود؛ توسلطانی و مابدین درگدای<sup>۱</sup> مگس‌بین که دارد هوای همای<sup>۲</sup>

این برخورد آزادانه زنان و مردان را در دوره‌ی اشکانی و ساسانی و در بین طبقات عامه‌ی نیز می‌بینیم که با مردی بیگانه که برای نخستین بار دیده اند بدون هیچ آذرمنی بسیار راحت برخورد می‌کنند، که این امر زمینه اجتماعی و فرهنگی و تربیتی آن دوران را در مورد روابط زن و مرد روشن می‌سازد. در داستان همای و همایون باز این دختر است که در ابراز علاقه خویش به شهزاده همای، پیش قدم می‌شود:

پس آنگه رخ آورد سوی همای  
که ای سرو در خسروانی قبای  
شب صبح خیزان به روی تو روز  
چراغ دلم را ز مهر تو سوز  
درخششندۀ مهر از هوا بر سرت  
زماه جهانتاب شب زیورت  
دلم چون فتادست در قید تو  
تو صید همایون و ما صید تو  
غم در دماخور که دردت مباد  
سیه رویی و روی زردت مباد  
دلم در هوایت به روزی فتاد  
که روزی چنان روزی کس مباد<sup>۳</sup>  
در همین قصه، وقتی سمن رخ، دختر سهیل جهانسوز<sup>۴</sup>، همای را از  
بند توران نجات می‌دهد به همای چنین می‌گوید:  
دلم مدتی شد که صید تو شد چوآهه و گرفتار قید تو شد

۱. همان، ص ۷۴.

۲. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۱۹۳.

۳. او قلعه داری در توران زمین بود و اصلش از افراسیاب بود.

تو در بندبودی و من بندهات تو سرکش ولی من سرافکندهات  
 تو رابند بر پای و بر دل مرا ترا پای برجای و در گل مرا  
 توانم که بامن نپایی بسی که همچون همایون نیا بی کسی  
 ولیکن چومی سوزمای دلفروز چه باشد که بامن بسازی سه روز<sup>۱</sup>  
 عشق بی پرده‌ی دختران، بی هیچ آزمی بر زبان جاری می‌شود.  
 گویی زبانه‌های عشق آتشین آنها را، جایی در شیشه نیست.  
 در دیار شیرین، منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست  
 پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و  
 با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند و عجباً که در عین  
 آزادی معاشرت، شخصیت دختران، پاسدار عفاف ایشان است که به جای  
 ترس از پدر و بد گویان، محتمبی در درون خود دارند و حرمتی برای  
 خویش قایلند.<sup>۲</sup>

شیرین، دختری است نشاط طلب و ورزشکار، با فنون سوارکاری و  
 جنگاوری و دفاع از خویشتن آشناست از چوگان بازی می‌رود و...  
 دختری که در چنین محیطی بالیده در مورد طبیعی ترین حق مشروع  
 خویش یعنی انتخاب همسر، نه گرفتار حیای مزاحم است نه در بند ریای  
 محبت کش. او به حکم تربیتش، با نخستین جرقه‌ی عشق، احساس  
 درونی خود را بر زبان می‌آورد آن هم نه تنها در برابر همسالان و کسان و  
 خویشان که در برابر مرد ناشناسی چون شاپور نقاش، آنهم با سر و  
 گیسوی برهنه و برو بازی بلورین، صاف و ساده زانو به زانوی مرد غریبه  
 می‌نشیند و بی هیچ پرده پوشی و ملاحظه‌ای می‌گوید:

۱. همان، ص ۳۶۸.

۲. سیرجانی، ۱۳۶۷، ص ۱۲.

در این صورت بدانسان مهر بستم که گویی روز و شب صورت پرستم  
 شخصاً به چاره جویی بر می خیزد و بی هیچ کسب اجازه ای از  
 اویلای خویش اسب را زین می کند و قبا در بسته بر شکل ملا زمان، پای  
 در رکاب می آورد تا فاصله ارمنستان تا مدین را یکه و تنها به هوای مرد  
 دلخواهش طی کند با آزادی و راحتی و بی گرفت و بی گیری.<sup>۱</sup> در گرشاسب  
 نامه، وقتی دایه، نوید جمشید را به دختر کورنگ شاه می دهد او با  
 دانستن نشانی های جمشید از پذیرفتن هر خواستگاری دیگری امتناع  
 می کند و زمانی که جمشید را برای نخستین بار ملاقات می کند، با  
 دیدن فر و بزر و بازوی کیانی اش، فهمید که او باید آدم بزرگی باشد  
 بنابراین دلباخته ای او می شود:

خرد بر دلم راز چونین گشاد	که هستی تو جمشید فرخ نزاد
ز مهر تو دیریست تا خسته ام	به بند هوای تو دل بسته ام
ترا ام کنون گر پذیری مرا <sup>۲</sup>	بر آیین به جفت گیری مرا <sup>۳</sup>

در ماجراهی شکار کردن دو کبوتر دختر کورنگ شاه به طور رمز و  
 اشاره از جمشید خواستگاری می کند و جمشید هم با ذکاوت خود پی به  
 خواسته او پی برد. از زیان دختر کورنگ شاه چنین آمده:

گرین نر را گفت باجفت راست	کنم پس شوم جفت آن کم هواست
بدین معنی او شاهرا خواست جفت	همان نیز دریافت جم کوچه گفت <sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۱۷.

۲. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۵.

۳. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۵۰.

یعنی: گفت اگر این نر را با جفتش راست کنم یعنی بتوانم این کبوتر نرا بکشم و نزد ماده‌اش بفرستم، در این صورت همسر آن کسی که دلم می‌خواهد خواهم شد و با این عبارت او از جمشید خواستگاری می‌کند.

البته در ابیات بعدی خواسته‌ی خویش را به طور مستقیم به جمشید بیان می‌کند:

که هستی تو جمشید فرخ نژاد	خرد با دلم راز چونین گشاد
ببند هوای تو دل بسته ام	زمهر تودیریست تا خسته ام
برین پرنیان غمگسار من است	نگار تو اینک بهارمنست
که روزی بود دیدنت روزی ام	همین بود کام دل‌فروزیم
براً بین به، جفت گیری مرا	ترا ام کنون گرپذیری مرا
کنم خاک تن تا بپی بسپری <sup>۱</sup>	دهم جان‌گرازدل بمن بنگری
همچنین پریدخت برای اینکه قدرت سام را بیازماید متنگروار <sup>۲</sup>	
درلباس رزم، با سام می‌جنگد و چون او را دلیری شیر افکن می‌یابد با سام بر سر مهر می‌آید.	

آن چه، در مورد زنان قابل توجه است این است که آنها بدون اینکه هیچگونه شرم یا تحفظی داشته باشند عشق خود را بی پروا به زبان می‌آورند و هیچگاه حرارت عشق جگر سوز خویش را در سینه نهان نمی‌سازند و این می‌تواند دلایلی چند داشته باشد؛ نخست، این که تمامی این شخصیت‌ها از شاهزادگان و یا امیر زادگانی هستند که جسارت و بی‌پروا بی لازمه‌ی ذات آنهاست. دیگر اینکه شاید به هنر داستان پردازی سرایندگان این آثار برگردد چرا که برای ایجاد صحنه‌های رمانیک و

۱. همان، ص ۳۷۳.

۲. به طور ناشناس.

ایجاد شور و هیجان مضاعف برای خواننده، شاعر لازم می‌دیده که آنها را دارای چنین خصوصیاتی نشان بدهد.

زن تنها در کنار مرد و به وسیله‌ی مرد، به عنوان همسر و مادر، دارای معنا و مفهوم بوده و نداشتن شوهر نهایتاً با بی‌فرزندی و بی‌باری و عقیم بودن همراه بوده است. بنابراین مسئله ازدواج در نزد زنان بسیار مهم بوده است تا آنجا که از زبان دختر کورنگ شاه در گرشاسب نامه چنین آمده است:

بر شوی به زن که نزد پدر  
ولیکن به خانه دهد بسوی بیش  
نگیرددلش خرمی جز به شوی  
دیگرنیمه‌اش سایه‌ی شوی اوست<sup>۱</sup>

زنان را بود شوی کردن هنر  
بود سیب خوشبوی بر شاخ خویش  
زن ار چند با چیزو با آبروی  
چونیمه‌است تنه‌ازن ار چه نکوست

### دخلات والدین

در یسنای پنجاه و سه، قطعه سوم چنین آمده است؛ پدر عروس گوید: «اینک تو ای پور و چیستا تو ای جوان ترین دختر زرتشت با پاک منشی و راستی مزدا، از برای تو یاور دین جاماسب را برگزید اکنون برو و در این باره با خودت مشورت کن و به یاری عشق پاک و دانش نیک، برگزین. آنگاه با اندیشه‌ی نیک مقدس ترین کردار پارسايی را به جامی آر» پس دختران در امر همسر گزینی حق انتخاب داشتند و تمایل و

علاقه زن به مرد را بر اساس خوشبختی می دانستند.<sup>۱</sup> زناشویی در آینین  
زرتشتیان بسیار پسندیده است و ازدواج نکردن از گناهان به شمار می  
آید در سنت رزتشتیان، دختر و پسر بر پایه‌ی آزادی و بر مبنای خرد،  
همسر خرد را انتخاب می‌کنند. پدر، مادر و خویشان نباید در این گزینش  
پا فشاری کنند<sup>۲</sup>

در گرشاسب نامه در مورد دختر کورنگ شاه اینگونه آمده:

زهرجای خواهشگران خاستند	زبابل مراورا همی خواستند
نه هرگز به کس دادی او را پدر	نه روزی زفرمانش کردی گذر
چنان بود پیمانش با ما هروی	که جفت آن گزیند که بپسندد اوی <sup>۳</sup>

با وجود تمام موارد حاکی از آزادی روابط زن و مرد، والدین به  
خصوص پدران در امر ازدواج دختران کاملاً دخالت و اظهار نظر می  
کردند و اصولاً اجازه‌ی پدر، مهمترین گام در انجام ازدواج آینی بوده  
است، ولی دخالت آنها و اعمال نظر پدران به طور کلی چندان مستبدانه و  
به دور از درخواست و تمایل دختران نبوده است. مادران نیز در ازدواج  
فرزندان خود دخالت کرده و در تصمیم‌گیری‌ها اثر می‌گذاشته‌اند. در  
منظومه‌ی ویس و رامین هنگامی که رامین به گوراب می‌رود و "گلنار" را  
می‌بیند از او می‌پرسد:

چه نامی وز کدامین جایگاهی	مراخواهی به جفتی یانخواهی
اگر با توکسی پیوند جوید <sup>۴</sup>	از و مادرت کاوین چند جوید

۱. خنجری، ۱۳۷۵، من ۲۱.

۲. نیکنام، ۱۳۸۵، من ۴۷.

۳. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، من ۲۳.

۴. فخرالدین اسعد گرانی، ۱۳۸۱، من ۲۳۹.

اختیار ویس، همه جا در دست مادرش شهروست. در آن زمانی که هنوز مادرش وی را نزاییده بود با شاه موبد عهد و پیمان می بندد که اگر دختری به دنیا آورد، او را به همسری شاه موبد درآورد. همچنین باز هم این شهروست که ویرو را برای ازدواج ویس مناسب می بیند. در منظومه-ی ویس و رامین نقش "شهرو" به عنوان مادر ویس باستان پسپار پر رنگ می باشد.

<p>به هم دادند هر دو دست پیمان وزو برپر نیان عهده نبشتند به گیتی جز شهنشه را نشاید که نازاده عروسی را بدادند<sup>۱</sup></p>	<p>سخن گفتن دازاین پیمان فراوان گلاب و مشک را در هم سرشتند که شهر و گر یکی دختر بزاید ببین تادر چه سختی او فتادند</p>
--	---

در منظومه‌ی خسرو و شیرین، شیرین بعد از دیدن تصویر خسرو بدون اینکه از عمه اش (مهین بانو) اجازه ای بخواهد سوار بر شبیز راهی تیسفون می گردد. ولی بعدها مهین بانو، به عنوان بزرگتر و عمه‌ی شیرین به او پند و اندرزی مادرانه می دهد و شیرین هم سخنان او را می پذیرد و پیوسته پایبند به آن باقی می ماند.<sup>۲</sup>

دخترها، مادران و پیران خانواده را مشاوران نیک اندیش خود می دانند و هشدار دوستانه چنان در دل و جانشان اثر دارد که وسوسه‌ی شهزاده‌ی جوان عشرت طلبی، چون پرویز نمی‌تواند در حصار پولادین عصمتشان رخنه ای کند. در سراسر داستان خسرو و شیرین، بیتی و

۱. همان، ص ۴۷.

۲. ر.ک. نظامی، {بی تا}، ص ۱۲۸.

اشارتی به چشم نمی خورد که کسی به نهی از منکر یا ملامت برخیزد و از عمل نا معقول شیرین انتقادی کرده باشد.<sup>۱</sup>

قیم و سرپرست شیرین یعنی مهین بانو، روزی که دختر فراری (شیرین) به خانه و دیار خود باز می گردد او را ملامت و شماتت نمی کند، چرا که می داند دخترک دلباخته است و حرکت نامعقولش کار دل است و ربطی به آب و گل ندارد. زن کار کشته به تقویت روحیه شیرین می پردازد تا قوی دل گردد و درمان پذیرد.

در منظومه‌ی همای و همایون، بعد از اینکه همای نقش همایون (دختر فغفور چین) را در باغ پریان می بیند و به خون جگر، در آرزوی یار، دست از خویش می کشد در همین حال، همای، پیغامی نزد پدر و مادرش می فرستد که؛

پیام بدان پیر مادر برید	دل دردمندش بددست آورید
بگویید کان کت جگر گوشه بود	مرو راز خون جگر گوشه بود
نمی زیستی گرنمی دیدیش	به خون جگر پرورانیدیش
کنون رفت و جان به جان سپرد <sup>۲</sup>	چودرباخت جان از غم‌ش جان ببرد <sup>۳</sup>

در ابیات بعدی، ادامه می دهد که به پدرم منوشنگ شاه، نیز خبر دهید که پسرت؛

که در چین توان یافت مشک تtar	به چین شدبه سوی سرزلف یار
ورین و رطه کشتی به ساحل برد	از این ره کجا جان به منزل برد
غم دلبرش غمگساری کند	ولیکن اگر بخت یاری کند
بدست آورد یا رود در سررش <sup>۴</sup>	به چین حلقة زلف چون چنبرش

۱. سیرجانی، ۱۳۶۷، ص ۱۲.

۲. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۲۹۳.

۳. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۲۹۴.

بنابراین، همای پدر و مادرش را از تصمیم خویش آگاه می‌کند و سپس در طلب همایون راهی کشور چین می‌شود.

### خواستگاری و نامزدی

نخستین گام در پیوند زناشویی خواستگاری است. در این مرحله نخستین کاری که باید انجام پذیرد تحصیل رضایت و موافقت همسر آینده و پدر و مادر اوست. باید بررسی کرد و دید آیا دختر و پدر و مادر او به این پیوند زناشویی رضایت دارند یا نه و در صورت تمایل و رضایت آنها کار زناشویی انجام می‌گیرد.

دیدار چهره و روی زن جهت انتخاب و پسند مرد لازم بوده است زرتشت هنگام خواستگاری به زن خطاب کرد که؛ مرا روی بنمای تا چهره ات را ببینم، وی چهره از او برگرداند و زرتشت گفت که: او که دیدار از من بازگیرد احترام نورزد.<sup>۱</sup>

خواستگاری و نامزدی و برگزاری آیین عروسی، پشت سر هم، طبق سلسله رسوم و آداب دگرگونی ناپذیر و هزاران ساله ای صورت می‌گیرد که هنوز هم که هنوز است مزداییان با احترامی پارسیانه پا بر جانگه داشته اند و کم و بیش به شکل خالص، نزد ایرانیان دیگر دیده می‌شود. همین که دختر، برای خواستگاری، برگزیده شد، باید به حضور پدرش رفت. این رسالت که بسیار دشوار و باریک بینانه است، به تقریب همیشه، مایه‌ی دیدار رسمی پدر و مادر داماد آینده و پدر نامزد - عروس آینده - می‌شود. به حسب معمول، خواستگار، پدر خود یا کس دیگر را که محل

اعتماد است به نزد پدر و مادر همسر آینده اش می فرستد. زرتشتیان در عصر ما، این کار را بدین گونه انجام می دهند.

در میان زرتشتیان هند، «همین که اسم دختری به میان آورده شد، خویشاوند یا سرپرست جوان «خواستگار» با کسان دختر تماس پیدا می کند»، سپس در مقام مقایسه طالع «نامزدهای» زناشویی برمی آیند، و «اگر گفته شد که ستاره ها سازگار هستند پدران و مادرانشان در صدد آشنایی با همدیگر برمی آیند. کسان دختر بیش از هر چیز دیگر، از خلق مادر شوهر که خوشبختی نو عروس سر تا پا بسته به آن است نگران می شوند. و سرانجام که پدران و مادران هر دو طرف روشن شدند. آیین نامزدی به روزی که ستاره شناس تعیین کرده است، برگزار می شود «در میان مزداییان ایران نیز، وکالت و نیابت به همین گونه انجام می پذیرد. اما توافق و نامزدی، بی مساعدت ستاره شناسی که اختصاص به هند دارد، به میان می آید.

در یزد «به هنگامی که پسر بخواهد زن بگیرد، به وسیله موبد و شماتی دسته گل به خانه پدر و مادر دختر دل خواهش می فرستد. اگر پدر و مادر دختر بپذیرند، دسته گل را می گیرند و پس از دو سه روز، خانواده نقل و حلقه طلا یا نقره به نامزد می فرستد. پدر و مادر دختر نیز نقل می دهند و نامزدی صورت می گیرد. برای اتمام کار ازدواج، دو ماه و یک سال بعد، از میان دوستان، هفت تن که به خردمندی شهرت دارند، برگزیده می شوند و این اشخاص به خانه جوان می روند و می پرسند که به ازدواج با دختری که به سویش نظر دارد، راضی است یا نه؟ و چون جوان هفت بار جواب مثبت داد، جواب همین سوال هفت بار از نامزد خواسته می شود».

در شمال شرقی ایران هم، رسم و آداب همانند رسم و آداب یزد است. شولتسه Schulze چنین می‌گوید: «وقتی که پدری دارای پسری در سنین ازدواج بوده باشد و دختری در همسایگی، برای همسری آینده پسرش، پسند افتاده باشد، به اتفاق سه تن از خویشانش به خانه پدر دختر می‌رود، در جریان صحبت، با اینکه کسانش بی انقطاع حرف می‌زنند، خاموش می‌ماند. سخن از موضوع دیدار به میان آوردن، به آسانی صورت نمی‌گیرد، رسم و ادب اقتضا دارد که ابتدا پدر نامزد از این امر جویا شود. چون پدر نامزد جویای غرض از این دیدار شد، در جواب می‌گویند که به خواستگاری دخترش آمده‌اند. پدر نامزد برای تفکر و تأمل در این باره، به حسب معمول مهلت چند روزه ای خواستار می‌شود. سپس، جواب خویش را به اطلاع مهمانانش می‌رساند و آنگاه پدر داماد آینده به اتفاق تنی چند از بستگان، برای تشکر از پدر به خانه نامزد می‌رود». یکی از تیره شناسان فرانسه خواستگاری کوه نشینان پامیر را، این چنین وصف می‌کند: «جوانی که میل ازدواج دارد، تنی چند از پیران و سالخوردگان اقربای خود یا تنی چند از دوستان را به خانه دختر دلخواهش روانه می‌کند. و اینان باید مسأله ازدواج را با پدر و مادر دختری که در نظر گرفته است، فیصله دهند. اگر پدر و مادر دختر موافقت نمودند، سه چهار روز دیگر عده بیشتری از خویشان و بستگان یا دوستان داماد آینده به خانه عروس آینده می‌روند و تقاضای موکل خودشان را از نو به زبان می‌آورند. مثل روز اول، به اتفاق مخصوص مهمان برده می‌شوند، و آنجا، برایشان آجیل و شیرینی آورده می‌شود، پیش از آنکه سر میز بنشینند، آهسته به تلاوت دعا می‌پردازند، سپس هدایای

خودشان را، در این اثناء تقدیم می دارند و به صدای بلند تبریک و تهنیت می گویند». خواستگار، در دوره ساسانی که مبدأ و منشاء این رسوم و آداب است، عادت داشته است که وظیفه دشوار و باریک خواستگاری را به عهده پدر یا سرپرست خود بگذارد. گاهی هم این کار را به دست پدر و مادر یا دوستان خویش می سپرد و (به قول معلوم، هرگز زنان را پی این کار نمی فرستادند) و این مردان که رسالت را به عهده می گرفتند، نمی بایست جوان باشند، که می بایست سالخورده باشند و عمیقاً به جزیيات رسوم و آداب آشنايی داشته باشند! اينان که می بایست مردانی کار آزموده و تجربه دیده باشند، هدایا و دسته گل به دست، به خانه پدر دختر می رفتند. پدر دختر از موضوع اين ديدار جويا می شد! اما باید خاطر نشان کرد که هرگز، جا به جا، یعنی همين که خواستگاري صورت گرفت، رضای خاطر خویش را اعلام نمی داشت. دست کم، چند روزی، چه برای گرد آوردن برخی اطلاعات درباره خواستگار و چه برای استفسار رأی دخترش، زنش و دیگران... صبر می کرد. اگر دوشیزه پیشاپیش جوان را دیده بود و می شناخت و دوست می داشت، هر آینه در رضا دادن به این کار کوتاهی نمی کرد و پدرسش می توانست به نمایندگان داماد آینده اش جواب مساعد بدهد.<sup>۷</sup> در گرشاسب نامه، ویس و رامین، همای و همایون، سام نامه و خسرو و شیرین و گل و نوروز، عشق، شخصاً البتہ به اذن والدین برای رسیدن به معشوق، پای بیش می نهند و گاهی سفرهای بسیار طولانی و پر مخاطره ای را برای رسیدن به معشوق پشت سر می گذارند. در این میان تنها شیرین است که بدون اینکه کسی را از رفتن خود، در طلب خسرو آگاه کند، خودسرانه قدم در راه می

گذارد. در گرشاسب نامه نریمان از فریدون می‌خواهد که دختر شاه بلخ را برای او خواستگاری کند و فریدون با فرستادن نوندی<sup>۱</sup> دختر شاه بلخ را برای نریمان خواستگاری می‌کند و بعد از آماده کردن مقدمات و گرفتن تعهد از شاه بلخ، نریمان رامی فرستد که: «برو و کار دختر بجوى و بساز». مراسم خواستگاری باید طبق آداب و آیینی تمام پرگزار می‌شد. روال عادی آن این بود که پسر به خواستگاری دختر می‌رفت، ولی در این منظومه‌ها اغلب موارد این دختر است که از پسر خواستگاری می‌کند و همواره پیش قدم می‌شوند.

می‌دانیم که رضای دختر و پسر شرط اساسی توافق و نامزدی است، اما باز هم نمی‌دانیم منشأ این کارگردانی خانواده چیست و این «صحنه سازی» از کجا سرچشمه گرفته است. چنین می‌نماید که، «خرید» و «ازدواج‌های پیشرس» اساس این نمایندگان و این نیابت و وکالت بوده باشد. اما غرض از این سخن آن نیست که در دوره ساسانیان یا از آن زمانی که آیین مزدا مذهب کشور شناخته شد، ایرانیان به این گونه ازدواجها پرداخته اند. منشأ این رسوم و آداب را، در ایران، باید در دوره پس از زرتشت جستجو کرد، چه هنوز، هم که هنوز است، «خرید» و ازدواج پیشرس چه در میان آریایی‌های پامیر و در میان برهمن‌ها رواج دارد. طبق عادت آریایی‌ها، دخترها را، در سنین کودکی، برای پسرانشان می‌خریدند و بدین سان، در آن کوههای بلند که به حقیقت از دنیا دور مانده اند، پیش از هر چیز، پدران و مادران با هم تماس می‌گیرند تا

۱. اسب تندر و بیز رفتار.

معامله را جوش دهند. در میان هندوها نیز فروش دختران خردسال به منظور ازدواج امری است که میان پدران خانواده فیصله می‌پذیرد. بی‌گمان، در آغاز، ایرانیان نیز این رسوم و آداب را پیروی می‌کردند، اما، اندکی پس از استقرار در فلات ایران، خرید و فروش دختر و ازدواج پیشرس کم کم از میان رفت.<sup>۶۰</sup> اصلاح‌هایی که در آیین مزدا صورت پذیرفت، مایه تسهیل این بدعت شد، زیرا که زرتشت در بیست سالگی و به میل و اراده خویش زن گرفت. با این همه، جوانان ایرانی، سال‌ها پس از آن که خرید و فروش دختر و ازدواج پیشرس از میان رفته بود، این رسم کهنه را نگه داشته بودند و به موجب آن، همیشه کار خواستگاری را به حسن اهتمام پدران و مادران خویش، که دیگر در دوره‌ی ساسانیان کارشان جز کار واسطه‌های ساده نبود و می‌گذاشتند. پدر پسرش که بالغ و رشید شده بود، به دیدن پدر دختر می‌رفت و پدر دختر دیگر ابتکار تزویج دختر خویش را به هر که صلاح بداند، در دست نداشت، زیرا که، از لحاظ شرعی، تنها نماینده دخترش بود. از این رو، جوان، پا به پای پدرش، چند نماینده دیگر نیز که خود برگزیده بود روانه می‌کرد. و این امر مقام پدر خانواده (pater familias) را تنزل داد و نقش وی را، به میزان بسیار پایین آورد. و اگر چه در دوره ساسانیان پدر و مادر دختر و پسر، طبق رسم کهنه، به دیدار همدیگر می‌رفتند، تنها به نماینده‌ی از طرف فرزندانشان و به منظور جویا شدن از تمنا و رغبت متقابله بود. اگر، پس از قبول دختر و موافقت پدرش، دو طرف به ازدواج رضا دادند و پدر و مادر هر دو طرف توافق پیدا کردند. مبادله‌ی حلّه‌های نامزدی و برگزاری مراسم نامزدی در خلال آیین‌های چندی



که می توانیم در سایه مأخذ و دانسته های تیره شناسی تا اندازه ای بگوییم چگونه بوده است صورت می گرفت.<sup>۱</sup>

پس از خواستگاری *xastagari*، که در پایان آن دو طرف رفته رفته با یکدیگر آشنا می شوند، ایرانیان امروز، رسمی به جای می آورند که شیرینی خوران یا (صرف شیرینی) خوانده می شود و مقدمه‌ی توافق یا به زبان دیگر «نامزدی» دو طرف است.

«شیرینی خورده» - که همان نامزد زناشویی باشد، هنوز در قید «تعهد» کامل با رسمی نیامده است، چنان که «آیین» که همیشه در آغوش خانواده، و به زبان دیگر به صورت خانوادگی، و در نتیجه، به شکل خصوصی برگزار می شود، جنبه‌ی نوید ازدواج، دارد. «مزداییان ایران و مزداییان هند، که در حدود دوازده قرن است که از مادر وطن جدا شده اند. این رسم را به جای می آورند. و ما این رسم را مثل رسم‌های بسیار دیگر که در میراث ایرانی هم دیده می شود، در دامنه‌ی شمالی پامیر، در سواحل زر افshan نیز می بینیم. شیرینی خوران هم زمان با مبادله‌ی هدایا انجام می پذیرد. و این رسم را در فلات ایران و تاجیکستان و میان پارسیان هند نیز باز می یابیم. در میان تاجیک‌ها، این هدایا از طاقه‌های پارچه و چند جفت کفش برای عروس آینده ترکیب می یابد. در میان ایرانیان از یک جفت دستبند، گوشواره، و جواهر یا هر چیزی دیگر برای دختر به وجود می آید و «چشم روشنی» خوانده می شود».<sup>۲</sup>

۱. ر.ک.: مظاهri، ۱۳۷۳، ص ۵۶.

۲. مظاهri، ۱۳۷۳، ص ۵۸.

آیین نامزدی کمی پس از آن برگزار می شود. دختری که «شیرینی خورده» بود، «نامزد» می شود. پدر و مادر جوان که در پایان این آیین، به خانه دختر خوانده می شوند، شیرینی تر و خشک می خورند، سپس انک زمانی می گذرد، و خانواده عروس آینده و خانواده داماد آینده هدایایی به همدیگر می دهند که مال عروس و داماد آینده است. نامزدن namzadan یعنی نامزدی، در دوره ساسانیان «نامزدن namzadan» خوانده می شد و پیش از برگزاری آیینی که نامزدی را تسجیل و تقدیس می کرد، دختر «نکرده نام» nakarda –nam (نامزد نشده) خوانده می شد.

اصطلاح «نکرده نام» در شاهنامه بارها آمده است. از جمه در داستان فریدون، آن جا که فریدون جندل را برای خواستگاری از دختران شاه یمن به آن سرزمین گسیل می دارد، این گونه آمده است:

مرا گفت شاه یمن را بگوی	که برگاه تا مشک بوید بسوی
بدان ای سرمایه تازیان	کزانتر بدی جاودان بی زیان
سه فرزند شایسته تاج و گاه	اگر داستان را بسود گاه ماه
ز هر کام هر خواسته بی نیاز	به راززو دست ایشان دراز
مرا یمن سه گرانمایه را در نهفت	بباید کون شاهزاده سه جفت
ز کار آگهان آگهی یافتم	بدين آگهی تیز بشتافتمن
کجا از پس پرده پوشیده روی	سه پاکیزه داریم تو ای نامجوی
مران هر سه را نوز ناکرده نام	چوبشنیدم این دل شدم شاد کام
که ما نیز نام سه فرخ نژاد	چواندر خورا ید نکردیم یاد
کنون این گرامی دو گونه گهر	بباید برآمیخت با یکدیگر <sup>۱</sup>

اغلب، از شیرینی خوران (miora-viro, mazah) تا نامزدی و ازدواج (یعنی زنی - زنیه zanih) مدتی می گذشت و در خلال این مدت، جوان، به طور مرتب به دیدار نامزدش می رفت. در آن زمانی که زنان ایران هنوز در حجاب به سر می بردند، نامزدهای جوان، با وجود قانون اسلام، اغلب عادت رفت و آمد با یکدیگر را نگه می داشتند و به همین گونه، همچنان به نامزد بازی - که یکی از رسوم دوره پیش از حضرت محمد ﷺ است می پرداختند، یعنی همچنان به دیدار نامزد خویش می رفتند. در خلال این مدت، هر دو طرف وسائل ازدواج را آماده می کردند. پدر و مادر دختر، جهازی را که برای ازدواج دخترشان لازم بود، گرد می آوردند، در صورتی که پدر و مادر داماد آینده هم، به فکر آماده کردن خانه و اسباب و اثناء، و هر چیزی که برای ازدواج و زندگی زناشویی عروس و داماد آینده ضرورت دارد. می افتدند این برهه چه مدت بود؟ فاصله آن بستگی به این داشت که خانواده های عروس و داماد در چه مدتی می توانند آماده شوند.

در هند، «دوره‌ی معینی برای برگزاری آیین نهایی نیست، اما این امر هرگز نباید به فراسوی دوره‌ای گذاشته شود که دختر به سن بلوغ رسیده است...» در تاجیکستان، ازدواج به مفهوم اخص کلمه، یک ماه یا دو سه سال پس از نامزدی انجام می‌پذیرد، در چیترال Tchitral و وکان Vakhan، تقریباً یک سال صبر می کنند در یزد هم، این مدت یک سال است.<sup>۱</sup>

اگرچه نامزدی ممکن است در هر زمانی صورت بگیرد، برای برگزاری آین ازدواج، روزهایی هست که مخصوصاً به حکم عرف و عادت خجسته شمرده می‌شود. در بمبئی «بسیاری از ازدواجها در روز واحد انجام می‌پذیرد» در چیترال و خان، برای این کار، چشم به راه ماههای ژانویه و فوریه می‌مانند. در تاجیکستان به انتظار فصل بهار می‌نشینند، فصلی که انبارها انباشته می‌شود. ایرانیان دوره‌ی سالمنانی «ازدواج‌های خودشان را در آغاز تعادل شب و روز بهار انجام می‌دادند». روز اول (اورمزد) و روز بیستم (وهرام) ماه، خوش ترین روزها برای ازدواج بود. و از این روز، ازدواج‌ها مخصوصاً روز اول یا روز بیستم برگزار می‌شد، اما روز دهم ماه نیز برای ازدواج خجسته روزی بود. ایرانیان دوره باستان ازدواج‌هایشان را چگونه برگزار می‌کردند؟<sup>۱</sup>

## جشن عقد و عروسی

چنانچه گذشت، عشق در این آثار همه جا به ازدواج می‌انجامد. ازدواج‌ها معمولاً با رضایت پدر و مادر و مطابق آین و کیش برگزار می‌شود. اغلب اوقات موبدان در نقش عاقد ظاهر می‌شوند مراسم عقد معمولاً در منزل دختر صورت می‌گیرد و سپس داماد، عروس را به خانه‌ی خود می‌برد. ازدواج همراه با رسوم و آینی خاص صورت می‌گرفته است. برخی از آن سنن از این قرار است؛ پسر را برای اثبات شایستگی اش برای ازدواج، تحت آزمون‌های جسمانی و روحانی قرار می‌داده اند. در ماجرای ازدواج گرشاسب در گرشاسب نامه، این گونه آمده است:

در روم پادشاه نامداری بود که دختری زیبا روی و با فر و هنری داشت. شاهزادگان بسیاری به خواستگاری این دختر آمده بودند. ولی نه پدرش آن‌ها را می‌پذیرفت نه دختر، و این موجب شده بود شاهان از وی

برنجند. به همین خاطر شاه روم برای اینکه بهانه‌ای برای رد خواستگاران داشته باشد، دستور داد کمانی از آهن بسازند که وزنش از پنجاه من بیشتر بود و زهی از زنجیر داشت و آن را در گوشه‌ی کاخ آویخت و پیمان بست که هر کس بتواند این کمان را بکشد، داماد وی خواهد بود. از آن سو گرشاسب که از یافتن همسری سزاوار ناکام مانده بود، بر آن شد که برای جستجوی بیشتر سفر کند و از قضا وصف دختر شاه روم و شرط ازدواج با او را از زبان «پیک رومی» می‌شنود. او با شنیدن این سخن شادمان به سوی «رومیه» محل اقامت شاه روم و دخترش رهسپار می‌شود و موفق می‌شود سه بار به نرمی کمان را بکشد و برای بار چهارم، کمان شکست و گرشاسب آن را پیش شاه انداخت. شاه روم دست دختر را در دست گرشاسب می‌گذارد و از آن‌ها می‌خواهد تا بی درنگ کشورش را ترک کنند.

میان عاشق و معشوق معمولاً زنی و به ندرت مردی پیغام رسانی می‌کرده است. خواستگاری کننده با شرایط خاصی انتخاب می‌شد دختر و پسر دست همدیگر را می‌گرفتند و پیمان وفاداری می‌بستند. در خواستگاری، رسم رونما گرفتن مادر عروس از پدر داماد برای دیدن عروس معمول بود. مراسم عقد گاهی چند هفته طول می‌کشید. رسم ثبت آنچه در ضمن عقد رد و بدل می‌شود رواج داشته، مراسم مفصلی همراه با «می و رود رامشگران» بر پا می‌شده است دختر گاهی رأی خود را در انتخاب همسر بر والدین تحمیل می‌کرد و اخذ تصمیم نهایی بر عهده دختر قرار می‌گرفت و ملاقات‌های آشکار و پنهان د وطرف قبل از

عقد و ازدواج بین طرفین وجود داشته است». <sup>۱</sup> اوستا درباره‌ی آینه‌ای که همراه ازدواج برگزار می‌شده است، ساكت است. مؤلفهای روایات زرتشتی، تنها این اهمال را کرده اند که جزییات این رسم را به ما انتقال نداده اند، و بی‌گمان، برای آن این کار رانکرده اندکه جزییات، بیشتر از آن که به احکام سنگین و احکام شرعیه‌ی جامعه مذهب ارتباط داشته باشد، به گنجینه‌ی خرافه‌های عوام ارتباط داشته است. از این‌رو، مردم باید به چشم یگانه و دیعه دار این رسم‌ها و عادت‌ها نگریسته شوند. در واقع، باید کوشش به کاربریم که شواهد و آثار این رسوم و آداب گذشته را نزد توده مردم، میان انبوه اعتقدها و خرافه‌هایی که توده‌ی مردم از پدران و نیاکانشان به ارث برده اند بازباییم و بیرونشان بیاوریم.

آینه‌ای ازدواج مزدایی بدین‌گونه برگزار می‌شد: «عروس و داماد که رویه‌روی یکدیگر نشسته‌اند، با پرده‌ای از حریر موصلى که آن دو را از هم پنهان می‌دارد، از یکدیگر جدا می‌شوند، در صورتی که از زیر دست در دست یکدیگر دارند. آن‌گاه طاقه‌ای از حریر موصلى در پیرامونشان گستردۀ می‌شود که سرهایش، به هم، دو گره خورده است» (پارچه‌ای که زن و شوهر آینده را از یکدیگر جدا می‌کند، به معنی این است که می‌خواهند پیوند زناشویی ببندند. و گره مظہر محبت شوهر و زنی است که هیچ چیز رشته‌ی آن نخواهد گستست) «دستور»، در خلال تلاوت اهونه Amsaspands Ahuna Vairyo به یاد هفت امشاسپند قطعه‌ی ریسمانی را هفت بار به دور کمر عروس و داماد می‌پیچد. در دور هفتم، طناب باز هم هفت بار به دور دست‌های بر هم نهاده زن و شوهر گره زده می‌شود. در ظرفی که چندان گود نیست، بخور روی آتش می-

سوزد. ناگهان پرده‌ای که روی سر عروس و داماد بود، به زمین انداخته می‌شود. عروس و داماد دانه‌های برنجی را که در دست دارند، به سوی یکدیگر می‌اندازنند. آن که دانه‌های برنجش را، پیش از دیگری، بیندازد مهربان‌تر خواهد بود. این امر به منزله‌ی علامتی است که مایه‌ی کف زدن ممتد حضار می‌شود.

هنوزهم که هنوز است، این رسم را در ایران شرقی می‌بینیم. در شغنان Soma –Shughnan تاجیکستان، پدر و مادر نو عروس به سوی پدر و مادر داماد آرد می‌افشانند. در همه جای تاجیکستان، چون «خلیفه» تلاوت دعای آیین نکاح را به پایان برد، به دست پدر و مادر عروس، آرد جو، یا دانه‌های چاودار یا لوبیا برشانه‌های پدر و مادر داماد افشانده می‌شود.

در بمبهی، در این هنگام، دو دستور، یکی پشت سر شوهر، و دیگری پشت سر زن، جای می‌گیرند و دعای خیری می‌خوانند که منتخبه‌ای از خرده اوستا است و اشیرود Ashiwad خوانده می‌شود.

دستوری که سالخورده تر است، دعای خیر ذیل را می‌خواند: «خداؤند که برهمه چیز دانا است فرزندان و نوادگان بسیار به شما کرامت فرماید و زندگی دراز، قلب رئوف و دست کم صد و پنجاه سال عمر به شما ارزانی بدارد!» سپس، دو نفر یکی در کنار شوهر، و دیگری در کنار زن، جای می‌گیرند. دستوری که آیین نکاح را به جای می‌آورد، ابتدا از آن که در این میان نماینده پدر است می‌پرسد که ازدواج به رضای وی صورت می‌گیرد یا نه و «در حضور جمعی که در فلان شهر (به تصریح روز و ماه و سال شاهنشاه یزدگرد) گردآمده اند، به حسب رسوم و قوانین

مذهب مزدا رضا دارد که این زن را، بر مبنای وعده‌ی پرداخت دو هزار درهم نقره‌ی ناب و دو دینار طلای سرخ به عیار شهر نیشابور، به او به حباله نکاح این جوان در بیاورد یا نه؟» در صورتی که جواب این سوال مثبت باشد، دستور از نماینده پدر نو عروس می‌پرسد که «وعده داده است که فرزند خانواده اش را تا پایان روزگار، با اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و پندار نیک، به همسری، فلان بدهد یا نه» (و در همینجا است که نام شوهر را به زبان می‌آورد). و اگر باز هم جواب مثبت باشد، دستور روی به عروس و داماد می‌کند و چنین می‌گوید که «هر دو رضا داده اید که به موجب وعده‌ی خودتان تا پایان زندگی به راستی و درستی رفتار کنید؟» - عروس و داماد می‌گویند که: «آری، رضا داده ایم». این آیین‌ها که وارو *haθēvarō* خوانده می‌شود، اصل و اساس کار است. و چنان که دیدیم، عبارت از نهادن دست نو عروس در دست داماد است. این دست، دست راست است و برای این کار، عروس و داماد می‌بایست، در صدر مجلس، به روی تخت بنشینند. این رسم، در عصر ما هم، در میان مردم مسلمان ایران، به عنوان «دست به دست دادن» رایج است و برای حصول به این منظور، پدر داماد، با یکی دیگر از بستگان او، دست عروس را در دست داماد می‌گذارد و بر دوش های زن و شوهر جوان مشتی سگه‌ی طلا یا نقره و مشتی نقل و نبات شاباش می‌کند. ایرانیان پیشین، در آن لحظه، به سلامت نو عروس و تازه داماد باده می‌خوردند: در میان زرتشتیانی که در ایران مانده‌اند، «به روز برگزاری آیین، پدر و مادر و دوستان داماد به خانه عروس می‌روند و در خانه‌ی عروس به آنان مربتا و شربت داده می‌شود. آن که سالخورده تر است از دختر می‌پرسد که رضا دارد آن جوانی را که خانواده اش برگزیده است به شوهری بپذیرد یا نه؟ اگر دختر جواب مثبت بدهد، گروه نماینده‌گان به گروه

نمایندگان عروس می‌پیوندند و به خانه پسر برمی‌گردند. چون همه نشستند، دستور در برای پسر می‌ایستد و به زیان دری (لهجه پارسی یزد) با وی سخن می‌گوید. دختر کمی دورتر، به بانوان موکب درآمیخته است و نمی‌تواند خطابه ای را که مراد از آن دعوت پسر جوان به پیروی احکام خدا و پیغمبر شریعت است، اقامه سپه و عده نمایز در شباهه روز، و مشارکت در همه‌ی جشنها (جشن‌های خرد و فرشت)، و ایفای تکالیف خود در قبال پدر و مادرش ... چیزهای دیگر است، بشنوید... سپس، پیش نماز، دعای توبه می‌خواند، به ستایش اورمزد می‌پردازد و از درگاه وی برای سرتاسر زمین خیر و برکت خواستارمی‌شود. آنگاه، از پدر دختر می‌پرسد که رضا دارد وی را به جوان حاضر بدهد یا نه. در صورتی که جواب مثبت باشد، از جوان می‌پرسد که مصمم است این دختر را به زنی بگیرد یا نه. و چون به این سؤال هم جواب داده شد، عروس و داماد، دست در دست، سه بار به دورآتش افروخته چرخ می‌خورند. در ضیافتی حضور می‌یابند و مهمانان از هم جدا می‌شوند.<sup>۱</sup> و انگهی، گزارش ذیل گزارش ازدواجی است که طبق آیین ایرانی در بمبئی برگزار شده است: که متن آن از روزنامه‌ی مزدایی و هندی راست گفتار برگرفته است: «آیین ازدواج با ورود هفت شاهد که چراغ به دست داشتند و پارسی پای به سن کهولت نهاده ای راهنمایشان بود، آغاز شد. این هفت تن، در پیرامون مادر بزرگ پدری عروس حلقه زدند. آنگاه، ریس گروه به صدای بلندی که همه حضار بشنوند، پرسید: گلنار اردشیر گشتسب (دختری که نامزد شده بود) کجا است؟ به این سوال جواب داده شد که برای گل

۱. مظاہری، ۱۳۷۳، من ۶۷.

چینی به حیاط رفته است، و تکرار همان سوال مایه‌ی این اطلاع شد که این بار سرگرم بافتن است - هفت سوال دیگر هم به همین گونه به میان آمد و این جواب‌های سربالا و آمیخته به استهzae را به بار آورد که دختر برای فروش پارچه‌ای که باfte بود، به بازار رفته، برای پختن نانش به سر تنور رفته است و برای چیدن انار به باغچه رفته است... و یا پی کار فلان کار شده است. در سوال هفتم، دختر که لباس سفید به تن کرده بود، پدیدار شد و همین قدر جواب داد: «اینجا هستم» همینکه نامزد به درون آمد، گفتگویی آغاز شد. سالخورده ترین شاهد، پشت سر هم به هفت شاهد دیگر روی کرد و پرسید که جواب نامزد را شنیدند یا نه؟ شهود گفتند که شنیده‌اند. آنگاه به سوی نامزد برگشت و گفت: «ازدواج با... ایرانی (داماد) را می‌پذیرد؟» و چون دختر جواب مثبت داد، از شهود پرسید که گفته‌ی دختر را شنیده‌اند یا نه. همه‌ی شهود، باز هم به صدای بلند جواب دادند که شنیده‌اند - آنگاه روی به عروس کرد تا بداند چه کسی ولی او است. دختر گفت که پدرش ولی او است. سخنگو و شهود به پدر دختر نزدیک شدند و پرسیدند که دخترش را، پیش از آن، به خواستگاری دیگری نداده است؟ و اکنون، به رضای خاطر، نخستین بار، به شوهر می‌دهد یا نه؟ پدر به همه این سوال‌ها جواب مثبت داد. سپس، داماد و پدر عروس، روبروی یکدیگر، روی فرش هایی نشستند. پدر زن با دست راست خود، مشتی آجیل «مشگل گشا» - مرکب از بادام و خرما و کشمش و گردو و انجیر و چیزهای دیگر برداشت و دست چپش را در دست داماد نهاد. یکی از بستگانش (برادر یا اگر برادر نبود، کسی دیگر) دست هایش را دراز کرد و، بالای سرایشان دستمالی از ابریشم به رنگ برگ درخت موز نگه داشت که محتوى یک مقراض و یک دانه انار دست نخورده و یک دانه تخم مرغ و مرتبای خشک بود. سپس، در مجرم،

آتشی آوردند که معجونی از چوب صندل و چندین گونه عطر تیز ترش کرده بود.

پس، آن سنن و رسوم ایرانی که در سورات Surat و بروج Broach و بمبئی و جاهای دیگر دیده می شود، جز سنن و رسوم ایران دوره‌ی ساسانیان که زبان توده مردمش، در قرن هفتم، زبان پازند بوده است، چیزی نمی تواند باشد. و اطمینانی که در این زمینه داریم و این رسوم و سنن را به موجب آن رسوم و سنن دوره‌ی ساسانیان می دانیم، بیشتر از هر چیز دیگر زاده‌ی این است که هنوز هم در برخی از دره‌های نسبتاً دور افتاده باکتریان علیا - بلخ علیا - آیین‌هایی دیده می شود که درست همانند آیین‌هایی است که در گجرات برگزار می شود.<sup>۱</sup>

بعد از اینکه منجمان و اختر شناسان، وقتی مبارک را برای عقد و عروسی معین می کردند جشن عروسی با حضور جمعیتی انبوه با تجملات بیکران برگزار می شد. در مراسم عروسی معمولاً جایگاهایی را آذین می بستند و پری رویان را در آن آذین‌ها می نشانندند بزرگ ترها گوهر و عنبر می افشارندند و کوچک ترها فندق و شکر نثار می کردند، هوا سرشار از بوی عنبر و عود می شد رامشگران و رودسازان بی شماری گرد می آمدند. سراهای سرشار از دیبا و وشی<sup>۲</sup> های رنگارنگ، در و دیوار و بوم آستانه هم، مزین به نقاشی چینی گونه‌ای می شد. مراسم عروسی برای بزرگان و شاهزادگان با بریز و پیاش های بی اندازه‌ی شاهانه همراه بود. از نثار گنج و فرش و سنگ‌های قیمتی گرفته تا دست به دست گشتن جام

۱. بر.ک: همان، ص ۶۹، بالتفصیل.

۲. نگارین کردن جامه و آراستین و نیکو نمودن.

ها و حضور مه پیکران و غوانی و پایکوبی و نواختن سازها و حضور خوبرویان تُرك و غلامان دلنواز که به راستی داد خوشحالی و شادمانی را به تمامی می دادند.

آنها در این مراسم، تمامی کوی و بوزن را غرق گوهرها و دیباها رنگی گوناگون می کردند. گنبدها را آذین می بستند و حتی استران و اشتران را نیز با دیباها رنگین از سرتا به دم به گوهر مرضع می کردند. زیبا رویان می بایست مهد زرین را به قصر داماد ببرند. بزرگان با طبقهای پر از گوهر برای تقدیم نثار می آمدند. تبیره زنان صدای کلوس و جرس ها را به صدا در می آوردن و همهی زمین غرق در شادی و سرور بود.

در منظومهی خسرو و شیرین بعد از این که مهر شیرین به مداری آورده شد:

که خوارازمشک آن آرایش انداخت  
سراسر سرخ موى و زرد خمال  
همه زرین ستام و آهنین سم  
که دوران بودبار فتارشان لنگ  
همه دُر در کلاه و حلقه در گوش  
چو سنگ آکنده ازلؤلؤی شهوار  
ز صد بگذر که پانصد بیشتر بود  
به هر طاووس در کپکی بهاری  
ز بهر خاص او ترتیب کرده  
هوارا موج بیرق رنگ داده  
قصب های شکر گون بسته بر ماه  
ز خال و لب سرشته مشک با قند

شهزاده هر عروسی آرایشی ساخت  
هزار اشتار سیم چشم و جوان سال  
هزار اسب مرضع گوش تا دو  
هزار استرستاره چشم و شب رنگ  
هزار از ماهرویان قبا پوش  
زنندوق خزینه چند خراوار  
زمفرش ها که پر دیبا و زر بود  
چوطا و وسان زرین ده عماری  
یکی مهدی ب زر ترکیب کرده  
زمین را عرض نیزه تنگ داده  
شکر ریزان عروسان بر سر راه  
پریچهره بتان شوخ و دلبند

به هرگاهی که شد چو توبهاری<sup>۱</sup>  
شنهنشه ریخت در پایش نشاری  
در داستان همای و همایون، در مورد آیین مربوط به تزیین مکان  
عروسوی آمده است:

بیاراست ایوان افراستیاب  
گرفتند در خز و دیباي چین  
به دیباي رنگین و خلخال زرد  
مرضع به گوهنوز سرتا به دم  
نهان در جواهرز سرتا به پاي  
چو طوطی شکر خای شیرین سخن  
به زرینه مهدش به چین آورند  
همه خاک چین گشت مشک تtar  
چو کبک دری جلوه گر در چمن  
شکر گون قصب بسته بر طرف ماه  
به هر برج با آفتابی مهی  
چو خورشید با خنجری زرنگار  
شهان شمع های معنبر به چنگ  
برانگیخته بوردریا گذار  
بر آن قبه سیمین بران چو ماه  
جرسها به جنبش در انداخته

ز بهر عروسوی شه کامیاب  
بفرمودتا شهر و صحرای چین  
هزار اشترا کوه کوهان نر  
هزار استر خوش رو خارسم  
هزار اسب که کوب پولادخای  
هزار آتشین روی سیمین بدن  
فرستاد کان ماشکین برند  
چوشد چین زلف بتان مشک بار  
سرایی تذروان طوطی سخن  
قصب پوش خوبان زرین کلاه  
به هر عرصه ای با سپاهی شهی  
چو جمشید باجامگوهنگار  
بزرگان طبقه های گوهربه چند  
خطایی نژادان تازی سوار  
زده قبه ها بر کرانه های راه  
تبیره زنان کوس بنواخته

مرقع شده دلچ چرخ بمنفس  
ز باغ سمن زار تا قصر شاه  
زده صفت پری چهرگان چو ماه  
رساندند ماه ختن رابه چین  
گرفتند برشاه و ماه آفرین  
همه خاک چین نافه مشک بود  
تو گویی ز بس گوهر تابناک<sup>۱</sup>  
در ویس و رامین در مورد جشن عروسی ویس و رامین این گونه  
آمده است:

پری رویان برآذین ها نشستند  
مهانش فندق و شکر فشاندند  
چو ریگ اندزمینش گوهرین بود  
ز بس رامش گران و رود سازان  
همی تابید صدزهره ز هر بام  
ز بس زیور چو گنجی شایگان بود  
ز بس اختر چو چرخ آسمان بود  
درودیواروبوم و آستانه  
نگاریده به نقش چینیانه  
ز زیبایی چو روی دل فروزان<sup>۲</sup>  
ز خوبی همچوبخت نیک روزان  
مدت عروسی یک هفته و گاهی چندین ماه طول می کشد  
همه بودند مهمان نزد ویرو  
در آن سور و عروسی پنج شش ماه  
نشسته شادمان در کشور ماه<sup>۳</sup>  
این ابیات علاوه بر اینکه نشان می دهد که این سور و عروسی مدت  
زیادی به طول می انجامید، نمایان می سازد که مردان و زنان در این

۱. خواجو، ۱۳۷۱، ص ۴۴۱.

۲. فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۸۴.

۳. فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۶۲.

مهمنی‌ها، جدا از هم به شادمانی می‌پرداختند. جشن عروسی قوانین و ضوابط مربوط به خودش را داشت ولی شواهدی هست که نشان می‌دهد بعد از اتمام جشن عروسی نیز عروس و داماد باید ضوابط و آداب و سنتن خاصی را رعایت می‌کردند؛ مثلاً عروس و داماد چند روز از حرم بیرون نمی‌آمدند، چنانچه در مورد همای و همایون و خسرو و شیرین نیز این آداب وجود داشت. در این احوال خیناگران و نوازندهان لحظه‌ای از نواختن ساز و چنگ و نوش و سرور و شادی باز نمی‌ایستادند. بعد از سپری شدن این مدت، زوج‌ها، خویشتن را به آب و مشک و گلاب می‌شستند و جامه‌ی تازه می‌پوشیدند سپس به نیایش خانه‌ها می‌رفتند و شروع به ستایش ایزد یکتا می‌کردند که دور دوری آنها را به سر آورده بود.

خدا را آفرین از سر گرفتن  
نیایش خانه را ترتیب کردند  
نشد رنگ عروسی تا بیک ماه<sup>۱</sup>  
خرامان گشت بازرنینه خلخال  
صنوبررا به زیور در گرفتند  
پرستشگه به سجده نقش بستند  
نشد نقش و نگار از دست دلخواه  
نمی‌رفت از دماغ دلنوازان<sup>۲</sup>

زنوشین خواب چون سربر گرفتن  
به آب اندام را تأدیب کردند  
ز دست خاصگان پرده شاه  
سحرگه چون تذروآتشین بال  
چونرگس سرزیستر بر گرفتند  
به مشک و آب گل تن را بشستند  
نگارین لعبتان راتابه یک ماه  
خروش رود و بانگ نغمه‌سازان

۱. نظام، ۱۳۷۶، من ۲۳۶

۲. خواجه، ۱۳۷۰، من ۶۷۶

احتمالاً ازدواج «برآین» که در هر پیوند زناشویی گفته شده متأثر از عصر اسلامی است هر چند در ایران باستان هم رواج داشته است همچنین رسم خواندن «گنج» و «خواسته» بر عروس از رسم خواندن اقلام مهریه در اسلام نشأت گرفته است<sup>۱</sup>

نکته ای که تأثیرپذیری امر عقد و ازدواج را از آنديشه عصر اسلامی نشان می دهد مربوط به ماجراي عقد گل و نوروز است. وقتی قيسر روم «گل» را بنا بر آين کشور خویش و بر اساس کيش عیسوی به عقد نوروز درمی آورد و با مهد زرین گل را به خلوتگاه نوروز می رساند. نوروز در همان لحظه، بنا بر دین احمدی عقد نکاح را تجدیدمی کند.

به دین احمدی و کيش تازی ... به آين بزرگان حجازی  
گل شيرين شمايل را به کابين ... به خسرو<sup>۲</sup> داده مچو جان شيرين<sup>۳</sup>

بعد از گرفتن قول ازدواج، دو طرف با هم عهد عقد می بستند. عقد توسط موبید و روحانی دینی بسته می شد. در سام نامه، در ماجراي عقد و ازدواج سام با پريدخلت، عقد و کابينی، بنا بر رسم و آين کيامورثی بسته شد.

بدان رسم و آين بستند عهد ... در ايوان جمشيد بنها德 مهد  
پس آنگه گرفتش بلورينه دست ... به رسم کيامورثی عقد بست  
چوشد بسته کابين آن دلگشای ... فرستاد سامش به خلوتسرای<sup>۴</sup>  
جواب شيرين به خواستگاري خسرو بدینگونه است؛

۱. حميديان، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲.

۲. شاهزاده نوروز مراد است.

۳. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۶۷۰.

۴. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۱۲۱.

تو را بایست پیری چند هوشیار گزین کردن فرستادن به این کار  
مرا بردن به مشهد خسروآیین شسبستان را به من کردن نو آیین  
چونم شیرین سواری زینی ارزد عروسی چون شکر کاوینی ارزد  
درخواست شیرین این است که باید بنابر رسم و آیین و با عقد و

کابین مرا به شسبستان خویش ببری.

همه گرد از جبین ها برگرفتند بر آن شغل آفرین ها برگرفتند  
گرفت آنگاه خسرو دست شیرین بر خود خواند موبید را که بنشین  
سخن رانقش برآیین او بست بر رسم موبدان کاوین او بست  
چومهرش را به مجلس خاصگی داد درون پرده‌ی خاچشن فرستاد

همان طور که پیش تر ذکر شد، پایبندی به مراسم عقد و ازدواج نزد ایرانیان از اهمیت بسیاری زیادی برخوردار است. در ماجراهی گرشاسب، و دختر شاه روم، در اولین بزخورد آن دو همه چیز مهیا بود، یاری در مقابل نشسته و مجلس بزمی آراسته و می و مل و نقل در گردش بود جز اینکه: به یک چیزشان طبع رنجور بود که انگشت از انگشتتری دور بود

با توجه به بیت فوق دو نکته دریافت می شود؛ نخست، این که اعتقاد مصرانه و پافشاری ایرانی ها نسبت به این مسأله که حتماً باید از طریق مشروع و بنابر آیین و رسوم عهد بسته شود. دوام اینکه نشان عقد در آن زمان حلقه‌ی انگشتی بوده که باید به نشان و فادری در دست هم می کردند، چنانچه در عصر حاضر نیز چنان رسمی متداول است. این

۱. نظام، {بی تا}، ص ۳۰۸.

۲. یعنی چون خسرو مهر وجود شیرین را به سبب کاوین مخصوص خود ساخت او را به حرم خاص خودش فرستاد.

۳. معان، ص ۳۸۶.

۴. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۲۱۴.

نشان در کشورهای دیگر متفاوت است، مثلاً در کشور هندوستان گردنبندی به نشان عقد برگردن می‌کردن.

برای ایرانیان بسیار مهم بود که عقد مطابق با آداب و سنت ایرانی بسته شود آنها عقد دیگر ملل را به رسمیت نمی‌شناشند و به نظر آنها عقدی درست و صحیح محسوب می‌شود که بر طبق سنت ایرانیان بسته شود. به همین دلیل عقدی که میان گرشاسب و دختر شاه روم بسته می‌شود عقد درست به حساب نمی‌آید و گرشاسب بعد از بازگشت به ایران این عقد را تجدید می‌کند و بنابر عادت ملوک عجم عقد و نکاح می‌بنند.

برآین آن روزگار نخست زرباز بستند عقدی درست<sup>۱</sup>

در داستان همایون، همایون که دختر فغفورچین است در سرزمین چین، به رسم ملوک عجم و بنابر رسم و آیین شاهانی ایرانی، به عقد همای درمی‌آید و آنها با مهریه‌ای معین به طریق حلال به هم می‌رسند.

پس آنگه گرفتش بلورینه است به رسم ملوک عجم عقد بست

به مهری معین به دینی درست رخ خاطر از گرد آنده بشست

که بی عقدش آن مهر خمی پرست چو عقد ثریا نمی داد دست

همه موبدان در نماز آمدند همه بخردان مرح ساز آمدند

چوشد بسته کلین آن دلگشای فرستاد شاهش به خلوت سرای<sup>۲</sup>

در مورد عقد بستن بهزاد و پریزاد در منظومه گل و نوروز اینگونه

آمده است:

به رسم موبدان بگرفت دستش معین کردمهر و عقد بستش

پس آنگه شد به بستان مست و مدهوش شرابی نوش کدداز چشمی نوش

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۴۴۲.



در مورد ازدواج شروین با سلمی در همین منظومه چنین آمده:  
 پس آنگه کرد جشنی خسروانی      به آیین ملوک باستانی  
 به کابین دادسلمی را به شروین<sup>۱</sup>      بزد بر برج ماه اورنگ پروین<sup>۱</sup>  
 از آنجا که دختر هنگام ازدواج، بیش و کم، به فرزندی خانواده شوهر  
 پذیرفته می شود. {به این معنی که برای آن پای در این خانواده می نهد  
 که عضوی از اعضای خانواده شود}، باید به اقتدار دودگ سردار-dudag-  
 sardar (دوده سالار Pater familias) گردن نهاد. پیش از این  
 ازدواج، در زیر «سرداریه» (اقدار Potestas) پدر خود بود. اگر اکنون،  
 برای آن که از همه امتیازهای ازدواجی توانمندانه - شاه زنانه -  
 (padixsayiha) بخوردار شود، باید کاری کند که به فرزندی پدر  
 شوهرش پذیرفته شود: دختر، به موجب ازدواج خود، به زیر اقتدار «پدر  
 خانواده» تازه اش می رود. در صورتی که پدر شوهر بمیرد. شوهر، در آن  
 واحد کدگ خودای kadag -xwaday و سردار sardar می شود و  
 گذشته از اقتدار شوهری، اقتدار پدری خانواده هم بر وی پیدا می کند.  
 خواستگار، برای آنکه دختر را به زنی بگیرد، موظّف است پدرش را به  
 نزد پدر عروس آینده بفرستد، به این منظور که پیشاپیش توافق حاصل  
 آید و این رسم که از لوازم ازدواج کامل است به جای آورده شود. برای  
 این کار، خواستگار هدیه ای «به رضای خاطر» به پدر دختر می دهد.  
 کاتب چنین می نگارد: «بدین گونه، فلان (شوهر) که از... پدر دوشیزه،  
 خواستگار دخترش شده است و موافقت وی را «در این زمینه» به

دست آورده است، دوشیزه ... را به موجب قوانین شرع، به واسطه‌ی هدیه‌ای که به طیب خاطر داده شده است و توافق متقابل با دوشیزه ... به زنی می‌گیرد...» و کودکانه خواهند بود که این هدیه را که به طیب خاطر داده می‌شود، «بهای زن» بپنداریم، زیرا که موضوع در اینجا، موضوع چیزی است که «به رضا و رغبت» داده می‌شود، و به زنان دیگر، هدیه‌ای است که داده می‌شود. در واقع، اقتضای رسم ایرانی این است که در هر گونه معامله‌ای، همیشه به واسطه‌ی هدیه (پیشکش) بتوان از لطف و مرحمت یکی برخوردار شد. پس، موضوع در اینجا، موضوع هدیه‌ای است که به پدر زن داده می‌شود، و ما، به حصر معنی، نمی‌توانیم این کار را جز به چشم نشانه رسمی بسیار کهن بنگریم که هنوز هم کافرها و برهمن‌ها نگهش داشته‌اند. و یادگار آن دوره‌ای است که زن خریده می‌شده است. وانگهی، اصطلاح «توافق متقابل با دوشیزه...» نشان می‌دهد که موضوع در اینجا موضوع معامله نیست. سخنان عروس و داماد هم نشان می‌دهد که ازدواج، در نظر ایرانیان، تا چه اندازه مفهوم معنوی و روحانی داشته و چه اندازه گراناییه بوده است. جوان درباره زن آینده اش چنین می‌گوید: در سراسر زندگی در منتهای وفا، بانوی خانه (کدگ بانوگ kadag- banug) نگه خواهمش داشت. و به عنوان شوهر و صاحب اختیار همیشه و به اندازه وسع و استطاعت خویش، خوراک و رخت و پوشانش خواهم داد. بچه‌هایی را که بزاید، فرزندان شایسته خود خواهم دانست.

نو عروس قول ذیل را می‌دهد: «در سراسر زندگیم کاری خلاف اخلاق (یعنی خلاف خوی آریایی و نجابت = erih)، خلاف وظیفه، خلاف دابهای ازدواج، خلاف یگانگی (ewganagih) و تکالیف فرمان برداری و اخلاص در حق او... (شوهرم) نخواهم کرد». و این نمونه‌ها، خود به خود،

نشان می دهد که در شاهنشاهی دودمان ساسانی نمی توانیم حتی تصویر «معامله» را هم به خاطر خطور دهیم.

نکته‌ای که شایسته‌ی توجه و درخور التفات است، ناچیز بودن جای پول در قباله نکاح و روش خود دارانه‌ای است که در بررسی این مسأله در پیش گرفته شده است. چنین می‌نماید که نویسنده‌گان قباله این مطالب را، به قصد به دست اهمال سپرده‌اند و بدین گونه مسأله پول مسأله‌ای درجه دوم شده است. درواقع، کاتب قباله پس از آنکه از رضای عروس و داماد آینده، تمایل ایشان به ازدواج با هم، عهد هر دو در زمینه پاس داشتن احترام یکدیگر و «درست پیمان» بودن در قبال یکدیگر تا پایان زندگیشان – سخن می‌گوید، به مسأله درجه دوم می‌پردازد و از پی آن چه نوشته است، چنین می‌گوید: «و عقد که بدین گونه بسته شده است، نامبرده فلان (شوهر) دوشیزه... را به حکم شرع زن خودکرد و (شوهر)... پس از آنکه وی را به موجب شرع و به موجب عقد نکاح به تصاحب آورد، چنین مصلحت دانست... که برای زن نامبرده... سه هزار درهم پول رایج در این شاهنشاهی برگیرد». و آن گاه چنین اعلام داشت: «از همه آن دارایی که دارم، از همه‌ی آن املاک که به دستم بباید، از همه آن املاک (که از تاریخ امروز) بخرم، و به همین گونه از همه آن املاک و اراضی که ممکن است به فروش برسانم. یک سهم متشاع از دو سهم برای نامبرده‌ی... دختر... بر خواهم داشت و کاری خواهم کرد که حق کامل برخورداری از اموال و املاک پیش گفته را داشته باشد، به نحوی که چون خودش یا کسی از جانب وی بباید و (سهم مذکور) را، به هر بیانه‌ای که باشد، از من خواستار شود، درست و دست نخورده و بی

هیچگونه قصوری، به او باز پسش بدهم». <sup>۱</sup> پیمان عقد را موبدان می-نوشتند و به امضای گواهان، آن ورقه، قباله‌ی عروسی می‌گشت. در نوشته‌های پهلوی که دستور جاماسب منوچهر آسانا جمع آوری کرده است عقدنامه یا قباله‌ای به عبارت زیر می‌باشد:

### به نام اوهرمزد

۱. «در ماه بهمن سال ۶۲۷ که با اوآخر بیستم جلوس یزدگرد شاهنشاه بود شتر پار نبیره اعلیٰ حضرت پرویز خسرو پور در روز خجسته و پاک دادپون متر هنگامی که ارجمند ترین از مردم نیک انجمن شده بودند. اردشیر نام پور بهمن از مردم شهر هرمزد در بلوك کرمان به همسری پذيرفت دوشيزه‌ی آزاده به نام خورشید دخت قباد که از مردم یزد می‌باشد به اين ترتيب دوشيزه‌ی نام بزده که تا کنون در فرمان هيج (شوهری) نیامده بود و اينک برای ادامه‌ی نژاد و به خشنودی همه افراد خانواده در فرمان و سرداری اردشیر (به رتبه‌ی شاه زن) و پدر او، به رتبه‌ی عروس در آمد.
۲. و به این ترتیب اردشیر نام بزده با آزادی اراده، بخششی را که از پدر خورشید یافت با رضامندی و هم دینی خورشید او را به شاه زنی خویش پذيرفت.
۳. و همچنان قباد پدر خورشید نام بزده او را به صورت يك بخشش پاک به اردشیر نام بزده داد که همسر شاه زن او به اصول (هومت و هوخت و هورشت) بشود.

۴. و به این ترتیب دوشیزه خورشید به خشنودی دل پذیرفت و پیمان بست که تا آخر زندگی از وظیفه‌ی خانه داری و مهر و اطاعت و وابستگی به اردشیر نام برده، چنانچه در آیین آریایی و دین بهی فرمان شده است خواهد گذشت.

۵. و اردشیر پیمان بست که تا آخرین نفس زندگی (دوشیزه خورشید) را همسر محبوب و بانوی خانه بداند و خوراک و جامه برای او فراهم سازد و جامه‌ای که او را می‌پوشاند باید به اندازه‌ی توانایی و استطاعت باشد او نیز پیمان بست که او را گرامی دارد و با سمت شوهری نگهبان او باشد و فرزندانی که از او بشوند فرزندان آزاد خویش بداند.

۶. و گذشت بر این (یعنی پذیرفتن فرزندان و نگهداری و دادن نفقة و غیر) اردشیر نام برده پس از آن که (خورشید را) به همسری یافت دارایی زیر را به او بدهد.

۷. اولاً اردشیر بهمن، نیک دانست که به پیمان راست و به عنوان علاقه و محبت به خورشید نقد سه هزار زوزن سکه‌ی سیمین مرقق کشور با جواهری که نیز به بهای سه هزار زوزن باشند بدهد و دوم از مجموع دارایی پا برجا که اکنون در تصرف اوست و آن چه در آینده به تصرف او خواهد امد و مالک آن بشود و بتواند بدون مانع به هر که بخواهد بدهد یک نیمه را به خورشید یا نماینده‌ی او واگذارد و چون خورشید را رسماً مالک آن قرار دهد و هر گاه خورشید یا

نماینده‌ی او تقاضا کند بدون چون و چرا و بدون طفره و خودداری تحويل بدهد.

۸. خورشید نام بردۀ در این پیمان تمک دارایی چه از ملک و چه از نقد و جواهری که به قیمت سه هزار زوزن باشد پذیرفت و نسبت به آن رضایت دارد.
۹. و قباد پدر خورشید نام بردۀ از جانب او (خورشید) دانک یعنی وکیل شد و خورشید این قرارداد را بدون ایراد پذیرفت و چیزی افزون نخواست.

۱۰. و برای رسیدگی به این کار و شرایطی که در قباله عروسی درج شده اند من پشوتن دارا، به اینجا آمدم که بنا بر ادای وظیفه بپرسم و بررسی نمام (و پس از پرسش و بررسی دانستم) که این (عقد نامه) صحیح و به رضایت طرفین نوشته شده و من پشوتن دارا، در حضور رستم شاهپور و طهماسب و آذرگشسب بر آن گواه شدیم (و امضاء کردیم) چنین است مهریه گواهی و نوشته و رسامندی طرفین یعنی میان اردشیر بهمن و قباد که پدر خورشید و وکیل او می باشد امضاء رسید و مهر شد و در حضور پشوتن دارا و رستم شاهپور و تهماسب آذرگشسب انجام رسید».<sup>۱</sup>

### مهریه

چنانچه از متن این قباله دریافته می شود، برای زنان مهریه مقرر می داشه اند که نه تنها شامل مبلغی و میزانی از طلا و جواهر در زمان عقد

ازدواج بوده بلکه به اموال مرد در آینده نیز تسری می یافته است و عروس که به منزل شوهر می رفته است و سایلی را به عنوان جهیزیه به همراه می برده است. (حجازی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۹)

پس استنتاج ما در زمینه‌ی آنچه تا کنون از ازدواج ایرانی دیده ایم، به اختصار، به شرح ذیل است:

هنگامی که دوشیزه‌ای پانزده سالگی اش را به سر آورد، و به سن رشد رسید، پدرش مکلف است بی درنگ شوهری خوب برایش پیدا کند. اگر پدر مرده باشد، آن که به جای وی اختیار خانواده را به دست می گیرد - ارشد پسرانی که پایی به سن رشد نهاده اند، و درصورت نبودن چنین پسری، یا کسی که به موجب وصیت نامه برگزیده شده است، یا قیمتی که قاضی برگزیده است - باید دختر را شوهر بدهد. مجموعه‌های امثله و حکم مصلحت را در این می داند که دختر به مردی هوشمند و درس خوانده داده شود. خواستگار جوان، که به محض اتمام بیست سالگی اش می تواند زن بگیرد، به خواهش و تمدن، واسطه‌ای را به خواستگاری به نزد پدر دختر می فرستد. خواستگار مکلف است مهری به مبلغ معین، به زن جوان بدهد یا واگذارد. دختر می تواند به پدر خویش یا قیمت خویش بگوید که ازدواج با فلان را به ازدواج با هر کس دیگر ترجیح می دهد. و پدر نباید از در مخالفت درآید و وی را ناراحت کند. پدر نه حق دارد دخترش را به زور شوهر دهد، و نه حق دارد تصمیم هایی درباره‌ی مجازات وی بگیرد که رنگ اقتصادی داشته باشد، و مثلًاً درصد دختری که وی را از ارث بی بهره کند، زیرا که چنین می خوانیم؛ اگر دختری به زیر بار ازدواجی که پدرش خواسته باشد، نرود، باز هم باید

خرده مخارج لباس، درست مثل حصه‌ی ارشی که قانون مقرر می‌دارد، به او داده شود و درباره‌ی حقی که بر سهم عادی خود از میراث دارد، باید بگوییم که چنین چیزی حتی جای چون و چرا هم نمی‌تواند داشته باشد. دختر می‌تواند از اجازه‌ی پدر درگذرد، اما در چنان صورتی ازدواجش «مشروع» نخواهد بود. با این همه، در چنین صورتی هم پدر نمی‌تواند دخترش را بدیخت کند، زیرا که زن جوان حتی حقی را هم که بر ارث دارد، از کف نمی‌دهد، بدترین حادثه‌ای که ممکن است رخ بددهد، کاهش حصه‌ای است که باید از ارث ببرد.

### شکر ریزی

در لغت نامه‌ی دهخدا در تعریف آن اینگونه آمده است؛ کنایه‌ی از عروسی و سور است که در آن بر عروس و داماد نثار کنند شکر افسانی و ریختن نثار.<sup>۱</sup> رسمی بوده در جشن عروسی معمولاً بر سر عروس و داماد نشاری از زر و سیم می‌ریختند، این غیر از نثارهایی است که برای عروس و داماد به عنوان تحفه و هدیه می‌آوردند. شکر ریزی و نثار افسانی خاص موضع جشن و سرور بود. گاهی با شنیدن خبر مسترت بخشی از سوی معشوق، نثار زر و سیم همه جا را فرا می‌گرفت. این نثار گاه از طرف داماد در پای عروس و گاه از طرف پدر عروس بر سر داماد گاهی هم از طرف خانواده داماد بر سر عروس افسانده می‌شد. درباره‌ی همایون آمده؛ بدین رسم و آیین چوبلقيس عهد در ایوان جمشید بن‌هاد مهد برآن سرو سیمین دامان کشان شکر ریز کردند و گوهر فشان

ملک ریخت در پای آن گلعتزار<sup>۱</sup> به هر گام گنجی به رسم نثار<sup>۲</sup>  
در گرشاسب نامه بعد از این که گرشاسب، به همراه همسرش، دختر  
شاه روم، وارد ایران می‌شود و جشن عقد خویش را تجدید کند در آن  
حال که عروس و داماد بر تخت می‌نشینند اثربه، پدر گرشاسب چندان  
گنج و یاقوت و دُر نثار عروس و داماد می‌کند که آنها را غرق در گوهر  
می‌کند و یا زمانی که نریمان برای ازدواج با دختر شاه بلخ به بلخ می‌  
رسد به محض ورود او از در و دیوار بر سر او زر و دیبا و مینگ و گنج نثار  
می‌کنند.

## أنواع ازدواج

### الف) ازدواج درون همسری<sup>۳</sup>

رسمی است که بر اساس آن فرد، همسر خویش را با توجه به مسایل  
نژادی، قبیله‌ای، دینی ... انتخاب می‌کنند، بسیاری از شاهان ایران به  
منظور حفظ اصالت نژاد و نسب، با افراد خانواده خود ازدواج می‌کردند و  
این امر تا حدی پیش رفت که ازدواج با محارم را جایز شمردند.<sup>۴</sup>  
زناشویی درون همسری، تدریجاً دستخوش محدودیت‌هایی شد.  
چنان که در اکثر جوامع متمدن باستانی و جوامع ابتدایی کنونی، ازدواج  
پدر و دختر و یا مادر و پسر و یا برادر و خواهر را زنای با محارم، تلقی  
کرده و یا حرام شمرده‌اند.

۱. خواجه، ۱۳۷۵، ص ۱۴۶.

۲. Endogamy

۳. چنین وصلتی را خویدوده Endogamy و در اوستا خویتوه دته xætvada&aacute; می‌خوانند.

طبق این اصل، شاهان ایرانی حق نداشتند زنانی از طبقات پایین جامعه، انتخاب کنند. این مفهوم، ضمن نقل مطالبی از «بهرام بن خورزاد» و اجداد خویش... از تلاش‌های شاهانه، برای تثبیت موقعیت اجتماعی طبقات ممتاز و جلوگیری از آمیزش طبقات بالا با طبقات محروم، سخن می‌گوید: «... من بازداشتمن، از آن که هیچ مردمزاوه (منظور شاهزاده و بزرگ زاده) زن عامه نخواهد تا نسب مصون ماند و هر که خواهد، میراث برآن حرام کردم و...». <sup>۱</sup> ازدواج با زن برادر، ازدواج با محارم دختر برادر، پدر با دختر خود، ازدواج با خواهر و... ازدواج با دختر عموم از نوع ازدواج درون همسری است و ما نمونه‌ای از آن را در ویس و رامین می‌بینیم که شهره (مادر ویس) می‌خواهد ویس را به همسری پسرش ویرو در بیاورد. از آنجا که دو هزار و پانصد سال است که مسئله‌ی ازدواج با محارم در میان ایرانیان باستان، جدل‌ها بر انگیخته و در تغییر اوضاع حقوقی و اجتماعی نیاکان ما ابهاماتی پدید آورده است، بنابراین برای روشن شدن این مطلب مهم لازم شد که این مسئله به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

### افسانه‌ی ازدواج با محارم در ایران باستان

شواهد کلی ای که در این دسته قرار دارد که بیان گر ازدواج ایرانیان با محارم خود هستند از جمله کهن‌ترین آن؛ «انتیس نفسم» است که می‌نویسد که «آلکی بیادس آنتی» در پیروی از ایرانیان تا آنجا پیش رفت که مانند آنان با مادر و خواه و دختر خود هم آغوشی کرده و گفته‌های دیگر از برخی نویسنده‌گان دیگر که می‌گویند؛ مغان با مادر خود می‌خوابند و اگر بخواهند با خواهر و دختر خود، نیز چنین می‌کنند. به علاوه

آزادانه در مورد همسران خویش به اشتراک روی می‌آورند. کتیز یاس، پزشک اردشیر دوم مدعی بود که ایرانیان با مادر خود آشکار رابطه‌ی جنسی بر قرار می‌کنند یا کاتالوس بر «دین نا پاک ایرانی» خرده می‌گیرد که روا می‌دارد «مغان از جفت شدن مادر و پسر به بار می‌آیند» و آخرین شاهد، پلو تارک، که گلچین مورخان و نویسنده‌گان پیشین بود و کتب بسیاری درباره‌ی مردان نامی و نیز اخلاقیات به جای گذازد، یک جا در مدح اسکندر می‌گوید که: وی از جمله به ایرانیان باد داد که به جای ازدواج با مادرانشان به آنها احترام بگذارند و در جای دیگر می‌نویسد که «پروشات» مادر اردشیر دوم پسر خود را وا داشت تا با دخترش «استاتیرا» ازدواج کند و اعتنایی به عقاید و رسوم یونانیان نداشته باشد و این خود جای بحث و شگفتی است.

آگاثیاسن (معاصر انشیروان) در باره‌ی ازدواج ایرانیان می‌نویسد: «مردم عهد باستانی ایران بر عقایدی که امروز دارند نبودند نه در مورد دخمه نشینی مردگان و نه در مورد سنت غیر متعارف ازدواج، پارسیان امروز رسم بسیار شرم آوری دارند نه تنها بی هیچ ننگی با خواهر و زادگان برادر و خواهر خود جفت می‌آیند، بلکه حتی پدر با دختر می‌خوابد و از این هم بدتر ... پسر با مادر می‌خسبد». از این گواهی آگاثیاس بر می‌آید که ازدواج با محارم بدععت شمرده می‌شده است.

در بررسی مسائل فوق باید گفت که علاوه بر شواهد یونانی و رومی و سریانی و اسلامی متونی موجود است که برای دین و آداب زرتشتی در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشته است و ثابت می‌کند که این‌ها تهمت و افترا نیست. در این متون زرتشتی، شواهد زیادی از ازدواج با محارم می‌یابیم. نخست باید دانست که کل قضیه بر سروژه اوستایی «خوئیت و دثه» می‌چرخد که به معنای «خویش وابسته» است (Xeta) و ودثه

(vadaFa) «زنashویی» و بر روی هم به معنای «زنashویی وابستگان»، «ازدواج با خویشان» است. اما آن را به «ازدواج با محارم» ترجمه کرده اند. در حمله‌ی سختی که یک یهودی به رسم خوییتوک - دس کرد روحانی ای زرتشتی از روی منابع دینی مزدایی به وی اینگونه پاسخ میدهد:

بدان که ... خوییتوک - دس همیاری و کمک مشترک مردم به یکدیگر است. خوییتوک - دس نامی است که «از خود دادن» می‌باشد و مقام آن در این است که رابطه‌ی بسیار استوار میان نژاد خویش و همنوعان خود از راه نگهداری و پایدار کردن نفوذ و مقدسات به بار می‌آورد که طبق اسناد عبارت است از؛ پیوند مردان و زنان از میان نژاد خویش و به منظور آمادگی و پیوستن به رستاخیز عالم. آن پیوند اتحاد، میان تعداد بی شماری از نژادهای خویشاوند انجام می‌گیرد یعنی پدر و دختر، پسر و زاینده برادر و خواهر. موبدی می‌گوید: هرچه فرزندان از نظر تخمه و نژاد به اصل خود نزدیک تر باشند خوش‌اندامی و تناوری و خردمندی و آرزمداری و توانایی‌ها در آنها بیشتر است و از آنها بیشتر سهم می‌برند و رضایت بیشتری دارند و این است سود پاک نگهداری نژاد. سود این کارها بیشتر از زیانشان است اگر کسی بگوید چنین کاری اهريمنانه است باید گوشزد کرد که اگر زنی در شرمگاهش بیماری ای رخنه کند آیا بهتر نیست که برادرش یا پدرش یا فرزندش بدو دست زند تا غریبه‌ها؟ آیا در خانه ماندن و با خویش خود ساختن مناعت و از خود گذشتگی نمی‌آورد؟ آیا از بیرون همسر ستاندن هزار آرزو و هوسهای دنیایی به دنبال ندارد؟ آیا با غریبها بودن دروغ و تقلب را افزون نمی‌کند؟ آیا طلاق و دعواهای خانوادگی در میان مرد و زن غریبه به میان نمی‌آید؟ و در مقابل زنashویی‌های خانوادگی اشتراک مساعی و دلجویی های دائم و مهروزی های بی پایان نمی‌آورد؟

و این‌ها دلایلی است که آن موبد برای ازدواج خویشاوندی بیان می‌دارد و این‌ها استوارترین گواه کتبی زرتشتی برای رسم «ازدواج با محارم» می‌باشد. و یکی دیگر از دلایل قبول ازدواج خویشاوندی برخوردار شدن از سهمیه ارث خویشاوند بوده است. اگر پدری دخترش را به زنی کرد، پس از مردنش او فقط ارث همسری می‌برد و اگر مردی متعهد شود که این ملک، ده سال دیگر به پسر من می‌رسند به شرطی که با دخترم ازدواج کند، ده سال بعد باید ملک را به پسر باز سپارد و اگر ازدواج آن دو زودتر انجام شد، تعویض مالکیت هم می‌تواند زودتر انجام شود ولی اگر پسر از ازدواج سر باز زند تعلق آن مال به او نباید صورت پذیرد.

اما در زمینه ازدواج با محارم شواهد تمثیلی و افسانه‌ای موجود است و آن عبارت است از مواردی که برای ازدواج با محارم در میان ایزدان یا موجودات یا افراد افسانه‌ای آورند و هدف از ذکر آنها اثبات جایز بودن چنان ازدواج هایی در میان انسانها بوده است. در تفسیری از یسنا که در دوره‌ی خسرو انوشه روان نوشته اند، آمده است که؛ اورمزد با دختر خود هود اسپندار مدخویت و دثه (پهلوی خوئیتیک دس) کرد. گیومرتن = (گیومرث) از این زناشویی زاد و خود با اسپندار مذ جفت آمد و نخستین مرد (مشی یه = مرتبه = مرد) و نخستین زن (مشی یا نه = مریتانه) از آنها به بار آوردند و از ازدواج آن دو مردمان پدیدار شدند. در یک کتیبه آرامی از دوره هخامنشی «دین مزدیستی» به بانویی تشبيه شده است که هم خواهر و هم همسر اورمزد است و در داستان سه موعد زرتشتی هم اثر چنین ازدواجی را باز جسته اند همچنین آورده اند فریدون با دختر خود، و منوچهر از زناشویی خواهر و برادری به بار آورد.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک. شهبازی، ۱۳۸۰، ص ۵۰-۱، با تلحیص.

واردا ویراز (که در سنت از احیا کنندگان دین مذیسنی است) هفت خواهر خود را به زنی داشت و در معراج خود، در آسمان دوم روان کسانی را دید که خوئیتیک دس کرده بودند و کامرانی جاودانه یافته بودند. باز در یادگار رزیران (که اصلاً به شعر و از دوره اشکانی بود) آمده است که گشتاسب همسر خواهر خود هئوتسا (خوتوس) بود. در شاهنامه و کتب دیگر آمده است که همای دختر بهمن زن او شد و دارابزا از او زاد. «در مساکن ماقبل تاریخ ایران مجسمه های کوچک بسیاری از رتبه النوع عربانی به دست آمد. این رتبه النوع همسری داشته که در عین حال فرزند وی بوده است. رسم ازدواج میان خواهر و برادر را می توان در این مذهب بدوي جستجو کرد و این رسمی بود و پارسی ها بعدها نبطی ها آن را از مردم بومی فلات اقتباس کردند».<sup>۱</sup>

یک جا در شاهنامه داریم که همای خواهر اسفندیار و نیز همسری او بود. داستان ویس که همسر برادرش ویرو بود ولی به رامین عشق می ورزید بسیار مشهود است و قصه‌ی سودابه به زن کیکاووس که بر ناپسری خود سیاوش عاشق شد و برای فریفتن او خواهراش را به وی پیشکش کرد همه جا رایج است. از آنجا که این ها همه موارد افسانه‌ای است، به هیچ یک اعتمادی نمی توان کرد. فقط می توان گفت که در اندیشه مردمان چنین ازدواج هایی مبنای داشته است و آن قیاس با شواهد تاریخی بوده است.

## ب) ازدواج برون همسری

به رسمی که فرد بر اساس آن، همسر خود را بیرون از طایفه و قبیله‌ی خویش انتخاب می‌کند می‌گویند. بعضی جوامع، ازدواج اعضای یک طایفه با یکدیگر را کاری ناپسند شمردند. بدین ترتیب در جریان

تکامل اجتماعی، رسم ازدواج درون همسری جای خود را به ازدواج برون همسری داد. به این معنی که هر مرد و زنی باید برای همسر گزینی پا از دایره محدود خانواده و بستگان نزدیک خود بیرون نهند.<sup>۱</sup> ازدواج ویس با شاه موبد، خسرو و شیرین، نمونه های بارز این گونه ازدواج های برون طایفه ای است که برون همسری نام دارد. از ویژگی های بارز آن سفر کردن خواستگار، مخالفت خانواده دختر با خواستگار و اغلب، ماندن داماد در خاندان عروس و... است.

### ج) ازدواج عاشقانه

ازدواج ممکن است با اهداف متعددی صورت گیرد گاهی با اهداف سیاسی، به این صورت که: دختر وجه المصالحه قرار می گیرد. حق انتخاب ندارد، بلکه انتخاب شونده و بر پایه‌ی خواستی نا آگاهانه است گاهی نیز برای تشقی نیازهای درونی و برای فرونشاندن خواهش های جسمانی خویش به ازدواج مبادرت می ورزند و گاهی نیز ازدواج ها بر اساس عشق صورت می گیرد. به پیوندی که بر اساس عشق و دلدادگی صورت گیرد ازدواج عاشقانه گویند. ازدواج خسرو و شیرین، ویس و رامین، همایون گل و نوروز، سام و پریدخت و جمشید و دختر کورنگ شاه، همه بر پایه عشق صورت گرفته است عشق، آنچه که از آن به "مهر" یاد می شود در اوستا، هزار چشم دارد این نکته نماد بارزی است بیان گر این عقیده که هیچ کس نمی تواند خود را از این خدا پوشاند و از عاقبیش بگریزد.

۱. همان، ص ۲۹۲.

در منظومه های حماسی جهان آثار عشق و افکار غنایی بسیار دیده می شود و داستان عاشقانه‌ی این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است زیرا در آنها تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف دقیق و دل و بازوی قوی بهم می آمیزد و از آن میان عظمت عشق به همان درجه از قوت آشکار می شود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی (لازم به ذکر است که گرشاسب نامه و سام نامه در زمره‌ی آثار حماسی ما قرار می گیرند).<sup>۱</sup>

#### د) ازدواج هم کفو (هم نژادی)

در برخی از ازدواج ها، مانند ازدواج خسرو با شیرین، جمشید با دختر کورنگ شاه و... با توجه به اهمیت موضوع هم نژادی و برابری، ازدواج شاهان یا شاهزادگان با طبقات برتر و حاکم اجتماعی صورت پذیرفت؛ یعنی آنان از طبقه برتر جامعه، زن اختیار می کردند و معتقد بودند که زن و شوهر باید در نجابت و نژاد، هم کفو یکدیگر باشند. عاشقانه‌های این داستان ها در نخستین دقایق آشنایی شان ابتدا از گوهر و نژاد همدیگر می پرسند و این مسئله اهمیت موضوع هم نژادی را در امر ازدواج نشان می دهد.

#### ه) ازدواج با بیگانه

ازدواج با بیگانگان مورد پرسند ایرانیان و ملل دیگر نبوده بلکه متضمن دلایلی بوده است از جمله آن، دلایل سیاسی است که باعث ایجاد صلح یا حُسن رابطه بین دو کشور می شد و یا حتی گاهی منجر به فتح کشوری می شد: ازدواج با بیگانگان از زبان پیروز شاه (پدر نوروز) به «سودای فاسد» تعبیر می شود او وقتی از ماجراهای دلدادگی نوروز نسبت به «گل» دختر قیصر روم با خبر می شود، دست به دامان مهرسپ حکیم

و پرسش مهران می شود تا آنها نوروز را بر سر عقل بیاورند و اندیشه‌ی او را از این «سودای فاسد» تهی سازند.  
در داستان همای و همایون، زمانی که همای به باغ پریان می رود و دلباخته‌ی نقش همایون می شود، سوارانش بر شهریار خویش زبان به پند و اندرز گشودند که ای شهریار!

مده دل به نقشی که باشد خیال  
اگر هست رایت شه نیک پی  
هم انسنل گردان فرازان کی  
بخواهد پری پیکری چون نگار<sup>۱</sup>  
سواران، همای را ترغیب می کنند که اگر دختری را برای همسری  
می خواهی، بهتر است از نسل و تبار ایرانیان باشد.  
در همین منظومه، وقتی پریزاد درباره‌ی عشق و علاقه‌ی همای  
نسبت به همایون سخن می گوید و از او می خواهد که:  
دلش مشکن اکنون که زلفت شکست  
به دست آرش اکنون که آمد به دست  
نشاید کزو بازگیری نظر  
که چشم ورخت برد ازو خواب و خور<sup>۲</sup>  
ولی پاسخ همایون به پریزاد اینگونه است:  
مکن آشنایی به بیگانگان<sup>۳</sup>

۱. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۳۳۹.

۳. همان، ص ۳۴۰.

با این همه، ازدواج گرشاسب با دختر شاه روم، ازدواج خسرو پرویز با مریم، ازدواج همای با همایون دختر فغفور چین و ازدواج نوروز با «گل» دختر قیصر روم از نمونه های ازدواج ایرانیان با بیگانگان است که اغلب پایانی بسیار خوب و شادی دارند.

### و) ازدواج با محارم

زنashویی با محارم، به شهادت برخی از کتب تاریخی در میان پاره ای از پیروان آیین زرتشت سابقه داشته است. در افسانه های ادبیات پهلوی نیز جا به جای نشانه هایی از زناشویی با محارم به چشم می خورد و از آن جمله، افسانه زناشویی «ویرو» با خواهرش ویس، هرچند این پیوند به گفته داستان سرای نکته پرداز، فخرالدین اسعد گرگانی جامه‌ی عمل نپوشید و ویرو هرگز از ویس کام نیافت. همچنین در داستان ارداویراف که هر هفت خواهر خویش را به زنی می گیرد و همچنین داستان به زنی گرفتن بهمن دختر خویش همای را در شاهنامه فردوسی.

در آثار شاعران و نویسنده‌گان فارسی زبان بدین معنی اشارتی طنز آمیز و نفرت‌بار حاکی از نکوهش دیده می‌شود و از آن جمله سنایی گوید:

دنی ارچه زحرص دلبر تست	دست‌زی او مبر که مادر تست
گرنه‌ای گبرپس به خوش سخنیش <sup>۱</sup>	مادر تست چون کنی به زنیش <sup>۲</sup>

در نفثه المصدور زیدری نسوی، در مذمت ازدواج با محارم این گونه آمده است؛ «چه صلاح توان کرد از حرام زاده‌ای<sup>۳</sup> که در نزوان<sup>۴</sup> امهاه

۱. سنتی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰.

۲. منظور صاحب شهر آمد می باشد.

۳. برجستن نر بر ماده.

سیرت تیوس<sup>۱</sup> پسندیده باشد؟ و در إتيان<sup>۲</sup> محارم و أخوات، مذهب مجوس گزیده؟»<sup>۳</sup>

ولی در هر صورت، ازدواج با محارم در میان ایرانیان باستان وجود داشت و در متون کهن ما به این امر سفارش فراوان شده است. «پرسید دانا از مینوی خرد که کدام کار نیک مهتر و بهتر است مینوی خرد پاسخ داد که مهمترین کار نیک رادی و دوم راستی و ازدواج بنازدیکان». آز نظر مینوی خرد، گران ترین گناه بر هم زدن ازدواج با نزدیکان که مراد، همان، خویدود<sup>۴</sup> می باشد. در ارد اویرافنامه این گونه آمده است: «پس دیدم روان زنی که ماری نیرومند از تن او بالا می رفت و از دهان او بیرون می آمد و پرسیدم که: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره<sup>۵</sup> گرانی را تحمل می کند؟ گفتند که: این روان آن زن درونداست<sup>۶</sup> که خویدوده را تباہ کرد»<sup>۷</sup>

ازدواج با دختر برادر، ازدواج پدر با دختر، ازدواج با خواهر، ازدواج با زن پدر(نا مادری)، ازدواج با زن برادر، همه نمونه هایی از ازدواج با محارم

۱. مینوی خرد، ۱۳۵۴، من ۱۷.

۲. بزرگ.

۳. بازن هم آغوش کردن.

۴. زیدری نسوی، ۱۳۴۳، من ۶۲.

۵. ازدواج بین خوشاوندان نزدیک

۶. مجازات، پاداش بد

۷. پیرو دورخ، گناهکار مژدابور، ۱۳۲۲، من ۲۴۵

۸. گینیو، ۱۳۸۲، من ۹۱

است که البته در منظومه هایی که مورد مطالعه قرار گرفت تنها یک نمونه از این نوع ازدواج دیده شده و آن ازدواج ویس با ویرو می باشد. در اوایل این قصه گفته می شود که ویس و ویرو خواهر و برادر بودند و مادرشان که شهرو نام داشت، مصمم شد که به رسم زرتشتیان آن عهد، ویس را به زنی به برادرش بدهد و گفت؛ ازدواج دختری با برادر خویش چنان طبیعی است که احتیاجی به عقد و مراسم دینی و شهادت موبد ندارد؛

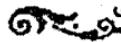
چو برديو دژم نفرین بسيار  
بسی کرد آفرين بر پاك دادار  
نيايشهای بي اندازه بنمود  
سروشان را به نام نيك بستود  
شما را باد ناز و شاد کامي  
پس آنگه گفت با هردو گرامي  
برادر و خواهر را به يك جاي  
نباید زیور و چيزی دل راي  
گواگر کس نباشد نيز شايد  
به نامه مهر موبد هم نباید  
خطاب شهرو به ویس؛

مگر ویرو که هست خود برادر  
در ایران نیست جفتی با تو همسر  
وزین پیوند فرخ کن مرا روز  
تو اورا جفت باش و دوده بفروز  
عروس من بود بايسته خواهر  
زن ویرو بود شایسته خواهر  
به خوبی هست ویرو همچو خورشید  
از آن خوشنود نباشد روزگارم

در پیغامی که ویس، خطاب به شاه موبد بر زبان می آورد این گونه  
آمده است:

چرا جويم چnar خشك و بي بر  
که اندرخانه کار او نه زیباست  
چو جان پاك بايسته برادر

چودارم سرو گوهر بار در بر  
کسی رادر غریبی دل شکیباست  
مرا چون دیده شایستت مادر



بسازم با برادر چون می و شیر نخواهم در غریبی موبد پیر<sup>۱</sup>  
ویس برادرش ویرو را شایسته‌ی همسری خویش می یابد و بدان  
خرسند است، و ازدواج غیر از خانه و خاندان خویش را برای کسانی می  
داند که در درون خانه و خانواده شخص موزد علاقه‌ی خود را نمی یابند.  
در خسرو و شیرین «شیرویه» پسر خسرو پرویز بعد از مرگ پدر به  
خواستگاری شیرین همسر خسرو پرویز می‌رود.

در عیلام و مصر سنتی وجود داشت که از عصر مادر سالاری بازمانده  
بود و آن ازدواج بامحaram بود. دلیل ازدواج بامحaram آن بود که گمان می  
رفت زنان حامل خون سلطنت اند و کسی شاه برق است که با شهدخت  
ازدواج کند، و معمولاً پسر بزرگ شاه، با خواهر خویش ازدواج می‌کرد. در  
عیلام آیینی وجود داشت که شاه و برادرش با خواهر خویش ازدواج می-  
کردند، البته یکی پس از دیگری، این آخرین، همان سنت است که حتی  
در عهد ساسانیان نیز گوشه‌ای از آن مرسوم بود و پس از مرگ شوهر،  
برادرش با همسر متوقی ازدواج می‌کرد. قبل‌گمان می‌رفت ازدواج با  
محارم در نزد پارسی‌ها و بعد ایرانیان پیش از اسلام، وامی فرهنگی از  
مصر بوده باشد، درحالی که با روشن شدن تاریخ عیلام، امروز می‌توان  
منشأ این وام فرهنگی را عیلام دانست.<sup>۲</sup>

در تاریخ یعقوبی علاوه بر این که نمونه‌هایی، از ازدواج با محارم را  
می‌بینیم؛ از جمله: ازدواج بهرام چوبین با گردوبیه خواهresh، ازدواج  
شیرویه (پسر خسرو پرویز) با زنان پدرش، در مورد ازدواج با محارم اینگونه  
آمده است:

۱. همان، ص. ۵۲.

۲. بهار، ۱۳۷۷، ص. ۱۵۲.

«ایرانیان آتش را بزرگ می داشتند، جز با زمزمه یعنی سخن آهسته خوراک نمی خوردند، مادران و خواهران و دختران را به زنی می گرفتند و این کار را پیوند و نیکی با آنها و سبب نزدیکی به خدا می دانستند».<sup>۱</sup>

### چند همسری یا تعدد زوجات

در جوامع ابتدایی، هنگامی که کشاورزی رونق یافت و کارگران فراوان لازم آمدند، مردان به چند زن گزیدن و تیزی به برده گرفتن پرداختند. کمی تعداد مردان، نسبت به تعداد زنان نیز در زن گزینی مؤثر افتاد.

در خانواده های پدر سالار ایرانی که پدر قدرت و اختیار تام داشت، چند همسری و تعدد زوجات رواج یافت. این اصل در عهد ساسانی، اساس تشکیل خانواده به شمار می رفت.

در زندگی پرشور و شوق و عاشقانه داستانهای ویس و رامین، خسرو و شیرین، سام نامه و همایون، علاوه بر معشوقه هایشان، زنان متعدد دیگری هم حضور داشتند در زندگی رامین زنی به نام "گل" در زندگی خسرو پرویز "شکر" و مریم در زندگی سام "قمر رَخ" و در زندگی همای دختری بنام سمن رخ حضور داشت. مسأله تعدد زوجات برای مردان عیبی به حساب نمی آمد اگر چه معشوقه ها را به رشك می آورد. در مناظرات خسرو و شیرین ویس و رامین، ویس و شیرین با لحنی شکوه آمیز در این زمینه سخن می گویند ولی به نظر می رسد چندان هم برای آنها مهم نبوده و خیلی زود هم چیز به دست فراموشی سپرده می شود و بی صبرانه خواهان تجدید دیدار می شوند.

بذریعه است که بایستی با این ازدحام زن در شیستان‌ها شاهد فساد ناشی از تعدد زوجات، سرخوردگی‌ها و عسرت‌ها و ناکامی‌ها و خیانت‌های زنانه انباسته در اندرون باشیم.

در مورد فساد ناشی از تعدد زوجات در متون کهن فارسی نیز مواردی دیده می‌شود از جمله «در کارنامه‌ی اردشیر بابکان» دوستی پنهانی اردشیر بابکان با یکی از کنیزان اردوان که نزد او از همه گرامی‌تر و ارجمندتر بود. و سرانجام اردشیر به همراه همین زن از دربار اردوان می‌گریزد و همین مسأله موجب دشمنی شدیدی بین اردشیر و اردوان شد و جدال‌هایی را در پی داشت.<sup>۱</sup>

این خیانت‌ها که به خاطر ازدحام و تجمع بیش از حد زبان در دربارها بوده است و عموماً پیامدهای بدی را همراه داشت. گاهی اوقات در صورت علاقه بیش از حد به معشوقه‌ها و یا عدم تمايل به کشتن، خطا کاران به نحو زیر تنبیه و مجازات می‌شده‌اند:

در منظومه‌ی ویس و رامین، پس از آمدن شاه موبد از روم و رفتن به دزاشکفت دیوان و اطلاع از بودن رامین در نزد ویس، خشمگنانه به نزد ویس می‌رود:

پس آنگه رفت نزد ویس بانو	گرفتش هر دو مشک آلود گیسو
ز تخت شیر پا اندر کشیدش	میان خاک و خاکستر کشیدش
چودزان هر دو دستش باز پس بست	بپیچیدش بلورین بازو و دست
ابر پشت و سرین و وسینه و ران	پس آنگه تازیانه زدش چندان
وزو چون ناردانه خون چکیده	که اندامش چو ناری شد کفیده
چو ریزان باده از جام بلورین	همی شد خونش از اندام سیمین
چنان از کوه سنگین لعل و بیجاد	ز کافوری تنش شنگرف می‌زاد

روان از نیل خون سرچشمہ نیل  
که گفتی لاله زار وزعفران بود  
کجاز خمیش همه بردوش و سرزد  
ویا از زخم چونان پند گیرد  
زخون اندام ایشان ارغوان نوش<sup>۱</sup>

تنش بسیار جام از زخم چون نیل  
کبودی اندرا آن سرخی چنان بود  
پس آنگه دایه را زان بیشتر زد  
بی آزمش همی زد تا بیمرد  
بیفتادند ویس و دایه بیهوش

### نقش اخترشناسان در ازدواج

پیشگویی‌ها، توسط موبدان کهن و اخترشناسان انجام می‌گرفت آنها شمار اختران را یک یک می‌گرفتند و از طریق گردش گردون، روزی مبارک و یا ساعاتی خوش را برای مراسم عقد و عروسی تعیین می‌کردند. ایرانیان به سعد و نحس بودن زمان و ساعات عروسی بسیار اهمیت می‌دادند ولی به نظر می‌رسد رجوع به اخترشناسان از مسئله‌ی اعتقاد به قضا و قدر سرچشمہ می‌گیرد چرا که قدماء افلاک و آسمان و ستارگان را در تعیین سرنوشت آدمیان مؤثر می‌دانستند.

سام برای برگزاری مراسم عروسی خویش با پریدخت:  
که گفتنداز افلاک و انجم سخن  
بفرمود تا موبدان کهنه  
برآیند بر بام چرخ برین  
که آرند خورشید را سوی سام  
چنین گشت روشن که آندم که مهر  
سزد کان زمان سام فرخنده نام  
چو بشنید فرخ رخ نیک پی  
زبهر عروسی یل کامیاب

۱. فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹.

۲. خواجه، ۱۳۷۰، ص ۱۲۰.

در منظومه‌ی گل و نوروز، گل، برای تعیین زمانی مبارک جهت  
عروسي شروين و سلمي به اخترشناسان مراجعه می کند؛

به نیک اختر چراغ تاجداران  
به زیج فکرو اصطلاح ادراک  
همایون ساعتی آرند پیدا  
در منظومه‌ی ویس و رامین، آنجا که شهر و می خواهد ویس را به  
همسری ویرو در بیاورد اخترشناسان را از هر جا بخواند و؛

بپرسید ازشمار آسمانی  
از اخترکی بود روزی گزیده  
که بینددخترش شوی و پسرزن  
نظیر موارد فوق در منظومه همای و همایون نیز دیده می شود.  
زمانی که مهد همایون را از باغ «سمن زار نوشاب» می آورند تا وی را به  
عقد همای درآورند، به دستور همای، موبدان زمانی مبارک و میمونی را  
برای عقد انتخاب می کنند:

گرفتند از اجرام علوی قیاس  
بتابد رخ از بام نیلی سپهر  
همایون بود این طلب بر همای  
رسد از لب لعل شیرین به کام  
به میدان در افکند گلگون می

سطر لاب داران اختر شناس  
چنین گشت روشن به آن دم که مهر  
بپوشد جهان لاجوردی قبای  
چو خسرو سزدگر شه نیک نام  
چو بشنید فرخ رخ نیک پی

۱. همان، ص ۵۹۴

۲. فخرالدین اسعدگرگلی، ۱۳۸۱، ص ۵۲

پس آنگه سران سپه را بخواند<sup>۱</sup> بدين مژده زر داد و گوهر فشاند<sup>۲</sup>

صرف نظر از عوامل نامبرده، مسأله‌ی مهم دیگری نیز هست که باید به آن به طور خاص توجه شود و آن مسأله‌ی قضا و قدر هست به طوری که این اندیشه، بافت کلی داستان ویس و رامین را شامل می‌شود در جای جای منظومه‌ی ویس و رامین، از مسأله‌ی قضا و قدر الهی و سرنوشت انسان‌ها سخن رفته است. بدين معنا که آن چه در ازل از جانب خداوند برای بندگان رقم خورده سرانجام همان خواهد شد و برای انسانها راه گریزی از قضا و قدر الهی وجود ندارد در ویس و رامین ابیاتی که بیانگر اهمیت مسأله قضا و قدر هست بسیار زیاد است و ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

زخرخ آمد همه چیزی نوشته  
نوشته باروان ماسرشته  
نوشته جاودان دیگر نگردد<sup>۳</sup>  
به رنج و کوشش ما بر نگردد<sup>۴</sup>  
در قسمت‌های آغازین منظومه‌ی ویس و رامین، آنجا که ویس و رامین در شهر خوزان نزد دایگان به سرمی برنده شاعر، با آوردن ابیاتی در قالب صنعت براعت استهلال<sup>۳</sup> به ما می‌فهماند که سرنوشت ویس و رامین در همان جا رقم زده شد و ما را از سرانجام این دو آگاه می‌کند و می‌گوید این حکمی از سوی یزدان و آسمانی است.

که حکم هردو چونست آسمانی  
که دانست و کرا آمد گمانی  
در آن کردار چون دارد بهانه  
چه خواهد کرد با ایشان زمانه  
نه تخم هر دو در بوم او فتاده  
هنوز ایشان زمادرشان نزاده  
نبشته یک به یک کردار ایشان  
قضا پر دخته بود از کار ایشان

۱. خواجه، ۱۳۷۰، من، ۴۴۰.

۲. همان، من، ۱۱۰.

۳. براعت استهلال: نوعی از صنعت و مراعات النظیر است که اختصاصی به همان مقدمه و سرآغاز سخن دارد مراد آن که در مقدمه یا سرآغاز سخن، کلماتی بیاورند که با اصل مقصد تناسب داشته باشند. ظهیرسی، ۱۳۸۳، من، ۷.

قضای آسمان دیگرنگشتی  
به زور و چاره زیشان برنگشتی  
ناید سرزنش کردن بدیشان که راه حکم یزدان بست نتوان<sup>۱</sup>  
در همین منظومه آن گاه که رامین، عماری ویس را می بیند،  
سرایندهی داستان دوباره گریزی به مسأله‌ی قضا و قدر الهی می زند و  
می گوید: این خواست خدا و قضای آسمانی بود که رامین ویس را ببیند  
و آن گونه دل و دینش را به او بیازد.

ماری دان او فرخنده رضوان  
که بر رامین سراید شادمانی  
بر آتش عقل و صبرش را بسوزد  
یکایک پرده بربود از عماری  
و یا خورشید بیرون آمد از میغ  
دل رامین شد از دیدنش برده<sup>۲</sup>  
عماری بود چون فردوس یزدان  
چو تنگ آمد قضای آسمانی  
زعشق اندر دلش آتش فروزد  
برآمد تندر باد نو بهاری  
تو گفتی کز نیام آهخته شد تیغ  
رخ ویسه پدید آمد ز پرد

### نقش دلالگان

در این منظومه ها، در ایجاد روابط عاشقانه معمولاً فردی میانجی است که به کار پیام رسانی بین عشاق می پردازد و دیدار آنها را می‌سازد. سازد که در صورت لزوم حتی با توصل به طلس و جادو زمینه امکان وصال آنها را فراهم می‌کنند. در ایجاد روابط عاشقانه دایگان و پرستندگان واسطه می‌شوند و دلدادگان رابه هم می‌رسانند.

در منظومه‌ی ویس و رامین، خسرو و شیرین، گرشاسب نامه، سام نامه، همایون و گل و نوروز، دایگان نقش مهمی را در وصال و

۱. همان، من، ۴۹.

۲. فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، من، ۸۱.

رساندن عشق به عهده دارند در منظومه‌ی ویس و رامین، این دایه کسی است که دل سرکش و دیر رام ویس را نسبت به رامین نرم کرد. او بود که پیغام دلدادگی رامین را به ویس می‌رساند و به رامین قول می‌دهد که دل ویس را نسبت به رامین نرم خواهد کرد، دایه افسونی کرد و طلسی بر شاه موبد بست تا برای همیشه او از وصال ویس محروم ماند.

دایه غیر از نقش میانجیگری، برای زنان در نقش هادی و راهنمای ظاهر می‌شوند. چرا که اکثر این بانوان وقتی در روابط‌شان پای در گل می‌مانند از دایگان کمک می‌طلبند.

در منظومه‌ی ویس و رامین دایه‌ی ویس برای او چون مادری مهربان است و همواره در کنار ویس است، با او همدردی می‌کند و همواره به ویس در هموار کردن و برطرف کردن مشکلات و موانع به او یاری می‌رساند:

که چون آواره برد او را شهنشاه	چو دایه شد ز کار ویس آگاه
تو گفتی دود شد در مغز جانش	جهان تاریک شد بر دیدگانش
به جز موهی نبودش هیچ چاری	به جزگریه نبودش هیچ کاری
بتان ماهان شده تو ماه ماهان	همی گفتایی دوهفته‌ماه تابان
که کردت در همه عالم فسانه	چه کین دارد به جای تو زمانه
بشد در هر دهانی داستانت	هنوز از شیر آلوده دهانست
مرا بی دختر و بیچاره کردند	تورا از خان و مال آواره کردند
اگر بی تو بخواهم زندگانی <sup>۱</sup>	مبادا در جهان از من نشانی
و زمانی که ویس امیدش را به زندگی از دست می‌دهد، باز هم این دایه است که برای ویس چاره جویی می‌کند:	

زکشتن رسته گردم زین دل ریش	ندانم چاره‌ای جزکشتن خویش
وزین انديشه جانم را نشوي	اگر تومر مرما چاره‌نجوي
بدوكوته کنم رنج درازم	من اين چاره که گفتم زود سازم

توگویی بر سر آتش نشینم  
تورا گسترد باید در رهش دام  
بپرهیزم ز باد افراد دشمن  
رهی گردد چون یابد رهایی<sup>۱</sup>

کجا هرگه که موبد را ببینم  
ز پیش آنکه او جوید زمن کان  
که من بکسال نسپارم بدون  
چو سالی بگذرد پس بر گشایی

و با این درخواست ویس، دایه برای شاه موبد طلسمنی از مس و روی ساخت و با آهن و بهوسیله‌ی افسون بند، آن‌ها را محکم بست و در کران روای در زیر خاک نهان کرد. در اثر طغیان رودخانه آن نشان و آن زمین تباہ می‌شوند و بند شاه را هم آب با خودش می‌برد. به این ترتیب موبد هیچ گاه نتوانست از ویس کام ببیند.

ویس وقتی از ماجراهی عروسی رامین با «گلنار» در سرزمین گوراب مطلع می‌شود بعد از زاری و اندوه بسیار دست به دامان دایه می‌شود و از او کمک می‌طلبد. در منظومه‌ی خسرو و شیرین این میانجیگری بر عهده‌ی شاپور است او ندیم خاص و با وفای خسرو پرویز بود نقاش و صورتگری ماهر بود که با توصیف جمال شیرین برای خسرو پرویز عشق او را نسبت به شیرین بیدار می‌کند و پرویز اقرار می‌کند که استادی چون شاپور، وقتی چیزی را ببیند، همان، پسندیده است و تنها با شنیدن این اوصاف از زبان شاپور چنان آشفته می‌شود که از سودای عشق شیرین دیگر، صبر و آرام نداشت. گویی برای این شاهزاده شیرین تر از شیرین نبود تا اینکه دست به دامان شاپور می‌شود.

بسی‌زین داستان باوی سخن راند	به خلوت داستان خواننده را خواند
بکار آیم کنون کزدست شد کار	بدوگفت ای بکار آمد و فادر
تمامشکن که مردی او ستادی	چوبنیادی بدین خوبی نهادی

تراباید شدن چون بت پرستان<sup>۱</sup> بدت آوردن آن بت، بدستان

شاپور در جواب خسرو می گوید تو خوشدل باش که من چاره‌ی این کار را می دانم و با کشیدن تصویری از خسرو و قرار دادن آن در سر راه شیرین، در واقع زیر بنای اصلی داستان عشق این دو را پایه گذاری می کند. در خسرو و شیرین در چند مورد شیرین نیز متولّ به شاپور می شود و از او تدبیر و راهنمایی می خواهد از جمله، آنجاکه شیرین تصویر خسرو را می بیند خطاب به شاپور می گوید:

در این صورت بدانسان مهرستم      که گویی روز و شب صورت پرستم  
بکار آی اندرین کارم به یک چیز      که روزی من بکار آیم تورانیز<sup>۲</sup>  
بدین ترتیب شاپور نقاش، نقش مهمی در وصال خسرو و شیرین بر عهده داشته است.

درسامانمه‌ی خواجهی کرمانی نیز دل‌له‌ای بنام پری نوش نیز پس از آنکه سام او را چنگال "ژند جادو" نجات می دهد خطاب به سام می گوید.  
اگر دور گردون به چینم برد      سوی شاه توران زمینم برد  
رسانم دلت را زدلبر به کام<sup>۳</sup>      برون آرمت همچو آهو، ز دام<sup>۳</sup>  
در منظومه‌ی همای و همایون نیز دل‌له‌ای پریزاد نام، وقتی از ماجرای دل باختن همای به همایون با خبر می شود به همای می گوید:  
«که این درد را زمن آید دوا».

تا قبل از این که همای، پری زاد را ملاقات کند همایون را فقط در رؤیاها و خواب‌ها و اندیشه‌هایش می دید بدون اینکه هیچ رذ بایی از معشوقه اش داشته باش، تا اینکه پری زاد را از بند ژند جادو می رهاند و بیرون از خیالات و رؤیاهاش، همایون را می یابد. پری زاد دختر خاقان

۱. نظرالی، {بی‌تا}، من ۴۵.

۲. همان، من ۶۸.

۳. خواجه، من ۱۳۷۰، ۱۰.

چین است و دختر عمومی همایون؛ پس یافتن پری زاد نخستین گام همای است برای وصال معشوق. البته در دنیای واقعی نه در دنیای ذهن و دنیای اوهام و خیالات.

در بارگاه قیصر روم در خدمت «گل» دختر قیصر روم، دایه ای خدمت می کند و او از سوی گل به نوروز پیغام می دهد که عاشق نوروز شده است.

در گرشاسب نامه در ماجراهی جمشید با دختر کورنگ شاه، دختر کورنگ شاه را دایه ایست «که افسون و نیرنگ را مایه بود»:

بدین لاله رخ گفته بود از نهفت  
بزرگی که مانند او بزمی  
پسر باشدت زویکی خوبجه  
که شاهی گرانمایه با شدت جفت  
بخوبی و دانش نبند آدمی  
که بوسه دهد خاک پایش سپهر<sup>۱</sup>  
ماجراء این قرار بود که پس از بخت برگشتگی جمشید و نشستن  
ضحاک بر تخت پادشاهی، ضحاک فرمان داد هر جا که جمشید را پیدا  
کردند، دست بسته او را به کاخ بیاورند. به همین سبب جمشید آواره و  
پنهان از چشم مردم زندگی می کرد، تا این که به شهر زابلستان رسید و  
چون از رفتن به شهر می ترسید، در کنار جوی آبی زیر درختان مشغول  
استراحت شد. حاکم خردمند زابل «گورنگ» بود و دختر هفده ساله‌ی  
زیبا و دلاوری داشت که افراد بسیاری قصد ازدواج با او را داشتند. دایه‌ی  
جادوگر و راز دان دختر به او گفته بود که همسر وی پادشاهی خواهد بود  
که در روی زمین بی همتاست و چون گورنگ هم پیمان بسته بود که او

را به ازدواج کسی در بیاورد که خودش می‌پسندد، دختر خواستگاران را رد می‌کرد. بنابراین اساس ازدواج جمشید، با «سمن ناز» بر پایه‌ی سخنی بود که از زبان دایه جاری شده بود و سرانجام هم این دو با واسطه‌ی این دلاله‌ی هوشیار و راز دان، به وصال یکدیگر می‌رسند.

می‌بینیم که در اینجا دایه علاوه بر داشتن مهارت افسون و طلسما، آینده‌ی دختر کورنگ شاه را نیز برای او پیش‌بینی می‌کند. دختر شاه روم وقتی صفات گرشاسب را از زبان دایه می‌شنود دلباخته‌ی گرشاسب می‌گردد.

سخن راند با دختر پهلوان ز بالا و از فرّ و اورنگ او هوا در دلش نیش زنبور شد'	بید دایه دل خیره آمد دوان ز گردی و از رای و فرهنگ او شکیبایی از لاله رخ دور شد
---	--

سعی و تلاش دلآلگان و دایگان همیشه موفقیت آمیز بود. آنان بسیار مورد اعتماد بودند و حرفه‌ایشان همیشه به سمع قبول جای می‌گرفت و سرانجام کارها را طبق وعده‌ای که می‌دادند چون نگار انجام خوش می‌رسانندند.

گاهی اوقات دایگان برای عشاق به منزله‌ی شخصیت دانایی در می‌آیند که آنها را نسبت به آینده شان نوید می‌دهند و به داشتن انجامی خوش آنها را امیدوار و دلشان را گرم می‌کنند؛ از جمله در گرشاسب نامه، که دایه به لباس شخص مدبری ظاهر می‌شود و دختر شاه روم را راهنمایی و وی را امیدوار می‌کند که سرانجام، با شاه با فرّ و شکوهی ازدواج خواهد کرد و او را به داشتن پسری از او بشارت می‌دهد. همچنین

در منظومه‌ی گل و نوروز دایه، نوروز را به وصل گل امیدوار می‌کند همچنان که این امیدواری را به گل نیز می‌داد به او می‌گوید؛  
که هم کارت به سامان آید آخر شب هجران به پایان خواهد آمد<sup>۱</sup>

### تحفظ، تعهد و وفاداری زنان

جامعه‌ی انسانی نیازمند علل و عواملی است که گرایش و صفاتی ضمیر بین افراد آن تأمین می‌شود و صرف قوانین و مقررات سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... کافی نیست. از طرف دیگر جامعه بزرگ بشری را جوامع کوچک خانوادگی می‌سازند و مدامی که سبب رافت و گرایش در بین اعضای خانواده پدید نیاید هنگام تشکیل مجتمع رسمی از آن‌ها، هرگز بین آحاد آن صفاتی ضمیر و روح تعامل و پیوند دوستی برقرار نخواهد شد. مهمترین عاملی که بین افراد رافت، گذشت و ایشار را زنده می‌کند، تجلی روح مادر در بین اعضای خانواده است. در دین اسلام اساس خانواده که بر مهر و وفا و پیوند پی‌ریزی شده است، به عهده‌ی مادر است.

زن بنیانگذار حوزه‌ی مقدس رحامت است. او منبع و منشأ رافت و عاطفه در خانواده است. در اسلام بنابر آیه‌ی «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاصْدَرَ وَجَعَلَ مِنْهَا زوجين لِيسْكُنَ الْبَرِّا» همه‌ی انسان‌ها را از هر سن خواه زن، خواه مرد، از یک ذات، گوهر و اصل می‌داند.

۱. خواجه، ۱۳۷۵، ص ۶۲۸

۱. اوست خدایی که همه‌ی شما را از یک تن آفرید و از او نیز چفتیش را مقرر داشت تا با او انس و آرام گیرد. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۹

قرآن کریم در آیه‌ی ۱۸۹ سوره‌ی اعراف و آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی روم<sup>۱</sup> آرامش زن و مرد را بیان کرده و اصالت را در ایجاد این آرامش به زن داده و مرد را مجدوب مهر زن معرفی می‌کند، ضمن آن که حقیقت هد دو را از یک گوهر دانسته و هیچ امتیازی از لحاظ آفرینش بین آن‌ها قابل نیست.<sup>۲</sup>

در آثاری که مورد بررسی قرار گرفت، زن آن چنان مقدس و مورد احترام نبوده است. بلکه زن موجودی ضعیف و سست‌رأیی است. پهلوانان و شاهان رعایت حال زنان را مانند همه‌ی ضعیفان واجب و ضروری می‌شمارند. نصایح زنان نزد پهلوانان ارج و بهایی ندارد و همواره از گفتن راز خویش با آنان پرهیز دارد.

به‌هرخوچون برآری شان برآیند  
زیون مرد خوش گفتار باشد  
توچون مه روشنی چون خورنکویی<sup>۳</sup>  
همان نیم مرد است هرچون که هست  
فرزون ترهنر پارسا ییست و بس  
ز زن مرد بدب در جهان پیشتر<sup>۴</sup>  
که بازن در راز هرگز مزن<sup>۵</sup>  
چوباشد به جز خاکش افسر مباد  
بتردشمن و مهترین ننگش اوست<sup>۱</sup>

زنان نازک دلند و سست رایند  
پژن ارچه زیرک و هوشیار باشد  
بلای زن در آن باشد که گویی  
زن ارچه دلیرست و بازورودست  
زنان را ز هر خوبی و دسترس  
هنرها ز زن مرد را بیشتر  
که موبد چنین داستان زدزن  
چنین گفت دانا که دختر مباد  
به نزد پدر دختر ارچند دوست

۱. «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ نَّسْرَمِ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّيُسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ فُؤُكَةً وَ رِحَمَةً» و از آیات الهی آن است که برای شما از جنس خودتان حفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رافت و مهربانی برقرار نمود.

۲. ر.ک.: جوادی آملی، ۱۳۷۱، ص. ۳۴.

۳. فخر الدین اسعدگران، ۱۳۸۱، ص. ۵۵.

۴. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص. ۲۹.

۵. همان، ص. ۳۵.

با وجود آنکه به خاطر مقتضیات و مناسبات عصر پدرسالاری، گاهی از زنان و دختران به شکوه یاد می شود، ولی در این آثار زنان، همیشه، مظہر عفاف، پاکدامنی و پارسایی هستند و حتی گاهی به عنوان مشاوری خردمند، مورد مشورت قرار می گیرند. در منظومه‌ی خسرو و شیرین، شیرین خسرو را به پرا کندن عدل و دانش در سرزمین ایران تشویق می کند و نظامی شیرین را صاحب کلاه معزقی می کند.

به نزهت بود روزی با دلیل روز سخن درداده‌انشی می شد آن روز زمین بوسید شیرین کای خداوند  
زرامش سوی دانش کوش یک چند  
خرابش چون توان کردن به بیداد  
جهان را کرده ای از نعمت آباد  
حدر کن زانکه ناگه در کمینی  
دعای بد کند خلوت نشینی  
همه کاری نه بر موقع کند شاه  
چو دولت روی برگرداند از راه  
جهان سوزی بدانست و جور سازی  
فروخوان قصه دارا و جمشید<sup>۲</sup>  
در گرشاسب نامه از زبان دختر کورنگ شاه خطاب به جمشید  
اینگونه آمده است:

دلالام گفت: ای شه نیک دان

نه هرزن دو دل باشد وده زبان

همه کس بیک خوی و یک خواست نیست

ده انگشت مردم بهم راست نیست<sup>۳</sup>

۱. همان، من ۳۹.

۲. نظامی، ۱۳۷۶، من ۲۳۹.

۳. همان، من ۳۵.



در منظومه‌ی ویس و رامین، شاه موبد از «شهرو» خواستگاری می‌کند و به او می‌گوید اگر همسرم شوی من شاهی را سراسر در دست تو قرار می‌دهم و منی که کیهان زیر فرمان من است، همیشه پیش توبه فرمان خواهم بود. شهرو در جواب شاه موبد می‌گوید: که شوهری به نام قارن دارد و صاحب چندین فرزند هست و از این خواسته‌ی شاه موبد سرباز می‌زند.

اما، شرایط ویس، کمی فرق می‌کرد او دختری بود که به ناخواه، بنا بر عهدی که میان مادرش شهرو و موبد شاه بسته شده بود به همسری شاه موبد در می‌آید، ولی با همه‌ی اینها او به آسانی تسلیم خواشش‌های رامین نمی‌شود و همواره از رامین روی برمی‌گرداند و عشق او را نمی‌پذیرد. اодلیل این امتناع را چند چیز می‌داند اول ترس از بیزدان پاک. و دوّم ترس از ننگ و رسوای در نزد مردم و سوم وفاداری اش نسبت به برادرش ویرو که قرار بود با او ازدواج کند. ویس برای اینکه گرفتار عشق رامین نشود همواره به دو چیز پناه می‌برد؛ نخست خرد و دیگر به خدا.

ولی چه دلایلی وجود داشته که سرانجام ویس دل به رامین می‌بازد؟ به نظر می‌آید چندین دلیل می‌توانست داشته باشد؛ اول، اینکه موبد، مرد دلخواه او نبود و کسی نبود که ویس خودش او را به عنوان همسر انتخاب کند. ثانیاً موبد شاه، ویس را به زور از برادرش ویرو که نامزدش بود جدا کرد و به عقد خودش درآورد. ثالثاً موبد شاه از نظر سن و سال پیر و فرتوت بود در حالی که ویس نوجوانی بیش نبود.

در این داستان‌ها زنان نسبت به همسرانشان بسیار وفادار هستند. این مسئله حتی بعد از مرگ آنها نیز ادامه دارد. در خسرو و شیرین، شیرین پس از مرگ پرویز در دخمه‌ی پرویز خودش را با کاردی از پای درمی‌آورد و بدون او زندگی را نمی‌خواهد.



در این منظومه‌ها، هرگاه زنی دل به عشق کسی می‌بندد همواره به آن پایبند است. وقتی شیرین در کنار چشمه خسرو را می‌بیند و یاد شباhtهای او با تصویری که دیده بود می‌افتد؛  
هوای دل رهش می‌زد که برخیز

گل خود را بدین شکر برآمیز

گرآن صورت بداين رخشنده جانست

خبر بود آن واين باري عيان است

دگر ره گفت از اين ره روی برتاب

روا نبود نمازی دردو محراب

زيک دوران دو شربت خورد نتوان

دو صاحب را پرستش کرد نتوان<sup>۱</sup>

و با این تفکرات بر نفس خویش برمی‌آید و دامان خود را از بد نامی و زشت نامی مصنون می‌دارد. در جای دیگر مهین بانو که دلبسته‌ی نیکنامی و پاکدامنی برادرزاده‌ی خود شیرین بود به شیرین این گونه اندرز می‌دهد:

بد و نیک جهان نا آزموده  
به پیوند تو دارد رای و تدبیر  
نبینم گوش داری برفریبیش  
خورد حلوای شیرین رایگانی  
هوای دیگری گیرد فرا پیش  
که پیش از نان نیفتی در تنورش  
زمن خواهد به آینی تمامت  
جهان را پادشاهی برتوگردد

توگنجی سربه مهری نابسوده  
چنانم در دل آید کان جهانگیر  
ولیکن گرچه بینی نا شکیبیش  
نباید کز سر شیرین زبانی  
فروماند تو را آلوده خویش  
چنان زی بارخ خورشید نورش  
چوبیندنیک عهد و نیک نامت  
فلک را پارسایی برتوگردد

۱. نظافی، {بی‌تا}، من ۸۴.

چو تو در گوهر خود پاک باشی<sup>۱</sup>  
شیرین، پند عمه‌ی خویش را چون گوشواره، آویزه‌ی گوش خویش  
می‌کند و سوگند یاد کرد که:  
به هفت اورنگ روشن خورد سوگند

به روش نامه‌ی گیتی خداوند  
که گر خون گریم از عشق جمالش  
خواهم شدمگر جفت‌حلالش<sup>۲</sup>

ر ماجرای گل و نوروز، بعد از وفات نوروز در مورد شرح حال «گل»  
این گونه آمده است:

پس از نوروز، گل هم باربر است

قفس بشکست و چون بلبل برون جست

نشد یک هفته کان ماه دو هفته

به زیر ابر شد چون مه نهفته

چو خالی شد زخسر و تخت پیروز

روان شد مهد گل در فصل نوروز<sup>۳</sup>

زمانی که دختر کورنگ شاه، از عشق دیرینه‌ی خود نسبت به جمشید  
پرده بر می‌دارد، خطاب به جمشید می‌گوید: «اکنون اگر تو مرا به آیین،  
به همسری برگزینی مال تو خواهم شد». یعنی باید از راه آیین بهی  
مراسم عقد و نکاح برگزار شود تا به ازدواج جمشید در بیاید. نکته‌ی قابل  
ذکر این است که این تعهد و وفاداری در بین زنان پرنگ‌تر و بیشتر بوده

۱. همان، من ۱۱۹.

۲. همان، من ۱۲۱.

۳. خواجه، ۱۳۷۰، من ۶۹۸.

است و مردان چندان پایبند به این اصول نبوده اند. البته از میان قهرمانان داستان این منظومه ها، رامین و همای پس از مرگ همسرانشان در غم فراق آنها، بعد از زمانی اندک جان خویش را از دست دادند.

همای از سرتخت گوهر نگار

درافتاد برجاک ره سوکوار  
به خون دل از مملکت شسته دست  
به بیغولهای رفت و در خون نشست  
رخ آورده روزش به حسد زوال  
وزو سایه ای مانده آن هم خیال  
گرستی و از درد دل دم زدی  
به اشک آب بر آتش غم زدی  
چوبگذشت یک چندی اوهم برفت  
دمی برکشید و به یکدم برفت<sup>۱</sup>

رامین نیز پس از مرگ ویس دست از حکومت می شوید و در آتشگاهی مقیم می شود، تا اینکه او نیز رخت از دنیا بر می بندد و در پی دلدار می رود.

پس از مرگ خسرو و پرویز، وقتی شیرین، در برابر درخواست شاهزاده‌ی هوسباره‌ی پدر گش ساسانی یعنی؛ شیرویه قرارمی گیرد، روح آزاده اش حتی یک لحظه تحمل این خواری را ندارد و دل به فرمان عقل مصلحت اندیش نمی سپارد. زندگی در نظر زن عزیز است و مغتنم، اما نه به هر قیمتی و با هر کیفیتی. او به حکم طبیعت تسليم ناپذیرش در

پاسخ پیغام شیرویه با سکوت خویش، او را وادر به تحمل و انتظار می کند و با چنان آرایش و نشاطی در تشییع جنازه‌ی پرویز قدم بر می دارد تا با تصمیم مردانه اش درس وفاداری به دلدادگان روزگار دهد و در همان در دخمه‌ی خسرو، خود را از پای درمی آورد. بنابراین شیرین، معشوقه و زن خسرو در وفاداری سمر می شود.

در ماجراهی گل و نوروز در حکایت مهربان وقتی که مهربان:

وزان شیرین دهن کلامی برآرد  
میفکن بینواغلغل در این کاخ  
حدیشی چون شکربا او بیان کرد  
و گرنه کی دهد دست این معانی<sup>۱</sup>

خيالش بست تانقشی نگارد  
که گرداری چوببل برگ اين شاخ  
شکر لب بسته راشکر فشان کرد  
به کابینم به دست آر ار توانی

و این دقیقاً مفهوم همان پاسخی است که شیرین در برابر خواسته‌ی خسرو به او می دهد.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نتیجه گیری

اخلاق و عادات و رسوم و مذهب و دیگر پدیده‌های فکری انسان در طول تاریخ، همواره در تغییر و تحول بوده است. به قول وینل دورانت، هر عمل که از لحاظ اخلاق، زشت محسوب می‌شود، روزی در میدان تنازع بقا، عنوان «فضیلت» داشته و آن روزی که اوضاع و احوالی که آن را موجب می‌شده از بین می‌رفت، این فضیلت هم عنوان «ردیلت» پیدا می‌کرده است.

در دوران نخستین و در جوامع ابتدایی ازدواج فردی، از آنجا پیدا شد که مرد میل داشته است بندگان بیشتری به بهای ارزان در اختیار داشته باشد و نمی‌خواست که دارایی او، پس از مرگش، به فرزند دیگران برسد؛ پس در این نوع ازدواج‌ها، بیوی از عشق رمانیک استشمام نمی‌شود؛ عشق و محبت در میان آنان وجود خارجی نداشت. چون ارتباطات جنسی پیش از ازدواج ممنوع نیست، به این جهت مرد هرگز در مقابل خود منعی نمی‌بیند و عشقی نمی‌تواند ایجاد و رفته رفته تقویت شود و به شکل میل شدید برای دست یافتن به زن معین جلوه کند. پس جوان، دیگر علتی نمی‌بیند که بنشینند و در ضمیر خود، نسبت به احساسی از وی که تحریک شده و نتوانسته است فرو بنشانند، بیندیشد و محبوبه‌ی طرف میل خود را، بزرگ و عالی تصوّر کند، و از آن میان عشق رمانیک پیدا شود. این نوع عشق ورزی ثمره‌ی مدنیت پیشرفت‌ه است، که در آن، در مقابل خشنود ساختن شهوات انسانی، به وسیله‌ی دستورات اخلاقی سدهایی کشیده شده، و از طرف دیگر، در نتیجه‌ی زیادی ثروت، بعضی از زنان و مردان به تجملات و نازک اندیشی‌های عشق رمانیک می‌پردازند.

در کیش ایران باستان هدف از ازدواج، داشتن زندگی خوش و خرم همبستگی و اتفاق واژدیا دنفوس بودوزندگی پیوسته بر محور محبت می‌چرخید. خانواده در نظر آنان مقدس ترین سازمان اجتماع به شمار می‌رفت. زن در ایران باستان دارای همان حقوقی بود که یک مرد داشت و زنان در صورت اثبات لیاقت و شایستگی شان می‌توانستند به کلیه‌ی درجات ارتقاء یابند.

منزلت خانواده، در جوامع ایرانی قدیم شناخته شده و متعالی به نظر می‌رسد و با فرض این که آنها دروره‌ی مادر سالاری را به پایان رسانیده و در مرتبه‌ی پدر سالاری جا گرفته باشند، می‌توان اذعان داشت که در دوره‌های نزدیک به زمان ظهرور دین مقدس اسلام، مرتبأ بر اقتدار مردان و پدران خانواده افزوده شده است. ذر متون قدیم، خاصه در اوستا، هر صفت نیکی که به یکی از دو جنس متعلق است به آن دیگری نیز اسناد داده شده است. عباراتی چونان «زنان و مردان پارسا» و «مردان نیکوکار و زنان نیکوکار» مکرر به کار رفته است و همدوشی این دو را، در مهمان خانواده و نمودهای اجتماعی، اقرار کرده است.

در سلسله مراتب خانوادگی هم، بعد از پدر، مقام مادر اعتبار داشته و به عنوان «بانوی خانه» صاحب اختیار امور داخلی منزل بوده است. اعتنا به گسترش طولی خانواده و تداوم نسل ها، که شکل اولیه و اساسی اجتماعات خانوادگی، روستایی، قبیله ای و ملی را به وجود آورده، نشانه ای از ریشه ای بودن موقع و مقام هسته‌ی اولیه است و اگر این وضع را با همسایگانان روز ایران مقایسه کنیم، معلوم می‌شود که احترام و اهمیت زنان در ایران، به مراتب بیش از جوامع متمدن دیگر بوده است. فرزندان از پدرانشان، حرف شنوی و فرمان پذیری داشتند، ثبات و تداوم این امر

گاه به مرتبه ای می رسانید که به پدران مقام بالای روحانی و اقتدار جاودید عطا می کرده است.

در باب تشکیل نهاد خانواده، به عنوان اصلی ترین هسته‌ی حیاتی و واحد فعالیت زیستی در ایران، می توان گفت که از آغاز ظهور ایرانیان در تاریخ صورتی منسجم و معتبر و مقدس به خود داشته و به طور قطع از ممیزه‌های ذیل برخوردار بوده است:

اقتدار مرد مسلم و قطعیت حکم او در فیصله‌ی امور خانواده محرز بوده است؛ به عبارت دیگر، جامعه مرد سالاری است و مراحل اولیه‌ی گذر از دوران‌های مادر سالاری را پشت سر نهاده است.

سازمان نهادی آن حرکت‌های فعال خود را در روندهای افزایش و گسترشی طولی و عرضی به دست آورده و نه تنها سلسله مراتب اجتماعی را به وجود آورده است، بلکه روستا، قبیله و شهر و کشور نیز هر کدام به نحوی از آن ناشی شده است.

با وجود برتری مشخص مرد در امر نهایی تصمیم گیری، مقام زن به عنوان عضو محترم یا ناموس ثبت شده است. زنان اوستا همه جا با مرد برابرند و در ادعیه‌ی مختلف همواره نام آنان در کنار مردان و مطابق با آنان ذکر می شود. این امر البته در دوره‌های تاریخی به مرور تخفیف پیدا می کند و در عین حفظ حرمت‌های تاریخی زنان اختیارات و اقتدارات آنان را در محدوده‌های حیات ساکن (شهر و روستا) تنزل می دهد. خانواده ضروری ترین و به همان صورت سنتی ترین واحد حیات

جامعه است و ساختار آن در مقیاس جمعی پدیده شناسی منطبق بر شکل‌های وسیع تر و گسترده تر اجتماعات ایرانی است، و در تاریخ ایران کار تعیین و تشخیص آن به مرور تا به جایی رسید که یکی از دو رکن مهم تشکیل طبقات اجتماعی شد. با این همه، نظم فراگیر و نظم برتر جامعه خانواده را تا حدی آزاد می گذارد تا به اصول اساسی ساختارهای سیاسی - اجتماعی لطمه‌ای وارد نیاورد و همراهی و همنگی خود را با مجموعه-

ی مقررات زیستی حاکم اظهار بدارد. بنابراین، در تقسیم بندی مسئولیت‌ها و اختیارات اجتماعی، خانواده ناگزیر است که به کاربرد محظوظ و منتظر گردن نهد و به وظایف مربوط با «اعتقاد» و «ایمان» عمل کند. ضوابط معین و مقررات متعددی که برای تشکیل خانواده وجود دارد و بیش و کم می‌توان اعتماد داشت که در جامعه بسیار سنتی و مقید به آداب ایران، در سراسر تاریخ و در همه‌ی اقطاً حیات شهری و روستایی و عشایری آن برقرار بوده است، نماینده توجه فراوان عموم به این کانون و اهمیت‌های عظیم آن برای وادار کردن مرد و زن به تفہیم و اجرای نقش اجتماعی کارساز خود محسوب می‌شود؛ به نحوی که می‌توان باور داشت مهمترین اتفاق زندگی هر مرد و زنی را تشکیل خانواده رقم می‌زند و در کنار ده‌ها تشریفات کوچک و بزرگ اجتماعی، که از آغاز آشنایی دو نفر شده و می‌شود، تعليمات متعددی منظور گشته است؛ به طوری که حدوث هیچ واقعه‌ی تکان دهنده و تاریخ سازی نیز نتوانسته است در تحت هیچ شرایط به اساس آن لطمہ و خلل وارد سازد.

وضع زناشویی زن در ایران باستان برتر از وضع همه‌ی ملل همسایه بود. زن در ایران باستان پس از تقریباً یک دوره همسانی نسبت به مرد در جامعه، مقامی برتر یافت. در این نوع جوامع که به جامعه‌ی بدوى نیز مشهور بود، سلسله‌ی انساب خانواده به نام زن بود، زبرا زن ناقل خون قبیله به خالص ترین شکل خود دانسته می‌شد. شخصیت زن به سبب همین امتیازات به صورت رب النوع ها در باورهای عوام مجسم می‌شده و مستقیماً مورد پرستش قرارمی‌گرفت. در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح، آریایی‌ها از محل سکونت خود به سوی ایران مهاجرت کردند و معیشت خود را از راه گله داری تأمین می‌کردند. این عامل و نیز

ورود مادها و پارسیان به ایران از طرفی دیگر، سبب شد در محیط و شرایط کار دگرگونی هایی پیش آید، از جمله سبب شد زنان از کارهای تولیدی و اجتماعی کنار گذاشته شوند و تسلط خود را بر خانه و جامعه از دست بدهند. در میان مادها ویژگی های پدرشاھی وجود داشت.

زن محبوب در این آثار، زنی است که ویژگی های ارزنده و شایسته-ی فرهنگ ایرانی و دارای ویژگی هایی که بسیاری از مردم آن را بپسندند، چون؛ زیبایی ظاهری، آرایش کردن و زیور بستن، پایداری در عشق، خردورزی و زیرکی، با عفت و پاکدامن و از خانواده ای اصیل و با گوهر باشند و همواره از زنان خود کامه، جادوپرست و بی اعتنا به قوانین اخلاقی و اجتماعی دوری شده است.

به طور کلی، زناشویی و ازدواج در ایران باستان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است، چراکه برای تحکیم بنیان خوشبختی و تشکیل خانواده، از مهمترین وظایف هر ایرانی به شمار می رود.

ازدواج ایرانیان به رغم برخی عیب ها و نقیصه هایی که دارد، پیوندی آزاد، محکم، جاودانی و مقدس می نماید. وصلت دو موجودی است که برای یافتن زیان یکدیگر برپایه همیاری، عشق و دوستی و برای خوشبخت کردن همدیگر ساخته شده اند. ایرانیان ازدواج را بلندپایه ترین و گرانمایه ترین شکل دلبلستگی انسان ها می دانند.

پایان

شهریور ۱۳۷۸

تبرستان

www.tabarestan.info

## کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: نامک، چاپ اول.
۲. آذر گشسپ، موبد اردشیر (۱۳۴۷): آینین زناشویی زرتشتیان، تهران: کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز، چاپ اول.
۳. آموزگار، ژاله (۱۳۸۰): تاریخ اساطیر ایران، تهران: سمت، چاپ اول.
۴. ابوالريحان بیرونی، محمدبن احمد (۱۹۲۳): الآثار الباقيه عن القرون الخالية، D.r.cEdvard sachau, otto Harrassowitz, Heipzig, ۱۹۲۳.
۵. اسدی طوسی (۱۳۵۴): گرشاسب نامه به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: طهوری، چاپ اول.
۶. الیاده، میرچا (۱۳۵۴): رساله در تاریخ ایران، تهران: سروش، چاپ اول.
۷. بارتلمه، کریستیان (۱۳۴۴): زن در حقوق ساسافی، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، {بی‌تا}، چاپ دوم.
۸. بریان، پیر (۱۳۷۷): تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)، تهران: زریاب، چاپ اول.
۹. بویس، مری (۱۳۷۴): تاریخ کیش زرتشت، تهران: توسع، چاپ اول.
۱۰. بهار، مهرداد (۱۳۷۷): از اسطوره‌های تاریخ، تهران: چشم، چاپ دوم.
۱۱. بهزادی، رقیه (۱۳۶۸): بندesh هندی، (متنی بر پایه‌ی فارسی میانه)، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۱۲. به فر، مهری (۱۳۸۰): شاهنامه فردوسی، تهران: هیرمند، چاپ اول.
۱۳. بیات، عزیزا... (۱۳۶۵): کلیات تاریخ تمدن ایران پیش از اسلام، تهران: دفتر انتشاراتی و تأمین منابع درسی دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
۱۴. بیانی، شیرین (۱۳۸۱): تاریخ ایران باستان، از ورود آریایی‌ها تا پایان هخامنشیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، سمت، چاپ اول.
۱۵. پیرنیا، حسن (۱۳۶۹): تاریخ ایران باستان، تهران: دنیا کتاب، چاپ چهارم.
۱۶. جوادی آملی (۱۳۷۱): زن در آیینه‌ی جلال و جمال، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم.
۱۷. حجازی، بنفشه (۱۳۷۰): زن به ظن تاریخ، تهران: شهر آب، چاپ اول.
۱۸. حمیدیان، سعید (۱۳۷۲): درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: مرکز، چاپ اول..
۱۹. خواجهی کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۰): برگزیده‌ی سام نامه، شیراز: نوید شیراز، چاپ اول.

۲۰. دارمستر، جیمز (۱۳۴۲): مجموعه قوانین زرتشت و ندیداد اوستا، تهران: مهر آیین، چاپ اول.
۲۱. \_\_\_\_\_: خمسه خواجهی کرمانی، تصحیح سعید نیاز کرمانی، {بی جا}: نقش جهان، چاپ اول.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۱۹): سام نامه، بمبنی: {بی نا}، چاپ اول.
۲۳. خنجری، خداداد (۱۳۷۵): بینش زرتشت، تهران: تهران، چاپ اول.
۲۴. دورانت، ولیام جیمز (۱۳۵۴): تاریخ تمدن (مشرق زمین، گواوه‌ی تمدن)، تهران: {بی نا}، چاپ اول.
۲۵. دوستخواه، جلیل (۱۳۷۹): اوستا، {بی جا}: مروارید، چاپ پنجم.
۲۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷): لغت نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، چاپ دوم.
۲۷. دیاکونف (۱۳۴۴): اشکانیان، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، چاپ اول.
۲۸. راوندی، مرتضی (۱۳۴۷): تاریخ اجتماعی ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۲۹. رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۸): گنجینه‌ی تاریخ ایران، {بی جا}: {بی نا}، چاپ اول.
۳۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴): تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۳۱. زیدری نسوی، شهاب الدین (۱۳۴۳): نفثه المصدور (تصحیح امیر یزدگردی)، {بی جا}: اداره‌ی کل نگارش آموزش و پرورش، چاپ اول.
۳۲. زینیو، فیلیپ (۱۳۸۲): ارداویرافنامه، تهران: معین، چاپ اول.
۳۳. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۴): گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ هفتم.
۳۴. سنایی غزنوی، ابوالمسجد مجذوبن آدم (۱۳۷۶): حدیقه الحقیقه (تلخیص)، به سعی امیربانو کریمی (امیری فروزکوهی)، تهران: زوار، چاپ دوم.
۳۵. سیرجانی، سعید (۱۳۶۷): سیمایی دوزن، تهران: نشر نو، چاپ اول.
۳۶. شعبانی، رضا (۱۳۶۹): مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس، چاپ اول.
۳۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴): سبک شناسی شعر، تهران: فردوس، چاپ نهم.

۳۸. صفا، ذبیح ا... (۱۳۷۸): تاریخ ادبیات ایران خلاصه‌ی جلد اول و دوم، تهران: فردوس، چاپ پنجم.
۳۹. ——— (۱۳۷۴): حماسه سرایی در ایران، تهران: فردوس، چاپ ششم.
۴۰. طهماسبی، فرهاد (۱۳۸۳): کلیات مسایل ادبی، تهران: سنجش، چاپ دوم.
۴۱. عفیفی، رحیم (۱۳۷۴): اساطیر و فرهنگ ایران در نوشه‌های پهلوی، تهران: توس، چاپ اول.
۴۲. علوفی، هدایت ا... (۱۳۸۰): زن در اساطیر ایران باستان، تهران: فردوس، چاپ دوم.
۴۳. غلامرضايی، محمد (۱۳۷۷): سبک شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو، تهران: جامی، چاپ اول.
۴۴. فردوسی طوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴): شاهنامه، تصحیح سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ هفتم.
۴۵. کارنامه‌ی اردشیر بابکان (۱۳۸۲): ترجمه بهرام فرهوشی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۴۶. کریستن سن، آرتور آمانوتل (۱۳۶۷): ایران در زمان ساسانیان، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۴۷. کویاجی، ج.ک (۱۳۶۲): آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، تهران: سپهر، چاپ دوم.
۴۸. گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۸۱): ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر، چاپ دوم.
۴۹. گیرشمن، رومن (۱۳۷۲): ایران از آغاز تا امروز، {بی‌جا}: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
۵۰. مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸): چاپ ملک الشعرای بهار، تهران: {بی‌نا}، چاپ دوم.
۵۱. مزداپور، کتابیون (۱۳۲۲): شایست و نشایست، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۵۲. مشکور، محمد جواد (۱۳۴۳): ایران در عهد باستان، تهران: {بی‌نا}، چاپ اول.
۵۳. ——— (۱۳۴۷): تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران: دانشسرای عالی، چاپ اول.
۵۴. مظاہری، علی اکبر (۱۳۷۳): خانواده‌ی ایرانی در روزگار پیش از اسلام، تهران: قطره، چاپ اول.

۵۵. معصومی دهقی، احمد رضا (۱۳۸۳): زناشویی در شاهانه، {بی جا}: نقش خورشید، چاپ دوم.
۵۶. مهابادی راد، ناهید (۱۳۷۲): روان‌شناسی ازدواج و تشکیل خانواده، تهران: حافظ، چاپ دوم.
۵۷. مینوی خرد (۱۳۵۴): ترجمه احمد تفضلی، {بی جا}: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
۵۸. مینوی، مجتبی (۱۳۵۴): نامه‌ی تنسر به گلشنیسب، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۵۹. نظمی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف {بی تا}: خسرو و شیروین، تصحیح وحید دستگردی، تهران: دهدخدا، چاپ اول.
۶۰. برات زنجانی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول.
۶۱. نیکنام، کوروش (۱۳۸۵): آیین اختیار، تهران: تیس، چاپ اول.
۶۲. هرودوت (۱۳۸۴): تاریخ هرودوت، به همت هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۶۳. هی نیلز، جان راسل (۱۳۶۸): شناخت اساطیر ایران، بابل: کتابسرای بابل، چاپ اول.
۶۴. اساطیر ایران، تهران: اساطیر، چاپ اول.
۶۵. یعقوبی، احمد بن اسحق (۱۳۴۲): تاریخ یعقوبی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.

## مقالات

۱. شهبازی، علیرضا (۱۳۸۰ و ۱۳۷۹): افسانه ازدواج با محارم، مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ، شماره‌ی اول و دوم.
۲. مینوی، مجتبی (۱۳۳۳): ویس و رامین، مجله‌ی سخن، دوره‌ی ششم، شماره‌ی اول.
۳. هدایت، صادق (۱۳۲۴): ویس و رامین، پیام نو، شماره‌ی نهم و دهم.
۴. یارشاطر، احسان (۱۳۳۴): کتاب‌های تازه، مجله‌ی سخن، دوره‌ی ششم، شماره‌ی هشتم.

# Marriage in Ancient Iran

FATIMA SOLTANI



انتشارات فارس الحجاز (عج)

ISBN 964-2887-14-2

9 7 8 9 6 4 2 8 8 7 1 4 9